



انك في كبرى في الدنيا والآخرة

[illegible]

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد الصادق  
أبا نصر الدين وعفته الغر الميامين ملا السموات والارضين  
الابدي رضا فيه خواطرنا كيهن تقيان آثار عترت طاهرين وقيسان اوار  
خبرات ائمه عصويين صلوات الله عليهم تجميع روشن بخلي باو كيه فادامه عيشه  
اذا اراد الله عز وجل برعيه خيرا جعل له اسلطانا دار جفا وقيض له وزير  
عادل ووجود فاضل الجود پادشاه رحيم رحمت پرور و اسلطان كنز دولت كنز  
از نعم جليله واز اعظم نفع نبيله ربانيه است و ايضا است بلا نهايت ايز و مزار اين  
زمان سعادت اقران مصداق خبر معتبر مذكور و معني آن بنده شهنشاه و طاهر و جود مستند  
خدا و عالم و متعيني آدم جلت الآوه و عظمت كبرياؤه بندگان كذا در شاهنامه  
شمت و اسلطان شهبان عظمي و كام كاري و فرمانده اعلي الملوك  
شهراري ابرو كبر بار جود و سخا جبر زوار فاضل عطا خورشيد آسان و باله و باله  
مركبه دانه فضايت و اجتنال رافع لواحي برين دولت توتوس اسرار ملك الملوك

قطب فلک عظمت و اقتدار مهر نیر آسمان حلم و وقار مروج مذنب حق بطایر  
و محین مع الیان حضرت امیر المومنین شهریار بنی که از نسیم لطف و جنتش خجستان  
قلوب باهل ایمان سبز زار است آرتا نیت و الانهش بلاد مندوستان دریا  
تولا و تبراحسود نیز و ار سر بر عرش بلند تر از فلک فرود و در هر فضا از مهر نیر و  
آوازه عیش کلبان مظلومان شعله قرش بر خرمن ظالمان برق انوار گلشن دریا  
حاجات اوست دریا بارش منبر باد بهار و از گلستان عطایش جیب آرزو ها  
از انوار و از هار شمشیر ابراش سیلاب خانه های اعدای بن ناسچه لویش کوب قبل  
شیعیان حضرت امیر المومنین حریم سراوق رعش جلوه گاه طاوس اقبال و خجستان  
و سقف رفیع رواق عرش ایشان گاه نمای سلطنت و کامکاری خمیر انورش کهنه  
معرفت خالق آسمان زمین و دل صفامنش خزینه مودت الهیبت طاسین آید  
و و ام سلطنتش که از دل و زبان متکفان ساجد انوار و بعد نمازها سر نیز در محاسن  
شهر و در دل و تذکره مکارم حالش که باعث حیات روح و موجب انواع نفوحت  
اهل مدارج است شام و صباح معمول اغنی السلطان الاکرم و الخاقان الافخم باسط  
بساط الامن و الامان رافع رایات العدل و الاحسان السلطان بن السلطان الخاقان  
بن الخاقان ابو الطغر بصلح الدین پادشاه ثریا جا به سلطان عادل خاقان  
زمان محمد اجمد علی شاه پادشاه خازی لازالت مایات سلطنته منصوره و  
مملکت نشوره را بر سر سلطنت و شهر یاری ممکن گردانیده و بندها کن خود را از بوند  
پریشانی بمصر طمانیت رسانیده و از انجا که عمان بهمت و الانهش همواره بطرف  
تریج دین مبین معطوف خاطر ملکوتی است ناظره عینی بهی نشتر شاعر ایمان مصروف

میباشد اقل الانام المنسک بذل الثقلین السیّد حسین صانه الله عن کل شیء یحیی  
بشارت بکتاب تصنیف کتابی بزبان فارسی که مشتمل بر اصول عقائد و فروع عبادت  
مخصوص که دیده آید الله الاشراف الا علی این کتاب اگر چه مستحکم بقدر حق سلطانیه در  
سائل ایمانیه بسیار جامع است بحال تعالی بایف در کشید امید از نعم بهمان لحظه  
نایزال است که توان این عمل خرمواره علی مرالد مور و الا یام و کمر الشهور و الاعوام  
تساعده روزگار خنده امار بنده کان شامی کرد و این کتاب شتمل است بر دو مقصد  
مقصد اول در بیان اصول عقائد حق و ان شتمل است بر یک مقدمه و پنج باب یک  
مقدمه در بیان وجوب معرفت است باب اول در بیان اصل اول از اصول دینی  
که توحید رب مجید و صفات ثبوتیه و نفوت سلویه او تعالی و تقدس است باب دوم در بیان  
اصل ثانوی از اصول ایمانیه اغنی حدل حضرت باری و آنچه متعلق است بآن از سلسله جبر و خدایا  
باب سوم در بیان نبوت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین و سائر انبیاء و مرسلین  
و آنچه بدان تعلق دارد باب چهارم در بیان امامت حضرت ائمه علیهم السلام و انچه متعلق  
الصلوة و السلام الی یوم آخره و آنچه متعلق است بآن از بیان ولادت و وفات و غیره  
مقصودین علیهم السلام و ذکر باره از معجزات آنحضرت و فکر احوال غیبت امام ثانی عشر  
و نظری از حال زمان حجت باب پنجم در بیان مجلی از حال معاد خاتمه در بیان  
احکام اسلام و ایمان مقصد ثانی در احکام شرعیه و غیره از قبیل عبادات طاعات  
و ان شتمل است بر مقدمه و شش باب و خاتمه مقدمه در اشارت با اختلاف  
طریقه اصول و اخبار باب اول در بیان احکام طهارت باب دوم در بیان  
احکام نماز یومیه و جمعه و آنچه متعلق بآن دارد باب سوم در بیان احکام کت

از کوه خمس باب چهارم در بیان احکام وزه و عتکاف با پنجم در بیان احکام حج  
 و عمره **باب ششم** در ذکر زیارات حضرت معصومین علیهم آلاف التسلیمات و التحیات  
 خاتمه در ذکر بعض ادعیه اعمال ضروریه یا انا اشروع فی المقصود و تتوکل علی الرب اودو  
 مقصود اول در بیان اصول اعتقادیه مقدمه در بیان جوهریست آنست که  
 معارف دینی یقینیست قال امیرالمومنین علیه السلام اول الدین معرفتہ پس بداند که  
 شناختن خالق عالم بر صاحب عقل تمیز واجبست و مراد از آن معرفت کندیست  
 چه عقول تشبیه از ادراک آن عاجز و ذات او برترست از آنکه او باهم بآن احاطه تواند کرد  
 الا و باهم و حارت العقول الاحلام فی ادراک کندی و کیفیه صفاته پس مراد از معرفت او  
 شناختن اوست بسلوب اضافات و مفاییم صفات بعد آن اذعان ایتقان جوهریست  
 او و بعد آن شناختن صفات کمالیه حضرتش که ذات پاک او را با آن توان ستود و اشیا آن  
 برای او و شناختن صفات سلویهش که ذات او را از آن منزه و برتر باید دانست یعنی آن  
 و این همه بر سر تکلف واجب لازمست زیرا که طالبان معرفت سرگاه در غفلت غم و خارج از آن  
 نعمت های افر و حکمت های باطن ظاهر نیستند الا قبل که قبل حصول معرفت و ایتقان احتمال بلکه  
 مظنه آن دارند که برای این آثار مشحون بهضروب لطافت و حکمت و مقرون بصنوف لطف  
 و رافت و الوان نعمت که است صانعی قادر و عالم بوده باشد که رضا و غضب تشبیه  
 پس اگر تعاقب و درند و دریافت احوال چنین منعم و محسن که انواع احسانات و نعمات او بشکلی  
 فزاکه کنند و ندانند که کدام چیز باعث بر غضب و نارضا مندی او می شود و کدام چیز  
 بخشود می رخصا مندی او البته خوف آن دارند که حکیم علیم که اینقدر لطف و شفقت  
 بر حالشان دارد سرگاه ایشان را بر خلاف طریق رخصا مندی نخواهد دید و بداند که غضب

ناشکر می گفت این نعمت او از نیهای ظهور میرسد ایشان فرمود عتاب عقاب و سزا و  
وزیران کار حتی ایدی ابرامی ایشان اختیار فرماید و سرگاه و قلوب طالبان معرفت کسب  
براتب معرفت و خداشناسی فارز شده اند خوف این معنی جا گرفت و دفع خوف تقدیر  
قدرت این حاصل شد و در نظر عقل لازم است پیش شناختن جنین منعم و آنچه خلقت  
حجاب یافت حساب رضا و غضب و دشمنی باشد بدین دفع خوف کور را بر هم و جواب  
کردید و تعاضل از آن بیچگونه نشاید و شاعره اهل سنت اعتقاد است که این مرحله  
را بجمع طی باید کرد و عقل را در هیچ امری اختل نتوان داد پس وجوب معرفت بر اهل  
سمع ثابت میکنند و این معنی اگر چه بدل عقل و سمع از آیات و احادیث کثیره ثابت است  
اما آنکه بنور مرتبه معرفت او تعالی و صفات کمال او تصدیق پیغمبران فائز گشته اند و بدین  
آنکه صانع و مدبری برای عالم است باینه و او پیغمبری را دیان احتجاج بر آنها بقول  
که تا حال صدق و راستا ساخته اند محض از نافرمانی طایفه است بلکه حجت بر چنین کسی بر  
مقامی فر عقل است که حجتی است از حجت های جناب باری جل شانته هدایت کننده بر احوال  
مشاهدات قطرت سلیمه و در حدیث نیز وارد است قال موسی بن جعفر علیه السلام  
یا هشام ان الله علی الناس حجین حجة طاهرة و حجة باطنة  
فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنة  
فالعقول و غیره یعنی آنکه تقلید کردن در اصول و دین قول غیر را قبول نمودن و بی تحقیق  
و تیز حق را باطل و بد و باطل را باطل و لائل صورت جواز ندارد و سودی نمی بخشد چرا که وقتی  
مكلف دلیل و برهان حقیقت یکی از مذاهب مختلفه یا قرار ندهد اگر احوال اقوال اختیار فرماید  
خوف نیست که باطل را بصورت حق یافته باشد و سرگاه این دشمنی باشد

در حدیث  
در حدیث  
در حدیث

چگونه چنین اعتقاد پیشین حاکم روز جزا خود را مغذور داشته و از غدا ایستادن  
سازنده باشد و اگر چنین اعتقادی که از قول غیرت مغذور تواند بود با آنکه حتی در دست  
نذار دین مقلدان مذنب باطله و از باب طرق عاطله چه قصور داشته باشند که این  
در روز رستخیز نجات کمال گرفتار شوند و تصوف بایا مبتلی گردند پس باید که ازین  
ناپاک نشو و انجام کار خود را نموده استوار ای بمان و معرفت حاصل  
سازد و از دست خود را همیانی نماند که در آن روز که با بعین از سر کردهای خود بزرگ  
پنداری بیند و بر کردهای خود دست پشیمانی یابد در هلاکت و خسران ابدی و  
تا ابدی هر مدتی نفس خود را انداخته باشی و از من جاست که علمای دین اهل حق  
و فقیهان عماره خلفا عن سلفت خود را مصروف تشییع بیانی اصول دین احکام  
معالم شرع متین داشته اند و جد و جهد بلیغ و خصوص این مقامات نموده  
برگاه این ادبستی پس بدانکه معرفت وجود صانع تعالی و قدرت و عدالت  
او و سرحد نبوت نبوت انبیا علیهم السلام بران موقوف است البته ضرور  
است که اثبات آن بجنس دلائل عقلیه کرده شود و اما چیزهای که بدین مشابیه نیست  
و اثبات آن بعد اثبات نبوت انبیا و پیغمبران علیهم السلام ممکن است پس اثبات  
اولیه عقلیه بران ضرور نیست بلکه ارشاد سرا با صدق حضرات معصومین علیه  
اسلام که لازم الاتباع است درباره اثبات این مطالب کافی و وافی است  
و از اینجا است که چون جامع اوراق اسطیخ نظر و مقصود اصل است که فائده این  
رساله عام باشد و بر طالبان معرفت تحصیل مطالب آن دشوار نگردد و در آتش  
این مقامات گفتا بجز داد اسمعیه کرده و چون بعد معرفت خدا و شناختن پیغمبر



ترجیح علیٰ این مذهب منقول از اهل اسلام که بقاء حدیث نبوی استفقروا امتی علی ثلثة  
 وسبعین و کلمه کلهم فی النار الا واحدا برینقا و هه فرق منفرقه شده اند  
 از اینها طایفه واجب لازم است آن مختصرت بقاء حدیث متفق علیه بین الفرقین  
 انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و حقن ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا  
 بعد در اتباع قرآن بین دو طایفه که بعضی حدیث جمیع علیه متا اهل سنتی کیش  
 سفینه نوح من در کیهان نجی و متخلف عنها غری و هه سفینه نجات و  
 برکات می باشد پس دلیل معنی نهم در آیات کتاب الله و روایات مختصرت و اینها  
 که در اصول دینی و اعتقادات یقینیه دلیل قطعی در کار است پس ثانی اصول اعتقاد بر خدای  
 احدی توان گذشت از اجماعیات فرقه همت که خبر واحد در اصول حجت نیست تشابهات  
 آیات و روایات بسوی حکمات آیات و روایات متواتره و ضروریات دینی با و قبل  
 باید و قال الله عز وجل هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات  
 هن أم الكتاب آخر متشابهات فاما الذي قالوا بهم رجع فينبغي  
 ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله ما يعلم تأويله الا الله والذين  
 العلم یعنی خداوند عالم نازل فرمود بر تو کتاب که باره از آن آیات حکمات است آن آیات  
 اصل و مرجع کتاب است باره دیگر از آن تشابهات است که معنی مقصود آن ظاهر نیست با طاهر  
 آن مقصود نیست پس که اینکه در الهامی شان انحراف از جاده حق است پس آنها پیر و تشابهات  
 می کنند بقصد فتنه و تاویل آن حق خویش و دنیا نمایند و نیند تاویل آنرا که خدا و انکه  
 را سخاوند علم و در بعض آیات از حضرت صادق علیه السلام ما تورست نحن السجون  
 فی العلم و نحن نفهم تأويله باب اول در اثبات صانع عالم و علم و قدرت

باب اول  
 در اثبات صانع عالم  
 و صفات بیحد و بی پایان

فصل اول

در اثبات وجود  
شیئی واجب الوجود

و قدرت و سایر صفات ثبوتیه و صفات سلطیه و تعالی و در آن سه فصل اول  
**اول** در اثبات وجود شیئی واجب الوجود است که خالق عالم و صانع جمیع مخلوقات  
 است پس آنکه علمای ماضیان استدلال علی اثبات این مطلب پنجین  
 ذکر کرده اند و در قرآن مجید و فرقان مجید و احادیث اهل عصمت و طهارت علیهم السلام  
 در بعضی آن اشاره زده پس در آیات و روایات که در جنین مقامات اتفاق میشود از  
 استدلال سبعیات است که این جهت است که بیان آن دلائل در آیات و روایات  
 احسن و جوده واقع است **اول** آنکه با قلی برگاه تا کس در عجایب مصیفات عالم  
 و این صنایع بر این مصالح و حکم میداند که از برای انهم صانع است اما و توانا و بدون  
 در حکیم و صانع علیم و در این صنایع و بدائع غیر متصور و بنا بر مزید بصیرت الملیان  
 حصول کمال ایقان بنجد و جویان آن نموده میشود **اول** آنکه حق سبحانه و تعالی  
 در قرآن مجید میفرماید **ان فی خلق السموات و الارض اختلاف اللیکل**  
**والله بار و العزیز** **ان فی تجربتی فی البحر بما یضع الناس و ما انزل الله من**  
**السماء من ماء فاحیی به الارض بعد موتها و یث فیها من کل دابة**  
**و یخرج فیها الریح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لیکان لبقوم**  
**یعقلون** حاصل معنی آیه وافی برای با مختصر تفسیر آنکه بدینست که در خلق آسمانها و طبقات  
 زمین بر وضعی که نمیتوانی دارد که باران را بر دارد و نه علاقه که در آن آویخته باشد که نه  
 از سقوط کرد و بلکه بعض قدرت کامله خود آنرا بر قرار داشته و بندگان و کثیرن خود را  
 در آن جاده پس آنها بمنزله سیر کنند و رقبه قدرت و زمین باین پائنهاست  
 است گسترده و آسمان از بالای سرشان محیطی است که چاره و گزیری از آن نمیداند

دلیل اول

وجوب اول  
استدلال آسمانها و زمین  
و آیه خلق السموات  
والارض

بهر سو که بر آید این که خواهد هلاک کند آنها را باند خشن آسمان و اگر خواهد هلاک کند آنها  
 بشما قهر من باز فروداد در بعضی آسمانها آقایی در خشتان که روشنی آن غالب است  
 بر روشنی آسمان ستارگان و مصلحت در ایجاد آن انتفاع خلق است بر روشنی آن در راه  
 رفتن و سعی در تحصیل حاجات دنیا و آخرت خود نمودن در بعضی دیگر مابقی تابان که روشنی  
 می بخشد شب های تاریک و قرار داد شب را برای آراستگاری که قفس از قفس های نور مختلف  
 شب روز و سبب اختلاف آن عجایب صنع الهی منجمله نور میرسد از قسم که ما و سایر اشیاء  
 و خلیف که میرود و مقارن آن بقدرت الهی انواع اشجار و انهار و فواکه و باران و اجزاء  
 صنع او تعالی کنشی با و مرکب است که بر روی آب جاری میگردد با اموال تجارت و  
 منافع و شب روز راه میرود و کاه و آب نمیدارد و بواسطه مواضع و احوال عبده از  
 زمانی طی میکند و اگر هوا از وزیدن باز ماند بقوت باران و خاکش و او بخار  
 ریشه را حرکت نمیکند و از غرائب صنع او تعالی است و ستایش آن باریان  
 از آسمان صحیح اگر دفعه می آمد موجب بادی سبب میشت میگردید بلکه بتواند  
 نازل میفرماید تا نفع آن عام باشد و سبب آن بین اعدا ویران شدن آنها و میکند  
 و نباتات و اشجار و فواکه و کشتزار را سرسبز و شاداب مینماید و اصناف  
 حیوانات را که در هر یکی از آن فائده و منفعتی جداگانه طوطاست در زمین خلق نمود  
 و موها را در میان زمین و آسمان از هر جهت حرکت آورده و تاثیرات مختلف نموده  
 که بهت تربیت اصناف الهی ما و رسیدن ثمار و منافع بسیار میشود و در همه  
 واضح است بر وجود و علم و قدرت او تعالی را بنی کسانی که فکر نمیکنند در حق  
 خود و و مگر آنکه قفس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است قال

و در هر  
 یک از این  
 اشیاء  
 که در این  
 عالم است  
 و در هر  
 یک از این  
 اشیاء  
 که در این  
 عالم است

قال جل الصادق يا ابن رسول الله دلتني على الله ما فوقك اكثر على الله  
 وحيد فني فقال يا عبد الله هل كتبت سفينة قط قال بلى  
 قال فقال كسرت بك حيث لا سفينة تخميك ولا سباحة تعيد  
 قال بلى قال فهل تعلق قلبك هناك ان شيئا من الاشياء قادر على  
 ان يخلصك من وطئك قال بلى قال الصادق عليه السلام فذلك الشيء  
 هو سائر الانحاء حين لا يخفى ولا يغيب  
 صا و عليه السلام پرسید یا ابن رسول الله در نمازی که من میخوانم خدا کیست بدست چه میبرد  
 انداخته مرا بمجاو لان پس آنحضرت فرمود ای بنده خدا آیا کسی گشتی سوار شده  
 عرض کرد آری فرمود آیا کسی گشتی است که در جایی که نبوده گشتی دیگر مانده  
 از صدقات برای بی پایان نشناوری یا تنگه که بی نیازی میگردان از آن عرض کرد بلی  
 آیا در خیال دل تو کسی مجموع کرده که توانا باشد بر کسی که با کند ترا ازین بر طره ملک است  
 بلی فرمود پس همان کس است خداست که در آن حال با رجوع آورده و او توانا است  
 بر بخت او در سگامیکه بخت منده باشد و او است قادر بر فراری در او فیکه داد  
 نباشد یعنی اوست آوند قادر و توانا و در گریه از من بچیب مضطر که ادعا که و کشید  
 الشوق گویا اشاره است بسوی همین معنی سوهم آنکه حضرت امیر المومنین و جیوب الله  
 و امام المتقین علیه السلام در بعض خطب خود میفرماید و لو فکر وافی عظیم القدره و فی  
 النعمة لرجعوا الى الطريق و خافوا عذاب الحرق و لكن القلوب على اهلها  
 مدخولة لا تنظر من الى صغیر ما خلق کیف حکم لقله و اتقن ترکیبه  
 و خلق لبا السمع و البصر و سوا له العظم و البشیر انظر من الى النملة فی صغر

النسخ  
 و فی بعض  
 نسخ  
 لا یستحب

و جمیع  
 نسخ  
 بعض  
 نسخ  
 علی  
 و بعض  
 نسخ

بها ولطافت هياتها لا تكاد تنال بلحظ البصر ولا بمستدرج الفكر  
 كيف تنبت على ارضها وصببت على فروعها تنقل الحبة الى محرها وتقد  
 في فروعها تجمع في حرها البردها وفي فروعها الصدها مكفوفه فروعها

تتبعها لا يغفلها المنان ولا يحرمها الديان ولو في الصفا اليابس  
 والحجر الجامد لو فكرت في مجاري كلها وفي علوها وسفلها ومانع  
 الجوف من شر سيف بطنها وما في الاربع من عجبها واذن من عجبها

من عجبها عجايب ولقيت من وصفها تعبا فتعال لذلك قامها على اوتارها  
 وبنائها على عائمها لم يشركه في فطرها فاطر ولم يعنه على خلقها  
 خالق حاصل معنى انه اگر جاهدان صانع مدبر وکافران خالق مقدر در قدرت الله اولی فکر

میکردند سرانیه برآه رست می آمدند و آتش و زرخ می ترسیدند لکن الهامی و نورانی  
 است بجای بی چل و نادانی و بصیرت های بنان معیون است بنانهای ناکامی حصار  
 صنایع الهی تا مل نمیکنند و دوزخ و ترین مخلوقات تفکری تا نیکند خدا چگونگی خلقت آنرا  
 محکم ساخت فکروش چشم از برای او بیا فرید و پوست بالای استخوانش کشید نگاه کنید  
 بمورچه در صفر حبه او و لطافت میباید که از غایت لطافت صفر قریب است که بجز در بنانها

و بند و پیوند او بناظر نماید چگونه بر روی زمین راه میرود و از برای تحصیل رزق بهر سو میرود و

و دانکه می باید بسپارخ خود می رود و در جای لائق نگاه میدارد و توشه رستمان را در تابستان

میها میکند و اسعد او نمکی در فراخی می نماید حضرت باری تعالی شانه رزق او را کفیل

گشته و زمی او را در خور کنایک با و میرساند و از انعام عام خود او را محروم نمینماید

و از لطف بی دریغ خود او را بی بهره نمیکند و در چند در میان سنگی سخت بسر برد و در

شک نیست که این کس که در او اگر مجلیدی آید طعام او تغذیه نمائی و در سر پای و جوار  
از پستی و بلندی جوارح او تأمل فرمائی و در اطراف استخوان پهلوانی که بر بالای کمر است  
نظر نمائی و در چشم و گوش که در سر است ملاحظه کنی بر آنکه از خلقت بدیع او تعجب کنی  
و از وصف غرائب میات و عاجزانی پس بخیر است خدای که او را بر پاهای او قائم ساخت  
و از بر تنی او آرم خند و استون پائی لایق بر خدایت در آفرینش او بدین غرائب هیچ شریکی ندا  
و در ترکیب اعضا و ترتیب اشکال او از کسی مدد نمیخواست و لوضه است فی مذهب  
فکر که تلخیص غایاته مادتک الدلالة الاعلی ان فاطر الخلة هو فاطر  
الخلة المذوق تفصیل کل شیء و غامض اختلاف کل حی ما الجلیل و المطف  
و التخیل و الخفیف القوی و الضعیف خلقه الاسواء و كذلك السماء  
و الهواء و الرياح و الماء فانظر الى الشمس و القمر و النبات و الشجر و الماء و الحجر  
و اختلاف هذا الليل و النهار و تفرق هذه البحار و كثرة هذه الجبال و طول  
هذه القلال و تفرق هذه اللغات و الالسن المختلفة فالويل لمن انكر  
المقلد و حجة المذبح برعوا انهم كالنبات ما هم نازع و لا اختلاف  
صوهم صانع لم يلجئوا الى حجة فيما ادعوا و لا تحقيق لما دعوا و هل يكون  
بناء من غير بان و جنایة من غیر جان و اگر بر تو سوزنیز و اندیشه خود را  
بدوانی تا خود را بنهایت بدائع صنع او برسانی میسر رسد می آید تا می آید ترا که بر بنیکه  
خالق موجد بان کو چکی و خالق نخل بان بر کی کیست موجد شایا با اختلاف  
الوان و اشکال و تفاوت اعراض و احوال جز کی نیست در پیش قدرت او خلقت  
چیزهای شوار آسان قوی و ضعیف و ثقیل و خفیف کیسان آسان زمین و در قبضه

قدیم و شیت است و عناصر و موالیذ محکوم تقدیر و ارادت او پس چشم بصیرت خود  
برها مال نظر کن بسوی شمس و کلاه شجر و آب حجر و نظر کن بسوی لیل و نهار و جاری شدن  
این دریاها و بحار و کثرت این کوهستان و بلندی قلهای آن و نظر کن بصنوف لغات و  
مختلف چاقاب و مانتاب با آن صفا و روشنی شهادت میدهند بر کمال قدرت آن  
قدیم و شجر و نباتات با آن نصارت و تازگی کالت میکنند بر وجود و وحدت آن  
صانع حکیم و مخین سکون و اضطراب آب و آرام زمین و جنبش و واب احتراق لیل  
و نهار و ظهور آنها و بحار و کثرت کوهها و درازی قلهها و اختلاف لغات و تفاوت طبایع  
و عادات و لائل ظاهره و براین بصره اندر وجود صانع و قدرت کامله او و وحدت  
و حکمت مله او پس وای بر کسی که از وجود قادر و مقدر انکار کند و اعتراف بد حکیم ننماید زانو  
کمان بردند که اینهم موجودات حکم نباتات و ازندوبی کاشتن جز در زمین بر می آرند اختلاف  
صور و اشکال ایشان را صانع در کار نیست و تبدیل اعضا و اجزا و احوال ایشان را فاعلی ضرور  
نی و فعال انگارین دعوی هیچ تحجی عقلی و دلیل نقلی تسکین ازندوبی مایل این کلمه قبح را  
بر زبان می آرند آیار و است کربایی بد و نمانی صورت پذیر و دو کار می بد و فاعلی  
زکستی کرد و از شئیست قلبی الحیراده از خلقها عذین حمر اوین  
واسرجهها حد قین قمر اوین و جعل لها السمع الخفی و فتح لها الذی السو  
و جعل لها الحس القوی و یابین بهما تقرض و یجلیان بهما تقضی بهما  
الزراع فی ذرعهم لا یستطیعون ذبها و لو اجلبوا لجمیعهم حتی ترد  
الحشر فی نزواتها و تقضی منه شهواتها و خلقها کله لا یدکون اصیغافه  
فتبارک الله الذی لیجد له من السموات و الارض طوعا و کرها و یغفر له

الحجی

له خذ او وحيك وتلقى بالطاعة لله سلباً يضعفك ويعطى القيادة زينة  
وخوفاً فالطير مسخرة لأمرة احصى عدد الريش منها والنفس ارسى قوائمها  
على التندك واليسق قدر اقواتها واحصى اجناسها فخذ اغراب هذا عتقا  
وهذا حمام وهذا انعام وعاكل طائر باسمه وكفل لله برفقه والنساء  
استحاب الثقال فاهطل لبيها وعدد قسمها قبل الارض بعد جفوفها  
واخرج بنتها بعد جدوبها حاصل معنى انك جناب امير عليه الصلوة والسلام فرم  
واكر خواصى وراحوال ملخ تفكر نائى ودقائق صنعت صانع را درو مشاهده فرمائى كه حق سبحانه  
و تعالى پيدا كرده برائى او دو چشم سرخ و روشن بخوده برائى او دو دين قبا بان سوراخ  
كوشى در غایت خرد و ايجاد ساخته و دهانى در نهايت درستي از براى بگشاده حتى كه  
با و از نانى دشته و آذراكى لا اوجال او بدو داده و دو دندان تيز در دهان او از براى  
دريدن اينكه بدو و دو پاى بصورت دهن سخت كرفتن چيز بايد و عطا فرمود و چشم كاران  
در ميان مزرعما از آنها بترسيد و بهيج حديد و تميز دفع آنها توانند و از مقاومت آنها عاجز  
آيند و چند بآدم جمع شوند تا آنكه ملخ با بختنها بر او خود در مزرعما در آيند و خوشه هاى خود را  
حاصل نمايند و حال آنكه تمام خلقت بركى با بگشت كوچك برابر بايد و قاست كند  
بركشتى تا بركى نيز بايد پس بركى است خداى كه آسمان و زمين با هر چه در آنهاست خواه  
و نخواه بجهاء احوال و پيشاني هاى اقتدار او را سجده كنند و روى رخساره جشوع بر  
زمين اطاعت او نهند و از غايت انقياد و از امتثال حكم او بيزون نروند و از نهايت هم  
و تمسك با طاعت احكام او را بگشتد بزنداد و مواسنخ امر او است و چند بار برين  
حكم او عدد و پراى هر پنده بشمارد و انقاس مر حيوان بحساب آرد و قوائم طيور را بر زمين تراود



۱۶  
 شک فایم ناخت و با ایصال نوح کافر فردی جدا گانه در خور احتیاجش بر خست اجناس  
 و انواع پند بار پدید آورد و اصناف مختلف ایجاد کرد و ذراع را از عقاب تیز تمام کرد  
 و از شتر مرغ فرقی تمام داده برای تربیده اسمی قرار داد و روزی ستریک بطرف خود  
 تخیل نمود و برای گران پربار بود و آورد و بارانهای بسیار بر روی زمین  
 فرو فرستاد و عدد قطرات باران را با علم خود محسوس داشت و سر کل زمین را با اندازه  
 حکمت کل از آن آب مخلوط گردانیده زمین مرده را از سر نو حیاتی عطا فرمود و حال  
 بفضل عمیم خود سبزه و ثواب نمود چنانکه در احتجاج طبری مرویت دخول  
 ابوشاکر الدیلمانی و هونی ندیق علی ابی عبدالله<sup>ع</sup> فقال له یا جعفر بن محمد  
 دینی علی عبودی فقال ابو عبدالله اجلس فاذا له غلام صغیر و کفه  
 بیضة یلعب بها فقال ابو عبدالله ناولنی یا غلام هذه البیضة فناول  
 اياها فقال ابو عبدالله یا دیماس هذا حصن مکنون له جلد غلیظ و تحت  
 الجلد الغلیظ جلد رقیق و تحت الجلد الرقیق ذهب مائة و فضة مائة  
 فلا الذهب المائة تختلط بالفضة الذائبة ولا الفضة الذائبة تختلط  
 بالذهب المائة فیهی علی حالها لم یخرج منها خارج مصلح فخرج اصلاها  
 و لا یدخل فیها داخل ففسد فخرج افسادها لیدی للذکر خلقت لانی و لا تتعلق  
 عن مثل الحوان الطوارس ثم له مدبر قال فاطر ملینا ثم قال شهدان  
 لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهدان محمد عبده و رسوله و  
 انک امام و حجة من الله علی خلقه و انا نأبئ ما کنتم فیہ حاصل مضمون  
 انکه ابوشاکر دیمانی در حالیکه معتقد بعباد ایمان و سلام بود و بحدیث سرایا افتاد

و جیم حکیم  
 شکر ابی جعفر  
 خباب بن محمد  
 علی بن محمد  
 بیضاوی

[illegible]

و حجت در این مخلوق و در حق بی کم از آن  
چشم آنکه تعالی در آفرینش در سوره  
الفرقان و فی النفس که افلا تبصرون حاصل مضمون صدق سخن است  
علامات و دلالات بسیار در زمین و در نفوس شما موجود است که دلالت  
بر وجود حق و خبر عظیم و قدیر دارد و در شما آنهارا نمی بینید بامقتضای آن قاریان  
بدانکه این حال را به خلق الهی که در روی زمین نباتات و اشجار و جمادات  
حیوانات بسیار موجود است مقتضی بسط کلام است و فکر و خلقت انسانی که آنرا  
اعلی الاصل است در اینجا مافی وافی آنرا اشاره تفصیل نایز از آن میرود  
تقریبیکه بعضی باین می آید بمقتضی مشکوه انوار حضرت ائمه معصومین صلوات  
علیهم اجمعین است پس بدانکه ابتدای خلقت آدمی از کل خاک بطور پیوسته و بعد از  
از نظر مرد و زن آسانی بینی که بدین حکیم و صانع علم بسید اگردن حضرت آدم و حوا  
از آب کل نباتی الله و مسائل را به اسی انسانی فرخ انسان بر خلاف شایع گردان  
پس انسان را به ابتدای خلقت نبوده است که شتی از خاک بعد از خلقت او از  
نقطه است که انوار خلقت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت  
و سرگاه بدین حکیم آنرا در حدیث مایه و در ان التی جالتی شقی که انیز کاه  
خون مصلوبه و کاسی باره که نوشی در حقیم کالی که با نمل متناهی است  
انوار از آن کوشش پیوسته که یاقینه و در بار کجایای هم او به شش  
صفت خلقت بالیست پذیرفته پس درین هنگام که در کوشش غنی و اندک  
و در حقش بهر شش و در حقش بهر شش و در حقش بهر شش و در حقش بهر شش

[illegible]

شش و نه

نماید که اگر در جان  
که در ملک که در رحم و صانع عالم  
چشمی غیر بیان دست احدی  
و استخوان و گوشت و پوست برای او عطا نموده و به قدر غذای او از خود

رسانیده و نیز برای که بخت رسانند به تعبیرت کامله روح ابران سپیدان فرود  
و بواسطه آن روح که در بدن او و بهر معنی شایسته فرموده است در قول خود  
إِنَّمَا أَهْلُكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ حَمَلْنَا نَاطِقًا فَكَيْفَ يَكُونُ  
فَلَمَّا الْإِنْفُكَ عِلْقَةً فَلَمَّا الْإِنْفُكَ مَضْنَةً فَلَمَّا الْإِنْفُكَ خَطًّا  
فَلَمَّا الْإِنْفُكَ عِلْقَةً فَلَمَّا الْإِنْفُكَ خَطًّا

که عقلاء علم از دریافت حقیقت آن عاجز و در حقیقت که آن غیر اندر با وصف قابل است  
و تپش برده اند از ریاضات که بعضی از علما گفته اند که مراد از این شش و نه  
نفسه و نفوس فرساییده بهر معنی است یعنی مرگها و امور از شاخص نفس و روح و اجزای  
از شاخص که در حالت جانمی و بگونه عاجز باشد  
خود را می بیند که مخلوق و مصنوع

فان لا اشارة الى الله تعالى و الخلق فانت على ما اريد به من ان يكون المراد  
منه ان لا يلاحظ في خلقه شيء من الخلق و الخلق فانت على ما اريد به من ان يكون المراد  
منه ان لا يلاحظ في خلقه شيء من الخلق و الخلق فانت على ما اريد به من ان يكون المراد  
منه ان لا يلاحظ في خلقه شيء من الخلق و الخلق فانت على ما اريد به من ان يكون المراد

و این شش و نه  
نفسه و نفوس فرساییده  
به هر معنی است یعنی مرگها  
و امور از شاخص نفس و روح  
و اجزای از شاخص که در حالت  
جانمی و بگونه عاجز باشد

و این شش و نه  
نفسه و نفوس فرساییده  
به هر معنی است یعنی مرگها  
و امور از شاخص نفس و روح  
و اجزای از شاخص که در حالت  
جانمی و بگونه عاجز باشد

تکامل

پنجمین مرتبه

چون اندک دکان تلج شد  
 بنان چنانکه در رحم مادر غذای  
 بوده بقدرت کامله بخیر لطیف بدل میگردد و نزدیک آنوقت میاید که  
 ای غدا برای طلب غذا در دنیا میگرد و پستان مادر برای او مانند و مشک که  
 بر او بسته میگردد و وقت که طلب غذا کند برای او میاید باشد پس تا هنگامیکه در شیر و تازک و  
 بار یک و اعضا نشانه م و لطیف است تاب غذای غلیظ ندارد و شیر مادر را میخورد و میباشند  
 و چون قوت یافته بهم میرساند و محتاج به غذای دیگر نشود و غذاهای تیز و اضران بقوت  
 و حکمت کامله حضرت باری تعالی شانه شروع در طلوع مینماید تا منفع کند با آنها غذاهای  
 سخت را و نرم کند تا آسان شود و فرو بردن آن بر او و بدین طریق تدریج بر تدریج غذای  
 عقل پس از آن که مرد است موی شش بر روی او میرود و یک علامت مردان و موجب است  
 و قار ایشان است که بسبب آن از حد طفلان شباهت زنان بیرون می آید و اگر  
 زن باشد موی او از مو پاک می ماند تا حسن نصارت و خوشروئی او باقی باشد  
 آن مردان را رغبت بطرف آنها حاصل شود و باعث بقای نسل گردد و پس پس از آن  
 عاقل و بالغ می شود  
 در این امور ملحوظ آورده و چنانکه سرخسری هر جوانی باشد  
 در این احوال مختلفه کار باید که  
 در این مرتبه پنجمین غذا اوله خون حیض باشد چه در  
 و پنجمین شل شدن کبابی اگر سنگام کمال طفل در او آید و او را از زمین  
 بیرون نبرد و همیشه در رحم مادر میماند مانند زن که در کو را باشد و بر وجود آن غرض  
 شریک نمیشود و اگر بعد از ولادت غذا را میخورد و میباشند و در میان می بود یا از آب می خورد یا از

غذای مخور و که

بسیار

او شیر می بودی برای بدن من - راه بر این همیشه برادر من  
دیگر اطفال و اگر دندان با و عنایت نمیکرد خوردن غذا پان صلب بود و در موی  
و اگر در ابتدای خلقت طفل را انهم عقل حاصل میبود و دقیقه واحد و عجب خلقت  
و میباید امیدید که نمیدانست آنها را و نماند آنها را که با همی شنیده و معانی نگار و بود  
صورتهای شمس عالم از انسان و چار پایان و مرغان و آسمان و زمین ساعت عشت  
و روز بروز را بر آینه عقل او پرکنده میشد و حیرت او و نهایت می انجامید آینه منی  
اگر شخصی را مجوس ساخته از شهری به شهری برنده که کاهی آن بلاد را ندیده و از آن  
آنجا آینه را می ندیشد باشد و کلام احدی از آنها را نفهمد در اضطرابی عظیم و حیرتی  
که قرار خواهد شد حال آنکه مثال آنها را بسیار دیده و شنیده است هم اگر طفل را نشسته  
میشد و خوب می یافت از مدلت و خیالت چند آنکه زیاده بر آن متعین نیست یک طایفه میگردد خود  
چیده هرگاه این بیکدیگر اندازد و از هر جا که میخواهند بر میدارند و بر کوهاری و راکت بیند  
و طاقت بر کلامی ندارد و وزیر بر قاری می سخن آنها را نمی فهمد و او را بهای عیب میشود و  
از این در نمی باید و علی هذا القیاس فاعلم کثیره و ثرات عظیمه در سر امری از امور عظیمه  
کامله و انبالی و مقصود است که عقول در ادراک عشری از اعشار آن نمیتواند  
برواید بعضی از شقوق دیگر بر دانه شود و تمام بطوان می انجامد و درین ساله  
مختصر و برین قدر که تا اولی است و مگر تفصیل این امور خواهد باید با جا و تمیاض  
ایستدنی مخصوصا حدیث فضل و خطب نوح البلاء و رجوع نماید که حشر شمس و ماه و شب  
و هرگاه استی محلی از فصاحت و حکم و شرطی از بدایع و حقیقت و ملاق علم را که خلقت انسان

رحم الله و ابدن لا یخون

این دلیر

در عالم قدرت میان صفا و از ثواب احتیاج  
و افتخار عالی است و بزم حوائی کرد که آن صانع از کما و محال و قاصد مبادی کلی و دو  
تا از نقائص و معائب عقل سلیم تو حکم خواهد کرد که هر چه این امور بی انیکه خالق آنها  
بدان و اختیار خود و دریافت حس و قوه آنها و معرفت فوائد و اغراض آنها بخلق  
آنها پرداخته باشد صورتی دیگر ندارد و از چیزی که اصلا فهم و درکی نیست بشود و یا بی اختیار  
محض شد عقل جان نمدار که چنین آماج عجب و غریب شمل بر چندین حکمت حاصل  
شود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر انسانی بایم که کتابت یا خیالیت یا بیرون  
کتابی مقرون با انواع محاسن و خوبها یا بایم بر این زندگی و حیات نویسنده و در درون  
و تمجید چنین اختیار و قدرت و علم و معرفت و بطریق این صفت با از جمله قطعیات و یقینات  
و اطر صفات او خواهد بود و ندانسته ایم این صفات را که بشی واحد که کتابت یا خیال  
او بوده باشد پس گاه نظر کردیم بطرف جمیع آنچه در عالم است از زمین تا آسمان و در  
و میان آن شمس و قمر و شجر و ثمر و حیوان که اول آن شود و نفوس است تبدیل احوال با و  
از آن آنچه را جوایس شمس در می بایم مدین و شنیدن و سحر که در شنیدن و شنیدن  
و بعد از آن اموریکه در می بایم آراء و دنیا فی ملطن از قسام منافذ علی است  
که در تمام علوم بر آن است و در این از شواهد ماطقه بوجود و خالق و

حیات علم و قدرت کاتب ظاهر شد بر اگر از جهت امری و احد که آن حرکت و پیش  
باشد این مصنوعات غیر متناهی چگونه دلیل بر وجود صانع و علم و قدرتش تواند بود  
و علم ما قبل اثر الاقدام بدل علی اسیر و البصره علی البصر افسار ذات این چیز

لیکن یہ اسرارِ باری تعالیٰ

والفت تمام با این چیزها هم رسانید اکابر کوی بیار سقما و کما اسی شریفه وجود

مناقب سید عالم یافتہ محبت نیکوچرین انسان اور اک نمود و خیر مارادعا

وقتی که غلامی را به دست خود گرفت و فرمود که برو و بگو که من و دیگران به شما می‌رویم

روز به روز اینها افزون الفت بهم رسانیده و قیام آنها از نظرش ساقط گردیده و از سر هر جا

ستاره و خورشید و قمری اشل حیوان و عجمت با فعلی غم کے خلاق غاوت باشد ملا خطہ

نمایب استعجب مشو و فی اختیار زناش بدو قلت ماتعقاد کا خالق مسما

کامیاب و حال آنکه روز و شب مشغول با اختلاط اعضا و جود و سار و صدها از آن بوده

دو یا شد و بجهت طول انفس اشهادت گویم آن بر خال و صانع آیتینم

شود و اگر فرض کنیم که شخص نامنا کو را در زانو داشته باشد و دست

نوازش میخواند و فرمود: «در این کتاب که در دست شماست

این جوان با سواد و خردمند بود و یکی از جسم های و مرابع کرد و نظار و بر زمین و

ان داستان چهار پایان و اب و اهرار و استجار و دیگر عجایب صنع الهی  
مدیریت کمالی و در بیان آن از کتابهای معتبره نقل شده است

و بعد از آنکه این عجب و شگفتی را بیان کرد

است که از عاقلان و اهل عقل خود را بر اهل سود و لیل و نوم دلیل

این کتاب را از آنکه کرده اند و بهیچ است بر قدمات سید محمد

وہاں وہ ایک کتابت و درانی پتھر پر مختصر ان پرستیوں کی مولا لکھی

این حسین بیان فرمود و گفتا میکنیم و آن انیست که مرفروم که آدمی تعقل

یہ کامدیا است کہ فطریت خورشید و قمر و نجوم و ماخذ امر یہ

۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱



در احوال و کونین

نظریه است که در این مورد  
 که بودن و نبودن بر دو صورت است اولی آنست که اگر علی همراهِ موجود و میبود  
 نبود بود پس چگونه میگویم که در عالم وجود و نیستی آنرا جمع بود  
 در ممکنات واجب الوجودی در میان آنها باشد پس محذور که با هم ملاحظه  
 کنی نیز لایک محض اند و عدم بر مجموع آنها واجب است چنانکه زید بی علت محال است که موجود  
 شود زیرا که هیچ بلا مرجع لازم می آید و آن سبب عقل محال است محقق و چون این  
 مجموع بدون علتی که خارج از آنها باشد محال است و آن علت باید موجود باشد زیرا که هیچ  
 است که چیزی خود موجود نباشد علت میجو و دیگری نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع  
 ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر  
 گویند سبب از انجرائی است وجود دیگری است الی غیر التهایه علت مجموع محال است  
 گوئیم که وجود سبب یا شرط وجودش واجب است اما عدم و با عدم جمیع علتش ممکن است  
 سرکاره واجب الوجود نباشد پس جمیع بلا مرجع لازم آید استی کلامه اعلی الله تعالی و  
 دلیل بر این وجه تقریر کرده اند که اگر علت ممکن نیست فهو لطلوب اگر ممکن دیگر  
 پیدا کرده باشد و این در میان شما و لازم خواهد آمد و یا نه او هر دو باطل  
 و بر این ابطال و رد و سلسله در کتب معتبره که در این باب فیله و البها و دلیل  
 سوم اینست که این تصور محال است که عالم یعنی کلامی باشد غیر است  
 در ذات و صفات و غیره و نیز تقریر الی حادث است پس عالم حادث است و  
 حادث محتاج است به حدوث پس عالم محتاج خواهد بود به چیزی که بر او حادث نباشد پس  
 هست و وجود عالم از ذاتی است قدیم ازلی که در ذاتی و صفاتش ثابت است و

باین حدیث است

و خود جوهر بود و بود و این دلیل بر اینست و بگوید که بعضی از این اشیاء

مناسب مقام نیست فصل دوم در بیان صفات خدا و تعالی و آنست که

اول آنکه حق تعالی قدیم ازلی و باقی ابدی است همیشه بوده است همیشه خواهد بود

اگر حادث باشد عدم سابق و اگر فانی باشد عدم لاحق برای او خواهد بود و حال آنکه

که او همیشه واجب الوجود است پس چگونه عدم نیستی با او و انچه اندک و بگوید

و دوم آنکه قدرتمند است هیچ مملکی از خط قدرت او بیرون نیست یعنی تواناست هر چه

و در فعل و ترک آن اختیار دارد و چنان نیست که در ایجاد اشیا موجب مجبور باشد یعنی

اشیا با اضطرار از او صادر شود مثل آتش در اوقاتی و آفتاب در اوقات پس حقیقتی است

باینجا نیست چنانکه فلاسفه گمان کرده و نیست که از واقع ساختن چیزی از مکررات

عاجز باشد یعنی هند و ران از او نتواند چیزی بخرد و اضطرار از صفات نقص است و ذات

اقدس الهی از نقائص منزله و برست پس قدرت او شامل هر مقدور است توانایی و کامل

درین الوجود تمامه اشیا قدرت کامله او خلقت مستی بر برگزیده میکند مساوی است

نزد قدرت او و در خفیه و کبیر و جلیل و حقیر و معلى كل شیء قدیر قال علی الجلیل

والله اعلم فی الخفیه و الخفیه و القبی و الضمیه فی خلقه الا سوا

و بر این افعال قدرت او ماسوائی و در طاق است ان فیست قال الله تعالی ان

الذین یؤمنون و عملوا الصالحات الذین لا یسئلون عما ینزلهم الله و الذین ینسبوا

الذین ینسبوا الذین ینسبوا الذین ینسبوا الذین ینسبوا الذین ینسبوا

یعنی ششسانی که شما آنها را سوا می خردید و خود را بر می داشتید و می گفتید که

و بدانند که هر چه در اینها جمیع شود برای ما از حق است اگر کسی از این نادانی چیزی از این

خداوند  
بسیار  
بزرگوار  
است

و دوم  
آنکه او تعالی  
قدرتمند است

بر پایه علم غیب از اینها که از انکس تا توان برآید بنویسد و لیکن علم غیب  
 او متعلق شدن قدرت او بجات از جهت عدم قابلیت آنهاست نه از راه غیر  
 قاطع و الاطلاق این بابویه در کتاب توحید بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام روایت کرده که فرمود بدینستیکه البین حضرت عیسی گفت ایامی تواند بود که  
 تو کردار او در زمین او خشم منم که بختی که زمین کوچک شود و دهنم بزرگ حضرت عیسی  
 در جوابش فرمود و ای تو بدینستیکه خداوند عالم را عاجز ندانم گفت که ایامی  
 آنستیکه لطیف کند زمین او بزرگ گرداند و در روایت دیگر مثل همین تقریر انجبا  
 امر علیه السلام ما ثور است و در روایتی وار شده که کسی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه  
 السلام عرض کرد که آیا میورد کار تو می تواند که داخل کند دنیا را و خج مرغ و دنیا خرد  
 نشود و بینه بزرگ نکرد و آنحضرت فرمود که او تعالی موصوف با بجزئی شود و این  
 سوال که در حق قیامت وجود دارد و از اینجا دانیم که یکبار عدم متعلق قدرت او به متعنا  
 قاطع در عموم قدرت او تعالی نیست اما موقیه چه چیز چند در تحت قدرت او تعالی  
 داخل است لیکن چند و درش نه نظر بخلت کمال او متعنا سووم آنکه خداوند عالم عالم است  
 بهر عالمی که باشد یا جزئی وجود باشد یا معدوم پس علم او بسیار پیش از وجود آنها  
 تفاوت ندارد و اعلم او بعد و بخیر و او را در ازل میداد آنچه را در ابد میداد  
 روی الصدوق فی التوحید یا سناد لا عن محمد بن بن یساک عن  
 الرضا علیه العینه و النقا قال سالتهم ای علم الله الشیء الذی لم یکن  
 ان لو کان کیف کان یکن لا یعلم الا ما یکن قال ان الله تعالی  
 هو العالم بلا شیء قبل ان یخلق و لا شیء الا ان الله تعالی

این حدیث  
 در کتاب  
 التوحید

مقتدایما فی ان یختص ایتبارک و تعالیٰ ربنا علو اکبیرا حاصلش انکه او  
 از جناب امام رضا علیه التحیه و الثناء پرسید که آیا میدانید خدا تعالیٰ چیزی انکه بود که  
 اگر خلقت مستی او بر کند چگونه خواهند بود یا نمیدانید که چیزی که بوجود می آید قوی و  
 که اوست و انا بجز یا قبل مستی آنها و بعد از کلامی فرمود پس سمیت نبود علم او و  
 و سابق بر شیا قبل خلق آنها تعالیٰ بسیار بزرگ بر ترست و فی الکافی سنن  
 عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول کان الله  
 ولا شیء غیره و لم یزل علما بما ینکون فعلمه به قبل کونه کعلمه به بعد  
 یعنی محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت امام بر علیه السلام شنیدم که میفرمود حتی تعالیٰ  
 موجود بود در حالیکه هیچ چیز را وجود و همیشه عالم بود با آنچه آئینده پیدایشود پس علم او با  
 چیز قبل وجود آن علم و با آنچه وجود آن گمان است یعنی علم او بر آن که اینست قدیم است آن  
 ذات مقدس است صفت موجوده اند بر ذات او الا لازم آید که چیزی یکبار او از قدیم موجود  
 پس علم او که صفت کمال است علم حصولیست که محتاج بحصول صورت قیام آن است او بوده باشد  
 و نیز علم او به شیا حضور است که عین ظهور معلومات او باشد و از صفات فعل و الاحداث  
 خواهد بود مثل سایر حوادث افعال پس لازم خواهد آمد که درازل عالم شیا بلکه جاهل بوده باشد همان  
 ذات او که در هیچ وقتی از اوقات نیست و توهم انکه علم هستی در حال عدم و فی الفساق واقع دارد  
 پس علم نخواهد بود و فاسد است که اکثری معذورم را موجود بداند خلاف واقع است انکه شیء معدوم را  
 بداند و کسیکه علم او را با شیا حادث و متصرف خصوصاً باید بداند حقیقت ثبات جمل در تفرقه است اما  
 فیما بین اسلام ایمان بر نه در شرح ابو جعفر طوسی علیه السلام فرماید من قال ان لا یعلم الله الا بالکونه  
 نه که نکر و خرج عن التوحید و مولانا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه میفرماید که از جمله و با

فی تفسیر نهضت  
 محمد بن مسلم

مذمت است که حق تعالی از لا و ابد و اجمع اشیا از کلیات و جزئیات عالم است بی اینکه  
 در علم حقیقی او تعالی تغییری واقع شود و بعد کلامی فرموده که مذمت بعضی از مردم است که اشیاء  
 نمیدانند چیزی را که بعد وقوع آن و این قول الطرف ابو حنین بصری شامی حکم نسبت  
 داده اند و بعضی آیات بزان دلالت دارد و گمان نیست که این مذمت شامی باشد قبل  
 از آنکه مذمت حق را اختیار نموده و یا ناقل اشتباهی و داده و قد مای فلا شفا در باب  
 علم باری تعالی اختلاف بسیار نموده اند و جمیع این مذمت کفر صریح است و مخالف ضرورت  
 تن و دین و بر این قاطعه دلالت میکند بر نفی آن انتهی کلامه علی الله مقامه پس علم حق تعالی  
 بشیاء منحصراً در حضور آنها نمی تواند بود چه ظاهراً است که هر که قائل باین معنی باشد خالی ازین  
 نیست که یا شیاء را قدیم خواهد دانست پس قائل بتجدد قدما خواهد بود و حال آنکه غیر از خدا  
 قدیمی نمیتواند بود و یا شیاء را حادث خواهد دانست پس علم او بشیاء حادث خواهد بود  
 و لازم خواهد آمد که هیچ چیز را قبل وجود آن نداند و جاهل بآن باشد تعالی اندر عن ذلك تعالی  
 از ازل ذات خود و مخلوقات خود را می شناسد و علم او موقوف بر وجود آنها نیست هیچ  
 چیز بر هیچ حالی بر او مخفی نیست الا چنانچه بقدرت اختیار آرزو پیدا میکرد بلکه ذات بذات  
 منشأ انکشاف جمیع اشیا است و متوهم نشود که ذات خدا که مباین شیاء است چگونه منشأ  
 انکشاف آن تواند شد چه ذات او مباین سائر ذوات است و کامل بذات پس اگر دیگر  
 ذوات منشأ انکشاف غیر خود از جهت نقصان خود نتواند شد بلکه محتاج بحصول  
 صورت توسط آن باشد لازم نیست که ذات خدا که کامل من کل الوجوه است نیز  
 منشأ انکشاف نتواند شد و الحال آنکه غنی فی ذاته و صفاته عن الافتقار الی غیره  
 با آنکه مقتضای ادله عقلیه و نقلیه است که حق تعالی بذات خود عالم است به هر چیزی

پس اگر عقل ناقصه بکشد علم او بحقیقت آن نرسد چنانکه بکشد دانش نرسد انکار آن  
 نمیتوان کرد اما هر چهار محذرات اطلاق علم بر آن آمده مانند توجع محفوظ و غیر آن کافی قوله تعالی  
 عَلَیْهَا عِندَ رَبِّیْ فِی کِتَابٍ یُضِلُّ رَبِّیْ وَلَا یُضِلُّ سِوَا ۖ اِنَّ اِیَّاهُ یَهْدِی ۚ اِنَّ اِیَّاهُ یَنْصِبُ  
 رَاه ۚ تَوْحِیْدًا ۚ اِنَّ اِیَّاهُ یَهْدِی ۚ اِنَّ اِیَّاهُ یَنْصِبُ رَاه ۚ تَوْحِیْدًا ۚ اِنَّ اِیَّاهُ یَهْدِی ۚ اِنَّ اِیَّاهُ یَنْصِبُ  
 و پس من حقیقه الکلام فی شیء باجماع علم محیط است بهر چیزی یعنی اعم و شمل است کما قال  
 الله تعالی فی کلامه المجید وَهُوَ یُکَلِّمُ تِلْكَ الشَّجَرَةَ اَنْ اَنْزِلُ عَلَیْهَا مِنْ ذُرِّیَّتِیْ اَوْ یَهْرِیْدُ اَنْ اَنْزِلُ  
 اَشْیَاءَ مِثْلَ ذَٰلِكَ خَالِکَ طَرَاتِ دِیَا وَ عَدَدِ مِثْلَ قِیْلِ کوهها و برک درختان و یک یابان  
 و نفسهای جانوران و لطائف صنائع و دقائق الغیب را و هویدا است نیز که او تعالی هر چه  
 را آفریده بار داده و اختیار و ارزوی حکمت فریده و هر که بار داده و اختیار چیز را می آفرید  
 البته بآن چیز و صفات آثار آن علم میدارد فان الفعل الاختیار می سبقو بالعلم و الارادة  
 لاحماله این مقدمه در نهایت وضوح است که باندک تأملی سر عاقلی را از عاقل کلی بآن مجسم  
 و در دلیل اثبات صفات اشاره بآن فیه و نیز او شایسته مجرد است و نسبت مجرد به مجرد  
 مساوی است و قدرت را و بهمه آن متعلق پس عالم بهمه آن خواهد بود و دیگر آنکه بآن که در کتاب  
 از وجود او بنده علم آنها و جمیع کمالات شان باو منتهی میشود و یکدسته علمها از او باشد  
 جا بل بجزی باشد بلکه جمل نقص نقص نباشد و نسبت بهمه این لائل او تعالی مرقن  
 مجید اشاره فرموده بقول خود اَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللطیف الخبیر یعنی  
 نمیداند بهمه شایار کسیکه همه انجیر بار آفریده است لطیف یعنی مجرب یا صاحب لطف کامل  
 و رحمت شامل نسبت به جمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه است پس چگونه آنها  
 را نخواهد و نسبت به غیب عنه متعال مَرَّةً فِی السَّامَوَاتِ وَ فِی الْاَرْضِ چهارم آنکه او تعالی

فیه و علی شیخ

چهارم آنکه او تعالی

حی و زنده است و مراد از حیات صفی است که از ان توانائی و توانائی آمدن و برون  
 علم و قدرت او تعالی بر تیره ثبوت رسیده پس صفت حیات نیز برای اولیای الهی است  
 خواهد بود پس هم آنکه مدرک و سمیع و بصیرت و ادراک در انسان مخصوص است  
 یعنی که از خواص هم رسد مثل شنیدن و لمس نمودن و بوییدن و دیدن و شنیدن  
 و سمع مختص است بدانش چیزی بقوت سامعه و بصیرت بدانش امری بقوت  
 باصره و لکن در صفات الهی مراد آنست که او دانا است بهر آنچه با آن از اجزای  
 درمی یابیم بدون آنیکه محتاج به واسطه و واسطه و به باشد و عالم است بهر آنچه  
 است مثل آوازهای بلند و پست و خوب و زشت و آنچه دیدنی است و آنچه  
 انواع الوان اجسام و اشکال آن بغیر واسطه و بدون اقتضای وسوسه آلات  
 و سرکار عموم علم علام الغیوب از آنچه سابقا گذشت بوضوح پیوست حاجت  
 بدلیل جدا گانه برای اثبات این صفات باقی نمانده و هم اعتبار این صفات  
 بعد اعتبار علم عام لائق اهتمام نبود لکن کتاب و سنت از اثبات آن مشحون است  
 این اوصاف مقرون است لهذا در این امر علمای مادی و وجه ذکر کرده اند  
 یکی آنکه حکمتش آن باشد که در ضمن آنها در بر حکما میشود که خدا را عالم بحر نیاید  
 متغیر نمیدانند بکمال آنکه علم متغیر باعث تغییر ذات و صفات عالم میکرد و چون  
 این نعم شان باطل است چه بر ظاهر است که ذات عالم چگونه متغیر معلوم متغیر  
 نمیشود کمال صرح به المحقق الطوسی فی الفصول و اما صفت علم پس آنکه  
 صفت حقیقی است یعنی باری لا انکشاف پس عین ذات باری است و تغییری  
 در آن آه نداده و آنکه معنی اضافی نباشد تغییر در آن مثل تغییر در صفات

چون از اجزای  
 آنکه از اجزای

بهر این  
 صفت در آن و سمیع و بصیرت  
 با آنکه علم اینها را نشاند

صفات فعل ضرر نمی دارد و گاه است که تغییر نمایند از آن تغییر تعلقات پس گویند  
 که علم تغییر نیست و لکن تعلقی متغیر میگردد و مولانا محمد باقر علیه الرحمه در بحار فرموده که  
 از ضروریات شریعت است که حقیقت از اولیاء علی بن ابی طالب و کلیات یاشند یا خبریات بی آنکه  
 در علم او تغییری واقع نشود و دوم آنکه چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از  
 قبیل مسموعات و مبصرات است این ضرورت و صفت اختصاص بدانکه ذکر نمودند که  
 زجر و ضرر نشدگان از معاصی و ترغیبشان بطاعات داخل و اقرب بوده باشد  
 بدانکه هرگاه لایح شد که حق تعالی همه خبریات و کلیات امیداند و از حواقب امور  
 قبل وقوع آن آگاه است پس این بعضی لغوی که تغییر و تبدل امی است بسبب ظهور  
 خطای آن و ندانست براسی سابق و عدول از آن برای لاحق بر او تعالی محال  
 است همینان چنانکه یاجمال نسبت میکنند بسوی امامیه تمسک میکنند بر ایشان که آنها  
 قائل بدانند که پس پسند حال آنکه شیعه ازین وصفت بی هستند آری قائل اند به بدای  
 تغییر احکام با اعتبار اختلاف مصالح و اوقات که نسخ شریعی است و تغییر در عالم کون  
 و ایجاد باحداث و اعدام و انبیا و ائمت که نسخ نمونی است و مکرر لوم فی شان سرخ  
 میداند آری میکنند و سرچشمه آن نسیند ترک میکنند کاسی میبرند و کاسی مریض میکنند و کاسی  
 صحت می بخشند عارف است بصالح بندگان خود و در زوق حق مصلحت کار میفرماید  
 صحیح است و چگونه فساد می دارد و نیز باید دانست که آیات اخبار بسیار دلالت میکنند  
 حدیثها و دلایل اطلاق نموده در آن جمیع کائنات و حوادث اثبات فرموده یکی از آن ستمی  
 است آنچه در آن حکم حضرت باری جلالت قدرته نوشته شود و نیز در آن اصلا واقع نمیشود و آن مطابق علم الهی  
 و دومی سببی اوج و اثبات آن محاسب و حکم باری خیر باشد و بشود و خیر از آن و خواسته شود

اینست که  
 در این کتاب  
 بیان شده است



قال الله عز وجل يحول الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب مثلا  
 دران می نویسد که عمر زید چاه سال است یعنی مقضای حکمت آنست که عمر و انقدر باشد تا  
 که سبب زیاده تی یا نقصان از او عمل نیاید پس وقتی که عمل خیر مثل صدقه رحم یا صلوة عت اطلاق  
 آنها را رسول مختار یا تصدیق بر ساکنین مومنین برابر بجا آورد عمر چاه سال می شود و بجا  
 آن سبب شصت سال نوشته شود و سرگاه قطع رحم یا ترک صلوات مومنین بطور مبرک  
 بجا چاه چهل نوشته شود و ده سال از عمرش می کاهد و در لوح محفوظ از اول امر نوشته  
 میشود که زید صد رحم بجا خواهد آورد و عمرش با این سبب شصت سال از جانب ایزد متعال  
 متعین گردیده یا عمر و چهل سال متعین گردیده باین سبب که او قطع رحم و مانند آن بعمل  
 خواهد آورد چنانکه طبیب عاذق سرگاه بر حال مزاج شخصی مطلع میشود حکم می تواند نمود  
 باینکه مزاج این شخص مقضی آنست که عمرش شصت سال باشد پس سرگاه بسبب شرم  
 یا مقتول شدن او عمرش از شصت سال کم شود یا بسبب خردن دوا می که مقوی مزاج  
 او باشد عمر او زیاده شود و خواهند گفت که طبیب غلط گفته و بد اعیار تست از تغییر تقدیر  
 در لوح محفوظ اثبات این تغیر چون شاید است به بد الفوی اطلاق بر آن اند که انصاف  
 و نقصان بریت چه مقصود از آن از جمله مسلمات است میان خاصه و عامه حتی که  
 مجال انکار در آن نیست و غرض از لوح محفوظ اثبات آنست که بندگان بسبب خجسته دادن  
 انبیاء و صیای از آن لوح بدانند که اعمال حسنه آنها انقدر تاثیر در باب اصلاح امور  
 آنها و اعمال بد آنها تاثیر در فساد آنها دارد پس رغبت شوند با اعمال خیر و باز مانند از  
 عثمان قال الله عز وجل ان كان تقية امنت ففعلا انما في الاقوام  
 يؤمنون انما اوتوا انفسهم عذابا عظيم في الحبيب الدنيا ومنعناهم

وَمِنْهُمْ عَالِمٌ الْإِيمَانِ يَبْذُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِمَّا رَزَقَهُ وَتِلْكَ لَآئِحَةُ الْإِيمَانِ  
مبعوث گردانید بسوی شهر نیوی پس اهل نیوی تکذیب پر خستند و بر آن اصرار ورزیدند  
پس حضرت یونس را گشت گفت که در عرصه سه روز عذاب نازل خواهد کرد و بعد از آن  
تا چهل روز پس هر گاه وقت عذاب قریب شد آسمان پر از برباه و دخان گردید و  
تا آنکه راههارا تاریک ساخت پس اهل نیوی توبه نمودند و در جستجوی یونس گردیدند  
و او را یافتند یقین گم دزد که یونس علیه السلام هست گفته و این همان عذاب است  
که بآن حده نموده بود پس که پاسبان پوشیدند و زنهایی خود را و حیوانات خود را بظرف  
صحرای بزرگ و بیچاره را از راه جدا کرد و آوارها بگریه بلند کردند و توبه نمودند و انظار  
ایمان کردند پس حق تعالی حکم کرد بر آنها و عذاب از ایشان برطرف ساخت  
محصل کلامه و در حدیثی وارد شده که روزی حضرت عیسی علیه السلام  
بقومیکه عروسی است بجهان شورش می کردند که رافقا عیسی تقصیر حال او کرد و عرض  
کرد این فلان بن ختر فلان است او را کتف نموده اند و بجهان شورش می برند حضرت  
گفت که افر در او باشد می سرو نمی برند و فرار خواهند کرد است شخصی از القوم  
پرسید پس ب حضرت عیسی فرمود که این عروست میمیرد و من پیش تصدیق نمی دند و من  
گفتند صبح قریب است هر گاه صبح طلوع شد و عروست را بحال خودش یافتند مردم نزد  
عیسی متافکند که او زنده است آنحضرت فرمود یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بایادناز و عرو  
برویم و یقین حال را از او دریافت کنیم که آیا چه عمل از او وقوع آمده که باعث دفع بلا گردد  
و راه را از او بگذراند و در وقت الباب نمودند شورش بر او بیرون آمد حضرت  
باو گفت که اجازت نخواهی زانجا براهی باو ملاقات نماید این خوشتر از تحقیق

روایت حضرت عیسی  
و خبر دادن بر عروسی  
و وقوع خلاف آن  
و ظهور و جبر از دفع  
بلا از آن گنجوا

حلال باو خبر دادن بقابل سر خود کشید و حضرت عیسی داخل خانه او کردید و با عروسی  
 گفت که در شب کدام عمل از تو صادر گشته عروس گفت که هیچ عملی نکرده ام مگر آنچه که سابق  
 میکردم در شب جمعه فقیری سر دروازه من می آمد و من با او چیزی نمی گفتم و این شب جمع  
 که شب عروسی من بود من با او سر خود مشغول بودم و همچنین اهل و اقارب من هر یک  
 بیک کاری مشغول آن اهل چون دروازه آمد سوال کرد هیچکس در جواب نداد  
 تا اینکه او بدات آواز خود را بلند کرد چون آواز او بگوش من رسید از همه کس خود را  
 پوشید و من نمی شناختم و موافق معمول چیزی با اوادم حضرت عیسی فرمود که از اجائی  
 برخیز چون عروس بجای تخت نشاند و امار سیاه بود و دم خود بدندان گرفته حضرت  
 گفت بترکت آن صدقه کشب داده بودی این بلا از تو منصرف گردید و تفصیل این مقام  
 و صوارم الالیهات مبسط تمام مرقوم است من شایر فلی رجع الیه ششم آنکه حق تعالی  
 مرید است و کاره بدانکه افعال اختیاری را باراده و اختیار از فاعل مختار صادر میشود  
 و چون ثابت شد که حق تعالی قادر مختار است پس باید که افعال او باراده و اختیار  
 واقع شود پس این معنی مرید لکن درندگان فعلی که با اختیارشان صادر میشود و حاش  
 برین نقطه است که اهل تصور آن میکنند بعد از این فایده آنرا بخاطر می آورند و حوا  
 بان بهم میرسانند و نیمه محرک و داعی میشود فعل تا بحد تصمیم غم میرسد و آنرا اراده  
 و اما اراده حق تعالی اطلاق آن چند معنی آمده اول علم بصلحت است که عیسی  
 میگوید بترک آن چنانکه شکلین امامیه بیان فرموده اند و بر ظاهر است که صدور افعال  
 از او و متعال در بعضی از اینها بترک آن در بعض دیگر و اعطای آن دنیا و متغناهم  
 آن بوقت فساد و وقتی که بشی بر مصلح است

این حدیث در کتاب  
 التوحید و توحید

در این باب

در این باب

نمی آرد و سرگاه صلیح را عدام میداند و مسمی از وفای فعل حکیم لایحوا عن الحکمه  
 و چون علم او تعالین ذات اقدس است باین معنی که ذات پاک او کافیت در شایسته شایسته  
 پیدایش آن است پس این و نیکی و بدی هیچ چیز را پوشیده نیست پس صلیح  
 هر چیز را بنفس ذات خود میداند و چون علم داعی میشود او را بر فعل ترک پس اراده او صفی  
 موجود را ندیده ذات او که غیر علم و قدرت باشد نیست چنانکه است کمان کرده اند  
 دوم نفس فعل چنانکه از اکثر روایات استفا میشود صفوان بن یحیی گفت عرض  
 کردم بحضرت ابی الحسن علیه السلام که بیان فرمای که اراده چیست و اراده کافیه  
 آنحضرت فرمود که اراده مخلوق امریست که بخاطر او میگذرد و آنچه رای او بران قرار گیرد  
 بعد از آن در فهم او اما اراده خدا پس حادث ساختن و پیدا کردن است نه غیر آن یعنی  
 بامعنی اول منافات ندارد چه علم او بصالح و مفاسد از دلیل عقل و نقل ثابت و بر سر است  
 و حضرت آن مصومین علیهم السلام عموم علم الهی را به بیانات شافی بیان فرموده اند پس عرض  
 آنحضرت است که اراده بندگان صفتیست حقیقی حادث که متوسط میشود در میان  
 ذات آنها و افعالشان در باری تعالی مثل اراده بندگان صفتی می باشد حادث متوسط  
 میشود پس نفس فعل او نموده اراده است چنانکه نفسی قدم اراده او تعالی را بیان فرموده اند  
 از آن نفس صفت آمده موجود است که سنیان آن قائل اند نه نفسی علم و اراده که عین ذات  
 مقدس او تعالی است سوم آنکه اراده او تعالی عبارتست از تعلق م بر وجود و صلیح بالفعل  
 در فعل یا کمال آن چنانکه از احوال معبر بر میسازند در وقت بفرع احوال این  
 در بیان واره او میسازند و در حال عدم میسازند و این است که در بیان  
 باینکه گفت که اجازت خواستیم از خود نیست و این تعالی است

لیس  
 صلیح

صلیح معنی است  
 صلیح معنی است

مفعول مقارن فعل حادث نشود و مغایر علم قدیم است و از همین جهت که مرگ او همیشه  
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که آیا حق تعالی همیشه میدوید و دست باز بود  
که او همیشه عالم است لکن مرید نمیشود مگر وقتی که مراد او باشد همیشه است مفاد کریمه  
ان یسألكم هبکم و کلمات بحاق جلد بجز و قوله انما امره اذا اراد شيئا  
ان يقول له كن فيكون و حدیث حضرت صادق علیه السلام اذا اراد الله  
بعد خیر انك في قلبه نكته من فوق و فتح مسامع قلبه به تعلیق خبر بشرط  
دلائل بر مغایرت حدوث میکند پس در امثال این مضمون مراد از اراده علم قدیم  
الهی است و نه نفس فعل و ایجاب بلکه تعلق علم بصلحت ایجاد و چونکه معانی لفظ متعدد است  
پس ناچار با همیگیر نیست و اینهمه معانی را در نسبت بافعال خود با رتبع است اما اراده  
او نسبت بافعال زندگان پس اطلاق آن بر چیز جز معنی آمده اول آنکه تعلق اراده میکند  
از زندگان طاعات آنها را و اراده نمیکند معصیت آنها را بلکه اگر است اراد از ان مراد از اراده  
در اینجا امر است بطاعت و مراد از اگر است نهی است معاصی و هم آنکه در احادیث آمده مرجع  
در عالم کون واقع میشود بار آمده و مشیت او واقع میشود و این معنی دارد که هر چه در عالم  
واقع میشود علم و واقع میشود زیرا که هیچ چیز نیست که علم الهی با و احاطه نکرده باشد قال الصادق  
علیه السلام ساء الله ان لا يكون شيء الا بعلمه و نیز آنکه اراده امثال انما  
بمعنی عدم منع است چه اگر حق تعالی بندگان را از افعال شان مانع آید کیست که خلاف آن  
تواند کرد و لا بضاد و نه حکایت که است مراد از ان تسهیل و تمکین و تخلیه و ابقای هر چیزی علی  
حسب الامر و اینهاست و اینهاست معنی مقاربت و مغایرت است و چنانکه در بعضی حدیث است  
معرض که در اینجا تسهیل امام جعفر صادق علیه السلام علم خداوند است یا محض اند

فانما العلم  
بما اراده الله تعالى  
بندگان نیز است و در این حدیث  
آنکه اراده الله است و در این حدیث  
بمعنی علم است  
بأنه تعالى لا يكون  
شيء الا بعلمه

مبنای منتهی خیر و برتری است یعنی شریفتر از هر چیزی است و نسبت به آن نیز این معنی بخیر را داده یعنی نفس  
 فعل است زیرا که آنحضرت علیه السلام روایت فرموده الا ترى انك تقول سا فعل  
 كذا انشاء الله و لا تقول انسا فعل كذا ان علم الله فقولا انشاء الله عليه  
 على انه مبنيا فاذا انشاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله سابق للشيء  
 و انما الجال لا يشك كقوله انشاء الله في ما عات غير طاعات غير مستحسن اظهار العجز  
 و تقوي الاموره على مشيئة ربه بسووم الله تعالى في قرآن مجيد فيفري ما يد و لو شاء لهدى  
 اجمعين من انشيت دين آيت شيت اجمالي است يعني اگر حق تعالى مجتهد که مردم خواه  
 نخواه براه راست آیند سرانیه طوعا و کره یا همه ایمان می آورند لکن حق تعالی آرایش بندگان  
 خود میخواهد و نظر مردم نیک از بد نیز باید و مبطع از غاصی ممتاز کرد پس مجاب و مضطر می  
 آنها را بر هدایت و طاعت و الا تفرقه از میان برخیزد بلکه رسالتی میکند آنها را بوضع اختیار  
 با آنها باشد اگر بطوع و رغبت او است اختیار نمودند نجات می یابند و اگر او را بر اختیار  
 کردند هلاک میشوند و سرگاه این را دوستی پس بدانکه که است خدا را داده است سرگاه معانی  
 اراده معلوم شد معانی که است که قصد است هم واضح کردید فان الاشياء تعرف بغير  
 منقسم انما و تعالی تکلم است یعنی قادر است بر پیدا کردن کلام یعنی اصوات حروف و  
 کلمات مسموعه که دلالت کند بر معانی مقصوده در هر چه که خواهد زیرا انکه کلام لفظی قائم بذات  
 اوست چنانکه خابرا ابلغت بهم کرده اند و نه کلام نفسی چنانکه اکثر اشاعره اهل سنت  
 گفته اند که شکم کسی است که کلام با و قائم شود و چونکه قیام حروف و کلمات است  
 بر تعالی و انچه خود کلام نفسی اختراع کردند و انکه کلام نیست من قبل الوجود  
 و الحروف بل خلقه از انچه قائم بذات است تعالی یعنی کلام در تعالی بفضیل صوت و حروف

مقصد  
 احوالی

نیست بلکه صفتی است قدیم که قائم بذات او تعالی است آنرا کلام نفسی بنامند و میگویند  
 که آن غیر صفت علم است غیر قدرت و مختار الفاظ و هر حرف سمعیه معانی مضمونه است  
 و این حرف اصوات آن دلالت میکند مثل لالت لفظ بر معنی چایان کلام  
 و محمول اینها بطرف محصلی ارجع میشود زیرا که مراد از این کلام صفتی الفاظی اصوات است  
 و تصور الفاظ و ادراک معانی آن بصفت علم بر یکدیگر و موسوای آن خبری دیگر و ادراک  
 و نفوس و مقابل الفاظ بعقل عاقلی ظهور نمی کند با آنکه قیام خبری بذات او تعالی است  
 چنانچه غریب اصح خواهد شد و قدرت بر تکلم یعنی خلق کلام و علم بآن از صفات ذات است  
 که در ضمن صفت علم و قدرت اصح کرد و بدانما تکلم با بمعنی که خلق کلام از و صادر شده است  
 پس از صفات فعل است حادث است و یا برین تکلم بمعنی خالق و فاعل کلام است و هو  
 معناه المعروف و تفراف که است یا بمعنی فخر رازی و تفسیر خود چیست قل المراد من  
 کون الانسان متکلماً بهذا الحرف و حجة کونه فاعلاً لهذا الغرض انما هو  
 برین برین تکلم با برتبع عبارات از فاعلیت ایجاد کلام خواهد بود چنانکه اما کیفیت مذکور است  
 قائم بذات او و صدور کلام با بمعنی از حضرت باری تعالی از متواترات سمعیه قال الله تعالی  
 و کلام الله موسی علیه السلام عن امیر المومنین علیه السلام کلام الله موسی علیه السلام  
 و ادوات شفاء و لهوات سبحانه و تعالی الصبیح یفنی خداوند عالم با حضرت موسی علیه السلام  
 و علیه السلام کلام کرد و کلام کرد و فی چنانکه شایسته و بود بی اینکه اعضا و جوارح و زبان و دهن  
 و لبی و حنجره و لهاتی یعنی لازمه داشته باشد زیرا که او تعالی بر زبانت از صفات جسمانی و  
 امثال صفات مخلوقات نیست تا کلام با و قائم باشد بلکه تکلم او چون است که در خبر جنسی که خواهد  
 کلامی صدای ایجاد کند و هرگاه با حضرت موسی علیه السلام کلام کرد و بی آنکه از او خبری باشد  
 علم خدا و شایسته است یا مختلف اند

تفسیر کلام موسی علیه السلام

دستی از دستهای حقین ایجاد فرموده که چندی این کلام سبحانیان تعریف و از زبان  
بود که نه گاه از نزد حضرت موسی (علیه السلام) خود از شهر مدین بیرون آمد در عرض از آنجا که  
سرگردانی و بی خبری است که طور آشنایی او بدو بسوی آن وان که دید  
در وقت بنیر قدرت که از ربانی آتشی شعل و نور سیاطع است پس در یک آن فسیل  
شد و خطابی از بارگاه کبریا برار لطف و تفقد باور رسید یا موسی بانی انکار کفر و کفر  
فَعَلَيْكَ اَنْتَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّرِ طَوًى وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُقَالُ

یعنی ای موسی منم پروردگار تو پس هر دو فعل خود را از پاریون کن یا محبت اهل و اولاد  
را از خود دور کن علی اختلاف التفسیرین در سیکه تو بودی مقدس مع سوم بطوری که از ما  
قدس است و آمده و ما انتخاب کرده ایم ترا پس گوش ده یا آنچه وحی کرده میشود بسوی تو  
و از آن باز همواره بخطاب باشد بر بانیه شرف میگردید تا آنکه قوم آنحضرت گفتند که ایما  
نمی آوریم تا کلام ربانی را بگوش و نشنوم پس آنحضرت جمعی از آنها منتخب نمود و بگوید  
طوبی بر شیخ صدوق در کتاب تحفید در حدیث طولانی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
روایت نمود و فرج بهم الی طول سیناء فاقامهم فی سفح الجبل و جعلهم  
الی الطوی و سال الله تبارک و تعالی ان یکلمهم و یسمعهم کلامه فکلمهم الله  
تعالی ذکره و سمعوا کلامه من فوق و اسفل و یمن و شمال و وراء و امام

لان الله عز وجل احذله فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی سمعوه من  
جميع الوسی یعنی حضرت موسی علیه السلام آنها را بسوی طور سینا برد و در آن  
گوه متوقف ساخت و خود بالای گوه رفت و سوال کرد از خداوند عالم تا سخن گوید با او  
و اگر از این سخن شنود پس حق تعالی کلام کند با او و شنیدند آنها کلام او را که صدایش



۴۰  
 در این بخش ایشان بر سید الزبالا و پانین از سید پیش و پس بر کلام و تعالی کلام خود را در حق  
 نموده که صد از این بر میخیزد و از طرف آن او از کلام حق و انوار عظمی که بر  
 بران طالع بود و اینهمه خرق عادت کو اسی میداد باینکه آن کلام حق و تعالی را علامت است که  
 مکانی ندارد از طرف مخلوقی که وجود او و کلام او اختصاص بعضی حیات دارد و در  
 کلام باری بطایفه ای اقصای است و شرف مایع و حی است که حق تعالی حضرت موسی  
 نبینا و آل و علیهم السلام را بآن از میان سایر انبیا بغیر از نبی که افضل انبیا و رسل است  
 گردانیده اما بغیر باصلی الله علیه و آله پس خداوند عالم چنانکه حضرت موسی علی نبینا و آلهم السلام  
 کلام کرده با حضرت نیز کلام کرده بلکه با فضل از آن در معراج که در حق صوابی قرب و عطا  
 فرموده شرف تحاطب و آنحضرت نیز با حسن و بر شرف ساخته فی الاحتجاج فی مکالمه  
 الیه مع النبی قالوا ما خیر منک قال لا قالوا لان الله عز وجل کلمه  
 اربعه الاف کلمه ولم یکلمک بشیء فقال النبی لقد اعطیت انا افضل  
 من ذلک قالوا وما ذلک قال قوله عز وجل سبحان الذی اسما به عبدا  
 الایه و اشاره فرمود بآن بما ظهر له من الشرف فی المعراج ففی بعض اخبار  
 المعراج ثم جاوزنا متصاعدين الی اعلی علیین الی ان قال ثم کلمنی بیه  
 و کلمته کما کوه طور و کما اعلی علیین و منتهای قرب ب العالمین بلکه مرا تمی فرمود  
 که حق تعالی بغیر از پیغمبران داده برای پیغمبر مثل آن بلکه بهتر از آن که است فرمود  
 فی الکافی عن النبی اعطیت السؤل المطول مکان التوراة و اعطیت اللطیف  
 مکان الانجیل و اعطیت المثنی مکان الزبور و فوضت المفصل  
 ثمان و ستون السوره و حاصل منتهای تحقیق ما نحن کاشانی در تفسیر صاتی است

که بفرموده خدا صلی الله علیه و آله فرمود که عظمیاء بیستم سوره های طولانی را که علی الترتیب مفت است  
 بعد سوره فاتحه بجای سوره نوحی هرگاه سوره انفال و سوره براء را یکجا  
 کند بحسب نیاز شد و سوره زود در بیان مغازی و سوره یونس آنها بقرینین و سوره  
 که قرین صد آیات است آن نیز مفت سوره است از سوره نبی اسرائیل تا سوره مؤمنون  
 بجای انجیل حضرت عیسی و سوره های مفصل از سوره محمد صلی الله علیه و آله تا آخر قرآن  
 رسمی که دیده است باین نام از جهت اشتغال آن بر فواصل و قوافی کثیره و آیات قصیه  
 و آن شصت و هفت سوره است بجای ثور حضرت داود و فصلیت داود و سوره نوح  
 که سیم است باین که قصیر است از منین و طویل است نسبت بمفصل از انجیل آن سوره که باین  
 طول و منین است مثالی طول است بلکه بعد منین است مثالی منین و سوره که این را دانسته  
 پس بدانکه کلام ربانی بر چند چیز و جوه است در حدیثی آمده و کلام الله لیس بخواجه  
 منه ما کلم الله به التسل و منه ما قذفه فقلوبهم و منه و یا ترها لکل  
 و منه و حی و تنزیل بتلی و یقروا فهو کلام الله یعنی کلام خدا بر یک نوع نیست  
 یک قسم آن کلامی است که حق تعالی مخاطب میکند بآن سولان و در ادغام امر و آن جزو  
 و اصوات است که پیدا میکند آنرا در هر چه خواهد و قسم دیگر آن چیز است که در دل شان اندازی  
 آنرا و آنرا بجزا قسام آن و باین معادیه است که می شنید آنرا پیغمبران از جمله است وحی  
 و تنزیل که تلاوت کرده میشود خوانده میشود پس آن کلام الهی است مخفی نماند که معنی اصلی  
 کلام چنانکه اشاره بآن گذشت الفاظی است مؤلف مرکب از اصوات و حروف موسوم  
 که دلالت میکند بر معانی مخصوصه و گاه است بر نقوش مکتوبه و صور حروف و نقوش  
 دلالت آن بر حروف اصوات مسطور و اطلاق کلام میکند و نیز اطلاق میکند بر حروف

و سوره نوحی که با عدد اول  
 سی و هفت سوره و داود و  
 و آن جمله لغز سوره که سیمی ام

تحقیق کلام



کلامه بنده و هیچ عاقلی کلامی را قدیم نمی گوید چنانچه مرکب است و هر کس می راود است  
 و تا بفنش از معرفت و توحید و توحید است که برای این عجب طالع است  
 که از غایت سفاقت قاطعیت در دیداند و حروف آنرا که خود بر زبان میرانند و  
 آنرا که از قلم و جاری میستارند قدیم می پندارند چنانکه در ترجمه کتب مثل و نقل مذکور است  
 که سببهم اشعریه بر شیهه یازده کرده اند سخن خود را در قرآن که تحقیق حروف و اصوات آنها  
 نوشته شده ازلی و قدیم است و میگویند ما اعتقاد می کنیم که آنچه میان زمین است کلام  
 خداست که زبان جز باین نازل شده آن مکتوب است در لوح محفوظ است و صاحب موافق تصریح  
 نموده باینکه فایده حقیم قرآن جنبه اند یعنی تابعان احمد بن حنبل که یکی از پایه را بر این است  
 حیث قال قال الخبایه کلامه حرف صوت یقولان بانه وانه قدیم و ان قوما بالغوا به حتی قال هم  
 جبلا الجبل والغلاف قریمان ایشی مشایخ مکتفه و عن بعضهم ان الجبل الذی کتب القرآن  
 فانتظر حر و فاد قوما یوحد کلام الله تعالی و قد صار قدیم بعد ما کان جانا و اهل این شری  
 بود و نشانی این دو هاست شباهت و صفات فعل و صفات ذات و عدم تمیز و تفرقه در میان  
 مع کلام و فساد آن شخصی از بیان فال العیان لا یحتاج الی البیان هشتم آنکه صدق  
 است بعضی کلام او است است من صدق من البیضا چه کذب است و قبح بر آوردن است  
 و راضی بر وقوع احدی نیست و معجزات بر نیست پیغمبران حتی برای تصدیق شان جاری می سازد  
 نه بر است کلامان اینهمه بدست بیان است نمی آید چه اینها فاعل محسن و قبح عقلی نیست پس صدق است  
 و صدق پیغمبران بنا بر اصول و اثبات نمی تواند کرد و تفصیلش در صحبت خواهد آمد انشاء الله تعالی  
 اخیر می گویم یعنی خلق کلام صدق کلام متکلم است در شما صدق و ان خلق می تواند شد از حیث کلام  
 اولی است بقا علی ایجاد کلام که هم در آن صفات ذاتی است که نوشته اند با بعضی خلق کلام پس آن را

حسن  
 نیست که در کلام  
 نفعی می سازند  
 زیرا قدیم است  
 حتی جلد و غلاف

اینها از دین است  
 صادق است

نخواهد بود که شرطی که چون علماینا تعلیم حسی گردیده که این و صفات  
 در ذیل صفات از ترتیب بیان میکنند تا بیان این که در این و صفات  
 که وجه ذکر این صفات آن است که چون شبهه کلام قطعی را و اشاعه کلام  
 نفسی از صفات ذات قرار داده اند بنا بر ذریه آنها صفت تکلم را در مقام ذکر کردند  
 و چون صدق تعلق کلام را در صدق و بیرون و از این جهت آن در اینجا ذکر نمودند و آن  
 عدد صفات پس در کلام علمای اعلام اختلافی دارد و لا منافاه فی ذلك زیاد  
 کمی در آن آمده می تواند یافت اما زیادتی پس باعتبار تعدد صفات بعد اعتبار  
 است مثل آنکه ابدیت و ازلیت از صفت کیریم و سمع و بصر از صفات یکد و اما  
 کمی آن پس باعتبار وحدت اصول کلیه آن چنانکه بصر و سمع و علم بر یکدیگر و در این است  
 و ازلیت بوجوب وجود و سرمدیت و همچنین و اندک علم و فصل سوم در صفات سلبیه  
 اول و معنی آن نفی تعدد است آن اصل توحید است پس بدانکه خداوند عالم واحد احد  
 یعنی غیر او واجب الوجودی نیست و سر غیر ذات او تعالی موجود است که نمی تواند که  
 است از مصنوعات او و او شرکی در خداوندی ندارد و نه در قدم و ازلیت نه در علم  
 و قدرت نه در خالقیت جوهر و جسم و نه در رزاقیت حیوانات و نام و نه در معبودیت  
 یعنی استحقاق عبادت و پرستیدن سجده کردن نه در سایر صفات مخفیة الله الیه  
 الواحد القهار العزيز الغفار شیخ صدوق در کتاب حید با سنا و خود روایت کرده  
 که یک اعرابی در جنگ جلالتاد و بخته تا میریونان عرض کرد که تو میفرمائی که خدا واحد  
 پس مردم او را مانع کردند و گفتند که اسی اعرابی می بینی که جناب امیر را کنده خاطر است و  
 است دل او بجنبه جهاد اینوقت بهال کردن نسبت جناب امیر علیه السلام فرمود که خبری که

و صفات  
 و صفات

که اعرابی می پرسد آن چه معنی توحید و یگانگی هستی همان است که باز می گویم از آفرینش  
 کنیم اینها را بسوی آن بگردانیم و ای اعرابی خدا را واحد گفتن چهار صورت دارد و در هر  
 اطلاق واحد را یوحنا می گویند یعنی صاحب اما آن دو معنی که بر او رویت پس می آید  
 از واحد واحد عددی بگرنه زیرا که آن کسی که ثانی ندارد چگونه واحد و اول خواهد بود چنان  
 از ده واحد هم می رسد و مراد از آن نیست که دو خدایتند تا خدا را یکی از آنها قرار دهند  
 نه نفی وحدانیه عددیه مطلقا و الا حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام  
 در دعای صحیفه می فرمود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ** و این نجاست که باز فرمود آیا  
 نمی بینی که با فرشتگان کسیکه گفت که حق تعالی ثالث ثلثیت یعنی خدا را می که سه خدا قرار داد  
 و گرنه آن می بود که خدا را یکی از الله بگفته باشد که قرار داده اند از اثبات عدد مانعی بود قال  
**اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَكُونُ مِنْ شَيْءٍ ثَلَاثَةً إِلَّا هُوَ يُعْشَرُهُمْ وَلَا خَمْسَةً إِلَّا هُوَ يُسَادُّهُمْ** و دیگری آنکه مراد از واحد واحد جنسی باشد چنانکه می گویند که فلان کس  
 یکی از او بیان است یعنی فردی از افراد جنس و نوع انسانی است پس با این معنی هم خدا را واحد  
 نمی گویند گفت که مستلزم تشبیه خالق است به مخلوق و حق تعالی برتر است از مشابهت مجازین  
 اما آن دو معنی که اطلاق شد بر او صحیح است پس یکی آنکه واحد است یعنی یکیات که در  
 موجودات شبیهی ندارد و با این معنی خداوند ما و اندک دیگری آنکه پروردگار واحد  
 المعنی است یعنی منقسم نمیشود ذات او در وجود خارجی نه در عقل و نه در وهم محسوس است  
 پروردگار را باید آنکه مقصد توحید بدلیل عقل و نقل ثابت است اما بدلیل عقل معروض  
 پس دلیل لزوم ترکیب است مرادات او و بدلیل تمایز است اما بیان اول این است  
 که اگر حقیقت را بنحیه در فرد واحد نباشد باید که مایه الاشتراک مایه الالقیاض باشد

چنانچه مقتضای تائید است که در وجه هر مقتضی تائید که در ذات او مرکب از وجود  
باشد و ترکیب ذات او محال است این دلیل است باینکه در کتب اوسطه بعضی ابرام مذکور  
گشته و در مقام ذکر آن سنن است و اما تائیدی بر این است که اگر وقت تعلق اراده احد از این  
باجای دیگری اراده دیگری مانع تواند شد عجز اول لازم آید و آن سنن مقرر است که اگر مانع  
نمواند شد عجز این دیگر لازم آید پس از وجه الوهیت یا ربط باشد و اگر مراد از وجه واقع شود و اجتماع  
لازم آید و گویند که کون فیها الهة الا الله و کفست با اشاره بهین معنی است که صحیح

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
الاجرة

بسم الله الرحمن الرحيم و لكن اخوند عليه الرحمة از این معنی ظاهری حمل نموده در  
حق الیقین میفرماید که ببدیه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انظام احوال  
هر موجود بدون وحدت الهی میسر نمیشود سرگاه و دو که خدا در خانه و دو عالم در شهری  
پادشاه و ملکی باعث اختلاف اوضاع آنها گردید چون توابع بود که احوال آنها را درین  
و کارخانه ایجاد یابن وسعت بدو آنرا منظم تواند شد و سرحد تمامیت این تقریر و توفیق  
است بر تحالف طبائع و احتمالات توافق و مراعات مصالح را نفی نمیکند لکن تائیدی  
مطلب غرض ازین وجه ابطال فرعون کفار خواهد بود که البته مختلف طبائع را  
ادعای نمودند و ظهور خلاف از لوازم آنها است ابطال شقوق و کرم و کول  
بر او که اخر که مجلسین شسته مثل آنکه بعضی از علما تقریر کرده اند که اگر دو  
خدا باشند لامحال متصف بصفات الوهیت مثل علم و قدرت و اراده و غیر  
آن خواهند بود پس هرگاه قصد خواننده کرد با ایجاد مقدوری معین در این  
معین پس اگر سر و دولت مستقل بوده باشند توار و علل مستقله لازم آید و آن  
باطل است چه یک علت کافی پس دیگری لغو خواهد بود و چه تحصیل حاصل نهال است

است و اگر از یکی دافع شود نه دیگری ترجیح بلامرج لازم خواهد آمد و آن نیز محال است  
 و از حضرت امام صادق (ع) نقل است که در جواب بعضی از نادق و فرمود که قول تو که دو  
 خدا اند باطل است بعلت آنکه خالی نیست از اینکه یا سر و قدیم و صاحب قوت اند  
 یا سر و ضعیف اند یا یکی قوی است و دیگری ضعیف پس اگر سر و قوی باشند  
 چه نیکی از آنها منفرد بتدبیر نمی شود و دیگری را دفع نمی کند و اگر گمان در آید  
 که یکی قویست و دیگری ضعیف ثابت میشود که آنکه ضعیف است خدا نباشد بعلت  
 آن عجزی که از او ظاهر گردیده پس قول آنحضرت در شق اول که چرا دیگری را دفع نمیکند  
 یا اشاره است بسوی دلیل مانع بدلیل ترجیح بلامرج خلاصه آنکه اگر یکی بر دفع دیگر  
 قادر نباشد عجز لازم آید و اگر طلب باشد یکی دیگری را دفع نکند پس یا برابر و  
 یا اختیار خود گذشته است پس ترجیح بلامرج لازم خواهد آمد تا آنکه مستلزم تعطل  
 استغنا خواهد بود پس آن خدای دیگر بیکار و مستغنی خواهد بود و الله متعال  
 این کیون و جوده معطلا و باب فیضه معلقا چون تواند بود که خداوندی آن عظمت  
 و قدرت و جوده معطل بوده باشد و کسی را حاجت نداشته باشد اگر بگوید که بوقت  
 کاسی این کار میکند و کاسی آن دیگر تاسر و معطل نباشند خدا هم گفت که تعب تمام  
 و کمال و ماندگی بر جدار و نیست که محتاج بعین باشد و راحت و آرام طلب پس وجود  
 و خدا در عالم عبث و زائد خواهد بود و بعد المتعال عن ذلك علی شل و کمال  
 فی التوجید عن الله مسئل ما الدلیل علی ان الله واحد  
 انصال التدبیر و تمام الصنع كما قال عز وجل لو كان مع الله الهة الا  
 الله لقد فسدنا و حضرت امیر المومنین امام تقی بن علی علیه السلام در جواب



بر حضرت امام حسن علیهم السلام میفرماید بدان ای فرزند من که اگر برای پیچیده و گاه تو شیرینی یعنی خدا  
 دیگری بود می ایستد که کتابها و در سولان او نیز نزد تو می آیند که سرانجام آثار ملک و سلطنت  
 او را میدیدی صفات و افعال او را می شناختی و لکن ایمان خدای یگانه است اخوند  
 علیه الرحمه میفرماید و این برهانی است قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال فیض  
 مطلق باشد هر گاه که یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود  
 بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای یگانه می بود و او سر می بایست که پیغمبر  
 سر برای شناساندن خود و عبادت خود بفرستد پس با قیاد نیست و عاجز است از حکمت  
 و جاهل است و بیچیز ازین صفات بر وجه الوجود نیست و احتمال اینکه دو خدا  
 باشد و یکی در عالمی تصرف نماید اما مرشد پس خبر او در عالم منتشر نشده باشد و هم  
 و سفرای او مختص بملکت او باشند احتمالیست بیکار چه اگر چنین بود می بایست که هر خدا  
 عالم و قادر و دانا و توانا و حکیم باشد پس حق تواند بود که وجود ذی وجود خود را از امکانها  
 مخفی دارد و چگونه خدای هر عالمی بکذب دروغ که بر خدا حکیم و انیت مبالغه و ایمان  
 در نقی مثل انباز و شریک و نظیر خود بنمود و کلام ظن الدین کفر و افویل بهم انباز و کلام  
 مباحثه کتابیه نقصان و ابرام مذکور است من شمار الاطلاع علیه فی شرح الیه نظر باینکه  
 مباحثه دقیقه لائق این ساله نیست از ذکر آن طی کش نمودیم و اما دلیل نقلی پس در  
 غایت وضوح است چنانچه طلب بایات و روایات متواتره باخبار جمیع انبیا و نبوت  
 جمیع ادیان حقه ثابت است قال الله عز وجل لا اله الا الله الواحد القهار  
 وقال لا اله الا هو الحي القيوم وقال الله لا اله الا هو الحي القيوم  
 و کافی است در اثبات انبیا و ام سوره توحید حیث قال الله سبحانه مخاطب الانبیاء فلا

فی شرح  
 تفسیر

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ  
 از حضرت صادق علیه السلام در شان نزول آن مرویست که یهودان بخدمت حضرت  
 صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند نبی پرور کار خود را برای ما بیان کن در آنوقت این سوره نازل شد  
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ یعنی گوی محمد که آنرا یکی از وسوال میکنند خداوند سبب حاجتی است که در  
 خداوندی که یکی از وسوال میکنند یعنی مرغ غلط است که در علم پرور با محتاج اند و محتاج بغیر خود محال  
 و انفعالی نیست از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که تفسیر سوره تفسیر صحاح  
 که یکدیگر کسی از متولد نشده است چنانکه کفار که می گفتند که ملائکه دختران خدا نیست  
 حق تعالی در دوشان فرمود اَمْ اتَّخَذَ فَمَا يَخْلُقُ بَنَاتٍ اَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ  
 یعنی آیا خداوند عالم برای خود دختران از جمله مخلوقات اختیار کرد و شمارا به پسران  
 اشرف اند مخصوص گردانید چگونه تواند بود و چنانکه نصاری گفته اند که عیسی پسر خدا  
 و بعضی از یهودان گفتند که عزیر پسر خداست از اینجا است که خداوند عالم در قرآن مجید  
 سَمِعَ عِزْرَهم مَرُودَه و قَالَتْ يَهُودُ عَزْرَبْنِ لِلّٰهِ و قَالَتْ النَّصَارَى السَّيِّئُ  
 رَبُّنَ لِلّٰهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 مِنْ قَبْلِ قَوْلِ اللَّهِ اِنِّىْ يُوَفِّكُنَّ كَوْلَهُ و لَمْ يُولَدْ و اَوَّازِ كَسِي مَتَوْلَدَ شَدَه  
 محتاج باو باشد و پدر و مادری داشته باشد و بنا بر قول نصاری که باو هیچ  
 قائل اند لازم می آید که العباد باشد خدا متولد از غیر خود باشد و مادری داشته  
 و که یک که گفته اند احد یعنی احد مثل و شبهه نظیر او نیست و در ذات  
 و صفات خود شریکی ندارد و سرگاه این بستی پس با آنکه مخالفت کرده اند در  
 عقیده صحیح جمعی از فرق باطله کی شنود و مانوی و سارنج و بنو مانوی و اصل از

روق باطله  
 که در خود خدایا گفت دارند  
 اول در قول شایع که در اول  
 خدا از این نور و در این  
 عظمت

حکایت  
ز نوح علیه السلام  
در توحید

قدیم ز غم خود ثابت نیلند که آن نور و ظلمت است و گمان میکنند که آن سر و وازل است  
و مجوس سر و وازلی میکنند بلکه نور را زلی و ظلمت را حادث گمانند اگر سر و وازلی  
آن اختلافها دارند و کیومرثیه شعبه از آنها اند میگویند که زوان قدیم است و آن نور  
و ابر من محدث و مخلوق است آن ظلمت است و زوان فکر کرد که اگر با من میآید چگونه  
خواهد شد و این فکر دی مناسب طبیعت نور نبود پس تاریکی ازین فکر بهم رسید و تاریکی  
که نشسته شد پس ظلمت که در پیشش شرف و قسده بود مخالفت او کرد و طبیعت در طول و بر  
سر نور خروج نمود و میانه لشکر ظلمت و لشکر نور جنگی روداد و ملائکه میانشان مصاحبه و  
برایکه نامفتخر از سال عالم سفلی بدست ابر من باشد بعد آن بقصه زوان یعنی نور  
بدیند پس ابر من آنها را که قبل ازین مصاحبه بودند کشت و پدید آمد و در هر که کیومرث  
نام داشت و ز روستیکه صنفی از مجوس اند اعتراف کرده اند باینکه نور و ظلمت  
مخلوق خدا یکایک است لیکن میگویند که عالم از امتزاج سر و و بهم رسیده و گمان میکنند که  
بیمه کائنات منسوب است باین سر و و زوان خیر و سر و و از ابر من قسده و غیره و از این  
و بعضی از آنها میگویند که نور اصل است و ظلمت تبعیت نور بنیابه وجود ظلمت تبعیت از نور  
بهم رسیده و اینها کیومرث اول و اینم بران میدانند و مجوس بسیار اقاوال حقیقه  
و زمره اکثرشان شریعتند و اینها را گبری نامند و فی الخبر المجوس کما لطم  
بنی فقتلوه و کتاب فخر قوه و کافیه است در دشواری و من بخند و حذر و قول او  
جعل الظلمات و النور یعنی حق تعالی را که تاریکی و نور را سر و و مخلوق خدا اند  
خالق و مدبر و اول قولشان بصورت دنیا غلیظت کمال است ماده که بدست نور است  
قبیل و اول القول کلام حق تعالی و کیف امکان آنکه صورت ماده قدیم بدست مثل حکای



و میگفت بدم کیت که بخرد چیزی که ضرر یا او میرساند و نفی نمی شد تا مردم ندانند  
 که چنین چیزی لائق خریدن نیست چه جای آنکه بزرگوار پرستیدن بنماورد و احتیاج مانور است  
 که جناب سالت مآب از مشرکین عرب و قبیله برای مجادله بخدمت آنحضرت آمده بودند  
 ارشاد فرمود چه می پرستید بتان که خود آنها را ترسیده کنید گفتند برای اینکه واسطه  
 تقرب ما بدرگاه پروردگار شوند فرمود که آیا بتان شما میطیع فرمان بتانی و بسبب  
 عبادت مقربان درگاه یزدانی هستند که شما تعظیم آنها را وسیله تقرب با او تعالی  
 می نپارید عرض کردند فرمود چگونه شما خود بدستهای خود آنها را ترسیده اند و شما  
 شما اندیس لائق این بود که به شما شمار پرستش کنند اگر توانانند اینکه شما آنها را پرستید  
 با آنکه خداوند عالم بتان امر نفرموده است و است و انا بصالح و عو قبامو شما  
 آنها با تخلف شدند بعضی گفتند که بعضی از خلق خدا مقرب او بودند که خدا و انهار  
 بود پس ما تصویر آنها را بسازیم و آنرا تعظیم میکنیم تا در ضمن آن تعظیم آن بزرگوار را  
 بعمل آورده باشیم و بعضی گفتند که این تصاویر رضا و بر مقربان خداست و ما تعظیم میکنیم  
 و بعضی گفتند که هرگاه خداوند عالم ملائکه را از برای آدم مامور بسجود کرد و ما ازین شرف محرومان  
 ماندیم صورت او را بساختیم و قربا الی الله کا تقرب ملائکه به آدم و این مثل نیست که خداوند  
 عالم شمار از تخم شما مامور ساخت بسجود بسوی کعبه معظمه در مکه پس شما بجا آوردید آنرا بعد  
 در غیر مکه از دست خود محراب و مسجد را ساختید و از تعظیم و سجود قصد تعظیم اصل کعبه  
 تعظیم بسجود حقیقی ترش نظر دارید و جناب سالت مآب مجادله حسنه یکی از آنها را بجا  
 ساخت حاصل کلام آنکه در جواب تو او که میخواست تا حواله را بیان فرمود که حلول و  
 روایت و حلول نیست بلکه آنست که همان جسم که حادث از مثل رنگ بود و هم فرمود

و زنی و خشونت و قتل و فحش و حق تعالی برتر است از انیکه مشابست بمخلوقات برود  
 باشد و الا مثل آنها حادث خواهد بود فرق در میان نخواهد بود و سرگاه اهل  
 باطل است فروع آن نیز باطل خواهد بود و در جواب فرقه دیگر فرمود که هرگاه تبارک  
 نیاز بر خاک نیست پس صورتی از صورتهای بندگان خدا ندارد و بیک طرفه تعظیم و اجلا  
 برای ملک الملک باقی که شستید آیا اینقدر نمی اندید که خالق را با مخلوق و ملک را با  
 در یک میزان تعظیم نمی توان کشید آیا میشود که پادشاهی عظیم انسان بوده باشد و ملک  
 داشته باشد و شما که رعیت او باشید تعظیم در و را بیکسان بجا آرید آیا باین سبب تعظیم  
 کوتاهی کرده آید و از شان رفیع او کاهیده آید بلی این استغاف است بشان ملک  
 و در جواب فرقی ثالث فرمود که شما قیاس باطل حال خود را و حال ارامساوی قرار داده  
 حال آنکه این قیاس مع الفارق است چه آنچه میکنیم حکم پروردگار خود و امر او بجا نمی  
 آورده و دل نه پذیرای امر او نیستیم مجده برای خالق خود میکنیم هر سو که میفرماید سرگاه حکم فرمود  
 بسوی که بنده بکنید اطاعت نمودیم و سرگاه در بلاد دیگر حکم فرمود که در محراب سجده  
 کنیم انرا بجا آوردیم از طرف خود امر را ابتاع نکرده ایم خداوند عالم برای حضرت آدم  
 حکم سجده فرموده بود برای صورت آنحضرت حکم سجده داد چه بقیاس فاسد نبود و صورت  
 را سجده نمود و قرار دادید آیا اگر کسی شمار ازین بدید که در فلان مکان فلان روز ازین  
 میباید شد که در خیر آن روز در آن مکان انجا شوید یا در خانه دیگر او که ازین استغفار  
 در آن نداده داخل نشوید یا چیزی از قضا باشد یا غلامی بشما داده شده و شما برایش  
 مثل آن دیگر از مال او بگیرد و عرض کردند نه نشد و پس فرمود که خدا اوست که تعظیم  
 در ملک او نیست و آن او بعل نیاید و بر یا مملکت و مخلوق و عودش که در ملک خدا است

پس ایچو بکنید صورت های چند را که خدا امر کرده است شمار بسجود آن پس رسالت شدند  
و گفتند پس ایسیم و بعد خداوند فرمود بایمان بند موم نصاری اینها قائل گشته خداوند  
بلی خداوند عالم را برادر می نامند و دیگری حضرت عیسی که او را پسر خدا قرار میدهند سوم روح القدس  
و از بعض جاها معلوم میشود که خدا و مریم و عیسی الله خدا میداند و کیفا کان یا ایها المرءه  
می پندارند و کلمات متناقضه میکنند ازین آیه که عیسی خدا میداند قائل بقدم او می باشند و این  
جست که او را پسر میکنند قائل بحدوث او نیستند و لهذا جناب رسول خدا در بر این باری  
که اگر مراد شما درباره عیسی است که خدا می قدیم حادث شده پس عالی را قائل شده آید چگونه می تواند  
که قدیم حادث شود و اگر مراد شما آنست که حادث یعنی عیسی قدیم گشته آنهم بحال است که حادث  
قدیم شود و ازین باب است قول ایشان بوحید فی تثلیث و تثلیث فی الوحید و بطلان آن  
بر هیچ عاقل پوشیده نیست چگونه تواند شد که کسیکه قائل بسبب خدا باشد خدا را واحد و انفراد  
و کسیکه قائل بیک خدا باشد اعتقاد بربه خدا تواند داشت قال الله عز و جل لا اله الا هو  
تثلیثه انتقصوا خیرا لکم انما الله واحد سبحانه ان یکون الله اولاد  
یعنی بگوئید ای اهل کتاب که خدا سه تا اند باز مانند ازین قول باطل قصد کنید خیر از برای  
خزاین نیست که باز ند عالم آید است و برتر است از اینکه سیری برای خود قرار دهد و در بعض  
روایات آمده که نزاری بجران نگاه برای ناطقه بخدمت سید انس و جان حاضر اند و عرض کردند  
که ما دیده ایم در نخیل در وصف بنی آئیده بعد عیسی آن نبی آخر زمان تصدیق عیسی را کرده  
و تو او را بدینگونه و دشنام میدادید بجهنم آنگاه او فرمود و میفرمودست تو او را بنده میخوانی  
بغیر خدا فرمود که من عیسی را بدینگونه و دشنام میدادید و میگویم که او را میگویم که میگوید که رسول خدا  
و بنده خدا بود و قادر نبود بر الفیض از من و بر نفی و ضرری و حیاتی و ماتی و بر نهی و استیذان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

۵۵  
 زقر گفتند که آیا میشد و از بنده انکارهای که انجیسی انطور رسید که مردان دهنده میکرد و نمایانگینا  
 می بخشید و بعد وصل شناسیداد و خبر از امور غیب میداد و این چیزها نیست مگر کارشایان خدا  
 آنحضرت فرمود که برادر من عیسی آنچه گفتید بعقل آورده باذن و قدرت خدای گاه تن بزرگوار  
 و او نبود مگر بنده متقا و خدا و او ازین عارند داشت بدستیکه جسمی بود که باز خون استخوان  
 گوشت و پوست و کمر نه می قدرت و عقب میکشد و محتاج بخر خوردن بود و خداوند عالم ازین  
 صفات بهرست لیس کشنده شئی و بعضی و آیات از حضرت امام بنده تقدیر سلام و نگاه  
 جالینق با توبه است آنحضرت فرمود که اسی نصرا فی قسم جدا که ما را آنده مقیم به نبوت آن عسی که  
 اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله داشت و در باره عیسی شایسته طعن نمیکند بخواند و عبادت خدا  
 از صوم و صلوات کنی میکرد و جالینق خشتا که شایسته که انجیسی که انجیسی کردی با امری که انجیسی  
 او نبود عیسی پیوسته در باره و زده بود و شایسته عبادت بر سر برادر پس برگاه اندازان آن حضرت  
 اقرار گرفته فرمود که اگر چنین بود پس عیسی را عبادت میکرد و اگر خود بنده خدا نمید و چگونه  
 معبودی برای خود قرار میداد و خود را و عقب می انداخت پس جالینق سناکت بهشت  
 شد و نیز در مناظره نصرا اس بجران آمده که آنها بحضرت رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله وسلم گفتند که اگر تو عیسی را بنده میفرمایی پس بگو که کدام بت  
 بی پرورد وجود آمده آنحضرت فرمود که وجود آدم عجیب است از وجود عیسی  
 که بی پدر و مادر بوجود و آمده و حق تعالی قادر علی الاطلاق بهر چیزی که خواهد  
 بندگان خود را بوجود می آورد و بجهت بقدرت او هیچ چیز دشوار نیست آنحضرت  
 عیسی علیه السلام که خلقه من تراب و در روایتی است  
 آمده که بعضی از نصرا نیان تمسک بدلیل صحیح بنده که کتاب الهی است که عیسی



اذهب الی ابی پس حضرت سالت آیت در جوابشان فرمود اگر شما اعتقاد بان  
 دارید پس چرا کتابی که به جهت اذهب الی ابی و ابیکو می میرد  
 بسوی من می آید خود پدر شما پس باید که به نیکان ابی سر خدا بگویند و از اینجا معلوم شد که پدر  
 در آن وقت ترجیح بیت گنده و رب استعمال آمده و نه غیر آن نیز فرمودست که بعضی  
 از نصیبه انیان در صد تا و بیست قول خود بر آورده گفتند که ما نیکویم که در حقیقت پسر خدا بود  
 بلکه این بیت را پدر ابی سر خود خوانده که اکرام و احترام او را می خواست و این معنی شایع  
 است آنحضرت فرمود در مجاورت انیم شایع است که کسی که تعظیم دیگری می خواهد او را شایع  
 و بزرگ و شید و آقا می گوید و در این الفاظ اکرام زیاده ملحوظ می باشد پس باید که نزد شما  
 روا باشد که خدا عیسی یا موسی را شایع زیاده و آقا می گوید یا بجهل اطلاق الفاظ شتمن است  
 خالق مخلوق که مشعر بقائض حسانیه باشد نسبت بحی تعالی و نسبت تعالی الله عاقبول  
 الطامون طوا کبر قال الله عز وجل یا اهل الکتاب لا تقفوا فیه نیکم  
 ولا تقولوا علی الله الا الحق یعنی ای اهل کتاب غلو و افراط نکنید در دین خود یعنی  
 شان معجزه که او را خدا یا پسر خدا قرار دهید و مکه نید در حق او مگر کلمه حق او قال و لکن  
 یستکف المسیح ای بگویند عبد الله ولا الملائکه المقربون یعنی پس  
 مرکز انیم کی خود نسبت بخدای غر و جل استکاف و کار زشته و نه ملائکه مقربین است  
 سنان از ان و من یستکف عن عبادته و یستکبر فیکسرهم الله یعنی  
 یعنی کسی که انکار و تکبر خواهد کرد در عبادت پروردگار خود پس قریب است که همه  
 انهارا خسته خواهد کرد بسوی خود و نسبت انهارا خواهد رسانید و نیز حکایتی عن ابی  
 الیمینیه یا یوذا قال الله یا عیسی انت قلت للناس اخلدوا

وَأَمَّا الْحَمْدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَاصِلُ مَعْنَى أَنَّهُ تَعَالَى أَرْهَابُ عِتَابِ بَرَامَتِ عِشَّتِي  
 وَرُزْقِيَا تَابَتْ بِنَحْضَتِ خَوَاهِدِ فَرَمُودِ آيَاتِ تَوْفِيقِي بِأَمْتِ فَرِيدِهِ مَرَامُودِ مَرَامَاتِ نِزَاتِ  
 قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّهِ أَنْ كُنْتُ عِلْمُهُ فَقَدْ  
 عِلْمُهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ  
 غُيُوبِ عِشَّتِي دَرَجَاتِ عَرَضِ خَوَاهِدِ كَرِيمِ بُوْدِ مَرَاكِبِ أَنْجُمِ مَرَالِيقِ مَنُودِ مِي كَفْتُمُ الْكُرْسِيِّ كَفْتُمُ  
 الْقَبْرِ قَوَارِئِ كَاهِ خَوَاهِدِ بُوْدِ تَوْسِيَةِ أَنْجُمِ دُرِّ دِلِ مَنُ بُوْدِ مَنِ نَمِذَانِمْ أَنْجُمِ رَادِ عِلْمِ  
 تَوَكُّدِ شَمَةِ تَوَسُّلِ رَدَائِي بِأَمْرِ غَيْبِ نَسِ عِشَّتِي مَهْرَبَتِ زَانِجِ نَصَارِي وَصَفْتِ  
 اَزْ مَنَقَصَتِ وَغَيْبِ اَزْ سَفَاهَتِ فَنَادَانِي اِيْنَ جَاعَتِ سَتِ كِهْ پَرِشَنِ مَكْنُودِ  
 صَلِيبِ كِهْ حَضَرَتِ عِشَّتِي بِرَحْمَتِ اِيْزِ اِيْنَ مَصْلُوبِ كُشْتِ وَأَنْ اَدْرُكَلُوْخِي دُمِي اَزْدَانِ  
 مَنَقُولِ سَتِ كِهْ اِيْنَ شَمِ اَزْ مَرْدِ مِي اَزْ نَصَارِي پَسِيدِ كِهْ چَرَا صَلِيبِ اَدْرُكْدَنْ خُودِ  
 مَعْلُوقِ كِهْ دَهْ كَفْتِ بَرَامِي اَنكَ اِيْنَ شَبِيهِ خِرِي اَسْتِ كِهْ بَرَانِ حَضَرَتِ عِشَّتِي مَصْلُوبِ  
 شُدِهْ بُوْدِ اِيْنَ شَمِ كَفْتِ كِهْ اَيَا عِشَّتِي وَسْتِ مِي شَدْتِ كِهْ مَثَالِ اَنِ كَرَفْتِ شُودِ نَصْرَانِي  
 كَفْتِ پَسِ اِيْنَ شَمِ كَفْتِ كِهْ جَبْرَدِهْ مَرَاكِبِ عِشَّتِي اَيَا سَوَارِشِيدِ بَرُخْرُورِ بَرَامِي كَارَتَا  
 خُودِ مِيرْتِ نَصْرَانِي كَفْتِ بَلِ اِيْنَ شَمِ كَفْتِ پَسِ عِشَّتِي وَسْتِ مِي شَدْتِ بَقَايِ اِيْنَ خِرَا  
 تَا بِمَقَامِ مَقْصُورِ خُودِ بَرَانِ بَرِيدِ نَصْرَانِي كَفْتِ بَلِ اِيْنَ شَمِ كَفْتِ پَسِ شَمَارِ كِهْ دِيْدِ پَرِ  
 كِهْ عِشَّتِي بَقَايِ اِيْنَ اَدُوسْتِ مِي شَدْتِ مَحْيَا تِ خُودِ اَزْ رُويِ مَحَبَّتِ خَيْرِ كِهْ عِشَّتِي  
 بَرَانِ سَوَارِشِيدِ اَزْ اَمْنِ مَفُوضِ مِي شَدْتِ رَا كِرْدَنْ اِنْ خُتِيدِ وَعَقْلِ مَقْضَى اَنِ بُوْدِ كِهْ  
 حَمَارِ اَدْرُكْدَنْ مِي اَوْنَمِيدِ وَصُورَتِ صَلِيبِ اَدُورِ مِي اِنْ خُتِيدِ وَاَكْرِي خِيْنِ شَدْتِ  
 پَسِ دِيْدِهْ وَدُوسْتِهْ بَرَاهِ جَهْلِ رَقَارِ مِي نَاهِيْدِ خِيَارِ مِ صُوفِيَهْ كِهْ تَوَقُّعِ مَعْدُودِهْ اَنْدُ

حکایت صوفیه  
 در معانی صوفیه

بسیار دارند لکن محققین نشان قائل بوحث وجود اند میگویند که غیر از خدا موجودی نیست و هر  
چیز از او است و تشبیه کنند بر یا و امواج و کل و کوزه و کمان باطل دارند که خود  
حقیقی باشیم که بغير خدا کسی را موجود نمیدانیم و حال آنکه قول تنخیف ایشان مستلزم است  
که سرخیز را خدا گویند چه ممکن و چه بسبب اتحاد وجود و امید دارند و برین تصدیق  
کثرت مصداقی و اراتهای نباشد و این نزد اهل التوحید هرگاه کسی که بوضو تعالی  
مثل تنویر کافر باشند و ای بر حال آنکه همه را خدا دانند و سرچند برای تعلیط عوالم و  
برسازانام اکثر اینها این مضامین کفر آئین انجوف علمای دین با اشارات و عبارات  
خود بیان میکنند و باین وسیله عیب در او پوشیده و مستور میازند و در وقت داروگر  
مومنین موقنین مبادرت با ویلات بیکدیگر مینمایند بجهت پوشان خود را ظاهر میازند که  
کلام ما را نمی فهمد و از اینجا است که خود را عالم علم باطن قرار میدهند و علمای دین را عالم  
بطن ظاهری نامند و آوای آن میکنند که ایشان بدقائق بیان و انبساط انداخته  
بی آزار می علمای دین آتش روی می نامند یعنی نظر ایشان بجز پوست و قشر مغز سخن نمیرسد  
و طور را و رای طور عقل است لکن بفاوالات تیرش با فیه حقیقت اهل بصیرت محقق  
نمی ماند و جمیع اینها پاره آرم از رخ بر انداخته بآن مطالب تصریح نموده اند چنانکه  
قدوة المحققین و اسوة المجتهدین جناب علامی فہامی الدماجد توراند مرقدہ و آری  
منجوعہ و ذوالفقار نقل فرموده که حاجت ارباب این مذہب نیست که تمامی عالم را  
حق سبحانه و تعالی است و فرق اعتبار است خدای عز و جل العباد با سدا کانی و  
بصورت پس مینماید و کانی بصورت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و کانی بصورت  
سکه خوک و کانی بصورت ایشان و کانی خدای تشبیه میدهند بر یا و عالم

را با موج و کاهی خدایا بکل مخلوقین آلوده و کانی و سبانه را بعد از ظهور  
یعنی شناکند و یاعین امواج است و کل صین کوزه و مداحین جبروت فرق اعتبار است  
خدا صین خلقت و یارین مضایین شعر با گفته اند و قصه و عنا و حال و حدر احوال مفت  
و عبادت میدارند و از جمله شعار بزرگان ایشان است + بامریان آن فقیر تحسین  
پایزید آید که یک یزدان منم گفت مستفای عیان آن وفون لا اله الا انا فاعبد  
صاحب فواح میبندی صوفی میگوید که حضرت سید شریف قدس سره میگوید تکلی و صوفی منظر  
کرد و شکلم گفت بزارم از اخی که در شک کربه ظهور کند صوفی گفت که بزارم از اخی که  
در شک کربه ظهور کند مولف گوید که در قرب این زمین بعضی از ثقات احباب است اتفاق  
نزدیکی از مشایخ اهل نفاق از صوغیه از معاصرین عبدالرحمان بام ممام ابن محمد ملعون که  
در تصریح بعینیت خالق با مخلوق مبالاتی ندشت گفت در سجده جبراعی فروخته شود  
اتفاقا سکی داخل مسجد شد و این حکایه نماید که آنکس چراغ را از دست و چراغ بیخلفی  
و خاموش شد از کمال و لوله معرفت اصطلاحیه گفت سبحان الله خود چراغ خانه خود را خاموش  
ساخت پناه بخدا ازین بهیوده سرائی و آیه خدا در ذوالفقار و در ذکر صفات این شرار  
مستور است که از جمله است کلمات با پریدی که در حق حلاج گفته بودانی و خدایا که  
بت صورت بیکره و شکستی از جمله ابیات فرید الدین عطار است + خود میبرد و پیایم  
گشت خود کا فرو نمود انگار خود کند سازد کنایه که هست خود کند بانه تویه است غفار  
و محیی الدین که پیشوای قائمین بودت و جود است در خصوص با اینهمه کفر و زندقه خود را  
از انبیا و خاتم الاولیا شمرده و کاسی است خطا بحضرت فوج علیه السلام میدید که فوج  
را طاهر مظهر میداند و ابی که بر شوکل ملعون که دشمن خاندان الهیت اظهار میبرد که کائنات

40

یا حکم نمودن ایشان قبر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بر طرف سبزه و آنجا نشستن  
 کاری می‌زرعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و شیخ عبدالقادر جیلانی که پیرو شیخ اشراق  
 و غنیه الطالین گفته که روز عاشورا عید باید کرد و چنانکه از باعث قاتلانی بگریه  
 افضل از امام حسین علیه السلام بود عید و تشبیه بر طرف نشستن هم چنین نسبت قاتل  
 امام حسین علیه السلام عید عاشورا موقوف نخواهد شد و ازین قبل اقوالی مخرجه  
 اینها بسیار است و عمداً باطله‌شان بشمار و غرض اصلی در عیاقم ذکر وحدت وجود بود  
 و دیگر امور استطراداً بیان شده و بطلان آن عقیده فاسده از جهت عقل و شرع  
 کلی دارد چه اینهمه محاد صریح و کفر فنیج است و مستلزم است که عذاب و ثواب و جنت  
 و نار و بعثت انبیا و امثال سبل و انزال المحف و تمهید شرائع و ادیان قتل و جهاد  
 و عبادات شامه همه بی‌اعتبار و منفعه محض بوده باشد و از اینجا است که در دست اهل تصوف  
 احادیث کثیره وارد شده و ذکر بعضی از آنها در مقام مناسبت نیست پس بدانکه از این  
 جمله است حدیثی از جناب امام رضا علیه السلام روایت شده که آنجناب فرمود که یقیناً  
 بالتصوف احد الاخذل عنة و ضلاله او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا علیه  
 السلام فرمود که هیچ کس از تصوف اختیار نکند مگر از روی مکر و خدایت مگر ای  
 و ضلالت یا حیل و حماقت و از اینجا است و ای که شیخ جلیل بهار الدین محمد العالی آنرا  
 از بنی صلی السعیدیه آورده روایت کرده که حاصل مضمون آن نیست پیش از نیکه قیامت قائم  
 شود جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت  
 از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدتر نذاز کفار و از این هم  
 و اینها از حضرت صادق علیه السلام ما ثور است حدیثی که حاصل مضمونش آنست که

که شخصی در جناب حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که قومی درین زمان بهم رسیده اند  
 که آنها را در میان صوفیه نمی نامند شما در باب اینها چه میفرمایید جناب صادق علیه السلام فرمودند  
 بدستیکه آنها دشمنان با اهل بیت اند پس سیکه رغبت نماید بطرف آنها او ستم از جمله آنها  
 و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم رسند که ادعای دوستی میکنند و با او  
 این رغبت بطرف صوفیان نمایند و در لباس و تقارباتها خود را متشبیه سازند و خود را  
 ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها را که حقین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس  
 آنها را نمایند و ما را از آنها بیزاریم و سیکه بر آنها انکار نماید و بر آنها کند ثواب  
 مثل کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد و از مفرقات و  
 دعاوی کاذبه اینهاست که ادعای کشف و شهود میکنند و از خیالات فاسده و مرجول  
 شان ملی آید بگویند و آنرا تغییر کشف مینمایند و با آنکه اعتراف دارند باینکه کشف عیالی  
 است و رحمانی و ضابطه مضبوط برای آن دارند و اعتماد در تیز آن بر عقل ناقص میکنند  
 بعضی گویند که هر از دست تو پیش رو بیا دیار فرشته است هر چار دست چپ پشت سرباشد  
 از شیطان است و حال آنکه شیطان از هر سومی تواند آمد کما فی القرآن الکریم حکایه منه  
 ثُمَّ لَا يَنْفَعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ  
 مرویت که روزی جناب امیر علیه السلام را بعد جنگ جل بغی خلب عا نشسته کدر افتاد  
 بر حسن بصری پیر صوفیان در حالیکه وضو میکرد حضرت فرمود که وضوی خود را کامل کن  
 گفت دی مردانی را که شهادتین میکنند و وضوی کامل فرمایند چنانکه نمیکردند گشتی  
 و مرا نصیحت میکنی حضرت ارشاد فرمود آنچه کردم توانا دیدی اگر من با بطل بودم  
 پس چرا از اعانت دشمنان دست کشیدی گفت یا امیر المؤمنین من سببت عر

در جناب  
 از دست خودی  
 و سبب خود

کتاب  
 در بیان فضیلت حسن بصری

میکنم بدست یک در روز اول این معرکه بیرون آمدم غسل و خطا کردم و سحر را بر بدن خود  
 ارستم و شکلی بدشتم در آنکه از اعانت ام المومنین دست کشیدن گرفت پس سرگاه تا حدینه  
 رسیدم ندای بگوئیم رسیدن سحر بجای میروی بر کرد که قاتل و مقتول برو و درش اندیشم که بشنم  
 خود در حالیکه خوفناک بودم پس سرگاه روز دیگر شد باز بخاطر ام آمد که اعانت ام المومنین کردم  
 و خلف از و کفر پس باز بدستور متیا گردیدم تا آنکه رسیدم بجای رسیده بودم پس همان  
 صدر از پشت بر شنیدم آنحضرت فرمود است گفتی ایاستناختی که صدای که بود گفت  
 نید انم حضرت فرمود ندای برادر تو ایست بود و درست گفت باعتبار آنکه قاتل و مقتول  
 آنها سرود و درش اندیشی محصل الروایه و از عادات اینهاست که تسمک بایات و روایا  
 تشابه میشوند و بنفاد ما الدین فی کلهم نفع فیتبعون بالثابه من البقاء الفتنه و اتباع  
 تاوید احادیث و آیات را که هیچ هیچ بر بدعای فاسد ایشان و لانت نمیکند بر وفق خویشها  
 نفس و تفسیر میکنند مثل قوله تعالی و فی الارض آیات للذکرین و فی انفسکم افلا  
 تبصرون گمان میکنند که معنی آن چنین است که ان الوجود الحق فی انفسکم افلا تبصرون یعنی  
 حق تعالی العیاذ بالله در ذات شما موجود است آیاتشانی بینید و مطلع نمیشوید و شکست  
 که انمفی شیطان و دلهای ایشان اندخته و الا معنی صحیح آن که هیچ حقا فهمی تو شنید  
 است که علامات وجود او وجود است و شما چگونه آنرا نمی بینید و بی خجالتی بر بدعای  
 بیسیاقی لایه و سبها و دیگر حدیث او علم ابوذر منافی قلب سلمان لقتله اهل  
 میکنند بر آنکه و قلب سلمان پناه بخدا همین عقائد فاسده بود که اگر طوطی میگرفت ابوذر را  
 میکشت اگر استدلال چنین جمال و اباشد مرفقه باطله میو اند گفت که متعده ماورد  
 سلمان مکنون بود و حقیقه آنرا بوحث جو میکشد و علامت از ابر الویت خباب امیر

جناب ابراهیم علیهم السلام حمل میکنند و مقوض بر الحاق نیست و از قیاس حضرت مجتبی علیه السلام و اندویش  
 ذلک باطل پس تسکین آن چگونه و او باشد که تفسیر نشانهاست حدیث بحسب احوال  
 نفس اصلا جائز نیست مگر حدیث بروقی اصول و اعتقادات صحیحانه از کتاب سنت دلیل  
 عقلی یا مستحکم که در نه بر خلاف آن مخفی نماند که در تفسیر محلات و مشابهات جرات حق  
 نیست و مجرم یکی از معانی محتمله اگر چه صحیح باشد نمی توان کرد که حضرت قائل آن کلمات اعراف  
 بر ادوات خود اند و اعتراف بعدم علم و چنین مقامات اسلام است از تحکم و تحمیل بر حرم معنی  
 غیر واقعی افشش امور است ما بر سبیل تجویز احتمالات چند بنا بر ابطال استدلال خصم فکر میکنیم  
 تا بمقتضا و اجزاء الاستمال ابطال استدلال فلیف بالاحتمالات تعدیه الشدیده حکم محمول  
 مقابل بهاء غفور اگر دو پس میگوئیم که سرکاره درین حدیث بسبب اجمال چندین احتمال راه  
 داشته باشد از کجا دست نهند که معنی سادشان مراد آنحضرت بوده چرا جائز نباشد که معنی حدیث  
 اینچنین باشد که هرگاه ابو ذر بر کمالات و مقامات سلمان مطلع میرسد متحمل  
 آن نیست که در دید و محبت و وداد فیما بین مبدل بحد و عناد و منجر بقتل  
 فساد می گردید و بعضی از روایات آمده که بعضی انبیاء مدارج این است  
 علیهم السلام را در یافتن متحمل آن نشدند پس اگر ابو ذر متحمل مدارج سلمان  
 نشود مستبعد نخواهد بود و اینکه هرگاه ابو ذر مبلغ علم سلمان بمقامات و کرامات  
 ایشان را میدانست گمان میکرد که این امور برای غیر نبی و وصی لائق نیست  
 و سلمان چون باین مراتب جلیله فاضل نیست پس متصنع است اینها را بنقل  
 و سحر اظهار میازد و خون ساحر حلال است یا آنکه چون که حضرت سلمان قریب  
 جلیله و مرتب غلیظه حضرت را می شناخت هر کس متحمل آن نمی تواند شد که



۶۸  
 جمعی سبب اطلال عیرمد آرج جلیله حضرت از فضائل و کمالات و مخوارق عادات و سجده  
 آن نشو و مثل المیس لعین در مقابل امر رب العالمین بسجود آدم صغی ابد کار بند خد  
 و استخفاف کردیدند و ایمغی باعث هلاک آنها شد و برخی ادراک فضائل و معجزات حضرت  
 کار با و اطر ساینده معتقد الوهیت یا ناقصت آنحضرت مانند آن گردیده و گشتند و آن  
 حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله و سلم فضائل حضرت امیر علیه السلام را بر مردم ظاهر نمود  
 چنانکه در روایتی که در شان نزول سوره العادیات وارد است آمده که آنحضرت بان جناب  
 ارشاد فرمود لو که انی اشفق علی امتی ان تقول فیک طوائف من امتی  
 ما قالت انضادی عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقله لا تم  
 یملأ منهم الا و اخذوا الذباب من تحت قدمیک پس آنحضرت ترسید  
 مباد اینجا که نصاری سرگاه از عیسی احیای بعضی مردگان حسب افعان میزدند  
 دیدند زبان بالو بتیش برکشودند در باره علی بن ابیطالب علیه السلام هم از آن  
 من چنین امری بنظر رسد لهذا آن فضیلت اعلان فرمودند لیکن شیطان  
 مردم را آنکه است و گفتند آنچه گفتند و از همین جا است که حضرت امیر علیه السلام  
 میفرمود هلاک فی شان و لا ذنب لک عجب مفرط و مبغض مفرط و این  
 جهت امر حضرت علیه السلام صعب تصعب است که متجمل آن تواند شد مگر نبی مرسل  
 یا ملک مقرب یا مومنی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد برای ایمان لان العمل  
 صلی ساقی که کفاستم کما امرت صعب ای صعبه حتی قال النبی صلی الله علیه و  
 الله لذلك شیبتی سوره هود فما ظنک بسائر الخلق پس چه عجب که از دور  
 سرگاه بر مقامات و کرامات رفیع حضرت علیه السلام مطلع میشد از جاده استقامت

استقامت پای برون می نهاد و بهلاکت می افتاد پس باین سبب سلمان در افتاد  
 اسرار او مضایقه می کرد و بنا برین تخمیر لقله بسوی خود ایو در بر اجع خواهد بود و غیر متداول  
 که چنانکه در احتمالات سابقه گذشت ضمیر موصوف بسو سلمان برگردد و بسبب همان  
 آن باشد که آنرا از حقیقه مکتوبه سلمان که اقبال مناقب حضرت جود و سلمان بفاد منال  
 بعرفت آن اختصاص داشت شاید ابو ذر گفته اند از منی یافت و آنرا سبب غلو در نسبت  
 را بقتل میسایند و مولانا طبرسی در احتجاج آورده که سلمان ضعیف غنی گفت که اگر  
 بگویم وحدت کم برای شما چیز باریا که میدانم و فضائل علی علیه السلام جمعی خواهند گفت  
 سلمان مجنون است و جمعی خواهند گفت که خداوند آنرا بخش قابل سلمانرا انتهی حال آنکه آنچه  
 میدانت فاشا که مسلم و وحدت مبر و یا مضمون غلو باشد اگر چه صوفیه آنرا بر توحید نعم  
 بخود و غالیان بر مضمون غلو حمل نمایند چنانکه بعضی از غالبان حدیث نقلت فیک البوم  
 مقابلار بر غلو حمل کرده اند حال آنکه حضرت بخوف فهم فاسدشان که ستمسک غلو نکردند  
 آن مقام را اخفا فرموده بودند نه آنکه نفس و عین معتقد باطل ایشان شهادت بجهل و عقاید  
 فسادش باده عقلیه و نقلیه ثابت باشد مثل وحدت وجود نسبت خلق و تدبیر عالم الغیر  
 خدا تعالی را امثال این احادیث سرگز مراد نمی تواند بود و فی هذا الخبر محال اثر گشت  
 مخالفه التطویل بالجملة معتقد صوفیه امر سیر که احادیث کثیره بر بطلان آن دلالت میکند  
 چگونه در امثال این مقامات مراد می تواند بود از آن جمله است آنچه روایت کرده است از شیخ  
 جلیل محمد بن یعقوب کلینی در کافی قال ان الله خلق من خلقه و خلقه خلقی یعنی  
 حق تعالی خالی است از خلق خود و خلق او خالی اندازد و یعنی خالق و مخلوق از هم گشت  
 کلی دارند یکی در دیگری درنی آید و مکاتبه یونس بن عبدالرحمان که گفت ان الله



وصف قدم وازلیت ترکیب میداند بداند که فرق حق مامیه اتفاق دارند بر اینکه عالم حادث  
است و وصف قدم ناصیه ذات باری تعالی است که تنفرد است باین و فلاسفه کجا که کرده اند  
که عقول عرش و افلاک و نفوس فلکیه و کواکب حرکات افلاک و ستارگان زمان یک چشم  
وارگان و فیولی و ما و صیغه قدیم اند و ان کفر است چه ماسوی است همه حادث است کما ان الله  
و لم یکن مع شیء و کل من عباده فهو محدث مصنوع کما دل علیه العقل فی الاجسام و اجساما  
و العقل فی جمیع المکونات و اما که حسن ظن بفلاسفه دارند و تطبیق اصول فیه باصول  
فلسفیه میسند مخصوص قرآنی و احادیث معصومیه را که دلالت بر حدوث عالم دارد و اول  
بحدوث ذاتی میکند و آن عبارت است از تاخر معلول از علت و نظیر عقل اگر چه معلول و علت  
مرد و از انباشت معلول آنکه این تاویل علیل در اکثر نصوص کنیائش ندارد اما آنکه ضرورتی با  
و انشای ثابت و توحیدی استوار بر قدم عالم قائم کرده اند و محض توهم انیکه حتی تعالی فاعل الایجاب  
است از قدرت و اختیار خداوند عالم و است بر دست قابل قدم عالم گردیدند و از اول  
و ضرورت فیه چشم پوشی کرد و مقال الله عز وجل ان ربکم الله الذی خلق السموات  
و الارض فی سبعة ايام و قال و هو الذی خلق السموات و الارض و ما  
بلیهم ما فی سبعة ايام و قال الصادق علیه السلام هو الاول قبل کل شیء  
و قال ابو جعفر الثانی علیه السلام فی حدیث طویل هر وی بی  
الاستیجاب معاذ الله ان یکون معیه شیء غیره بل کان الله تعالی ذکره  
و لا خلق و فی دعاء علی علیه السلام المنقول فی مخرج الدعوات و انت  
الله لا اله الا انت کنت اذ لم تکن سماء مبنیة و الارض  
مدرجیة و لا شمس مضیئة و لا لیل مظلم و لا نهار مضی

ولا یجس الحی ولا جبل را اس ولا نجم سار ولا قمر منیر ولا یج تهنک ولا سنج  
 یسکب ولا برق یلعب ولا نار تنوقد ولا ماء یطرر کنت قبل کل شیء فی ابتداء  
 کل شیء یعنی توئی خدای گایه که معبودی حق بغیر تو نیست تو بودی در سکا میکه نه آسمانی نشاء  
 بود و نه زمینی کسره شده و نه آسمانی روشنی منده و نه شبی تاری و نه روزی روشن و نه دریا  
 عمیق و نه کوهی بلند مستحکم و نه ستاره سیرکنده شب و نه مانتابی نورانی و نه هوای وزنده و نه کبر  
 بارنده و نه برقی درخشنده و نه آتشی فروخته و نه آبی جاری بود و تو بودی پیش از همه چیز و  
 کردی سرخیز او قال علی علیه السلام فی خطبه طویله منقوله فی نهج البلاغه المعروف  
 من غیر رویه و الخالق من غیر رویه و الله کلم یزل قائما دائما اذ لا اله الا الله  
 ذات ابراج ولا حجب ذات ارباب ولا لیل داج ولا یج ساج لا جبل ذو فجاج  
 ولا فح ذو اعوجاج ولا ارض ذات مهاد ولا خلق ذو اعتماد و لا اله الا الله  
 مبتدع الخلق و وارثه و الله الخلق و رازقه یعنی خدا یکه ساخته شده بدون  
 رویت و پیداکنده است بدون تفکر و رویت آنچنان خدا است که همیشه قائم و دائم بود  
 و نمیکامیده بود آسمانی صاحب دج و نه پرداهای صاحب غلق و نه بحر و نه شبی تاریک و نه دریای  
 ذره کوهی حاجت بهمها و نه کسی کدبار و نه یی شده خلق صاوتان خدا پیداکنده مخلوقات است و  
 نشان خدای خلق است و روزی منده آنها و آینه مخصوص لالت صیرج بر طبق عدم و حاج  
 بر وجود عالم دارد و اصلا بر حدوث آتی عبارت است از تاخر معلول از علت خود بلکه  
 در وجود و خارج مقارن هم یکبار باشند تطبیق نمی شود و تو هم احتماله انقطاع فیض از مبدأ  
 فیاض چنانکه بعضی متفلسفه بر حدوث عالم لازم ساخته اند بعد از عقل است چه فیض متنبی است  
 بر حکم و مصالح و امکان مفاض از انقطاع فیض و رازل بنا بر عدم امکان از لیت عالم

عالم یا بنا بر عدم تحقق مصلحت میگوید منقصت لازم نمی آید بآنکه حکما قائل اند باینکه از حق  
غیریک چیز که عقل اول باشد صادر نمی تواند شد و خلق عالمی غیر این عالم و امکان نیست و فضل و ارا  
بلا واسطه مختص عقل اول و بواسطه عقل اول در یک عالم جسمانی پیدا شود و در اولی  
قائل اند باینکه نه خلافت و نه طاک و در قوت ارتفاع نقیضین است پس در ماعدای عقول و افلاک  
فیض منقطع بلکه متعین می شود و ازین انقطاع و اتعناج مبالغت نمیکند پس چرا از انقطاع  
فیض در ازل انکار و استبعاد دارند یا بحکم مجروح حسن ظن فلاسفه از مقتضای اوله قطعیه  
بر نمی توان نوشت اخوند علیه الرحمه در رساله اعتقادیه میفرماید که اکثر اهل زمان با عقل  
ناقصه خود استبداد و اعتقاد نموده از آثار اہمیت علیهم السلام دست کشیده اند و از  
از آنها باطل حکما کرده اند آن حکما که کراه و کراه گفته استند و اقرار بر هیچ غیر  
و ایمان باینکه منزه است و در وجه تسمیه عقل فاسده خود نمیکه کرده اند و حکما را بشوایم  
بجز او و او را مضمون صحیح و حیرت انگیز می نمایند از جهت آنکه شبهات ایشان ا دلیل قوی  
پیدا شده اند بسبب حسن ظنی که میوانی کافر دارند که مرکز اعتقاد وستی دین و مذہبی  
ندارد و حال آنکه اختلاف آنها را می بیند کسی شایسته است و کسی شرافتی و کثرت قبول  
باو بکری و واقف و شسته باشد انتہی محضه و علامه علی علیه الرحمه در نہایت المرام فی علم  
الکلام احوال تشنه و کلمات تہافت بسیار از حکمای او را نقل فرموده چنانکه عباد  
آن مقام و کتابست مطالب عامه الاسلام بالتمام سطوریست مخالفت آن بعقل  
و نقل واضح است من شاء فلیرج الیہ و عمدہ سبب اختلاف و کراهی جمعی از افاضل  
مذہبیین که به بیماری تصوف مبتلی گردیده اند استماع شایع را و اصول فلاسفه و الف  
و سیمیناس کلمات حکمای شرافیه و متاسیه گردیده چنانکه بر باطن بصیر و متبع غیر

پوشیده نیست تا آنکه گفته اند که تصوف از حکمت اشراق تفاوت نیکند مگر آنقدر که اگر  
 در ظاهر تابع شرع باشد صوفی است و اگر نباشد حکیم اشراقی و طایفه از علمای شیعه و پیروان تطبیق  
 اصول دینی با اصول فلسفیه می خوانند و مردم را از راه مستقیم می برند و اشاعه اهل سنت  
 را در قول تعبد و قدما تا مسیحیت بحکما و بصاری که قائل اند بنسبت خدا به اهل طایفه علیهم السلام از طرف  
 رازی امام سننیا نقل فرموده که او گفته نصایب کلا و شمس علیت آنکه قائل شدند بیهیم  
 و اصحاب ما به قدیم را با نبات میرسانند یعنی کلی ذات خدا و شمس صفات موجود را اند  
 بر ذات بداحال نشان که بسبب تخلف از سفینه اهلبیت علیهم السلام و اتباع اهل کفر  
 و بدعت بکمر اسی و ضلالت تکی کرده اند ششم غلامی مثل نصیری و سبائی و طایفه  
 و آنها شعب بسیار اند مضمون فوضه و آنها کوچک ابدال غالبان اند و غالبان بسیار  
 بسیار که برگرفته شان عبدالمعین بسیار است و اینها را نیز در حدیث و احادیث  
 طایفه غالبان از یهودیت و نصاریت مانع است عبدالمعین بسیار اول یهودی بود و بعد  
 بنظر ایمان آورد و بعد آن رجوع بکفر کرد و کمان کرد که امیر المؤمنین علیه السلام حد است  
 و من از طرف او پیغمبر پس آنحضرت او را طلب داشته پرسید که چه میگوئی آنحضرت فرمود  
 را بیان کرد که در دلم افتاد که توئی خدا و منم پیغمبر تو پس حضرت فرمود وای بر تو شیطان  
 سحر و ستم اگر ده پس تو به کجی ما در تو در غم نشیند و انکار کرد از تو به حضرت او را  
 روز مجوس کرد و او بعد از آن نیز تو به را ضعیف شد پس از قید خانه او را بر آورده و سوزاند  
 و اما مضمون پس اتباع پیغمبر عبدالمعین بسیار است که از اعتقاد پدر خود یکد رجایان  
 قائل بقبول خلق و زرتشتی بحضرت کرده اند لیکن در حقیقت شعبه از علما اند و علم که حد  
 تجاوز رسد است و ما نمی توانیم با طرادان را نشان صا و قیست از اینجا است که صاحب

ششمین  
 رد قول خلعت  
 و مضمون روایات  
 متعلقه این باب

صاحب مل و نخل و غیره و آنها را در عداد غلات کر کرده اند ولیکن گاه است که اطلاق  
مستحقات تخصیص میدهند بآنانکه مصرح بملکیت حضرات اند بعلت آنکه اظهار افراد غلو  
در آنها متحقق است و باین برین موقوفه قسیم آنها خواهند بود و آنجا است که بعضی و آیت  
ذکر موقوفه در کمال غلات وارد گشته از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که  
غالیان کا و مطاوعی موقوفه شمرند باینکه سبب بآنها مجاز است بمنشی کنی بآنها  
مخالفت کنی یا ایشان چیز بخورند یا بایشان مصلحتی نباشد بایشان بعل آورد یا بآنها  
کنند یا آنها را امانت در قرار دهد یا امانت آنها را نزد خود دهند یا حدیث آنها را تصدیق  
کنند یا اعانت آنها نماید اگر چه بیک کلمه یا بعض کلمه باشد از ولایت و دوستی خدا می و بل  
و ولایت و دوستی رسول خدا و ولایت آنحضرت بدر میرود و شیخ خلیل ابن بابویه  
در اتم در بیان موقوفه ائمه که چو که عرض کردم حدیث حضرت صادق علیه  
السلام درستی که مردی از او لا و عبد الله بن عباس است که قال تقبض شده فرمود تقبض  
چیت عرض کردم میگوید که خداوند عالم محمد و علی صلوات الله علیهما و الهما را آفرید پس  
سپرد بایشان امر عالم را پس این مرد و بزرگوار خلق عالم کردند و روزی دادند و  
کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفت دشمن خدا را که بار کردی بسوی  
او پس بخوان بر او آیه از سوره رحمة مَجْعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا خَلْقَهُ فَتَشْكَبُ  
اَلْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ اَوَّلُ اَحْدَاقِ الْفَرَاقِ پس ششم  
بسوی او و کفتم باو آنچه فرموده بود پس ثالث شد که بیا سبکی را در دهن بقمه دوام در  
مناجات از حضرت امام رضا علیه السلام وارد است اللهم صل علی النصار  
الرَّبُّونِيَّةِ اَلَا بَيْتُكَ وَلَا تَقْصِلُ اَلَا اِلَهِيَّةُ اَلَا لَكَ فَاعْنِ النَّصَارَ



الذين صغروا عظمتك في العن المضاهين الذين نسبوا  
يقولهم من بيتك الله انا عبيدك وانباء عبيدك لا نملك  
نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حيو ولا نشور اللهم من ذلهم انك  
فخ برأع منه ومن زعم ان الينا الخلق وعلينا الرزق فحق  
منه برأء اكبر آء عيسى بن مريم من المضاهين اللهم اننا نذ  
الى ما نرعى فلا توافدنا بما يقولون واغفر لنا ما نرعى  
لا تذر على الارض من الكافرين ولا تدع على الارض منهم  
انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا كفارا  
يعني خداوند منزه است بر بريت خدايي مگر براي تو بس در كن از رحمت خود نصا  
با كسان ترا بسند دهنده و در كن از رحمت خود كاشي كه شايسته است  
از مخلوقات تو بقول خودشان بار خدايا باندگان تو تيم واحدا و بندگان تو تيم كه بر ايم خود  
ما لك نفع و ضرر و موت و حيات و نشور تيم خدا يا تر كنس كه نيشت كه ما پروردگار  
پس ما را اعتقاد او بيز اريم و ترانك كمان كرد كه امبو خلق و رزق بسوي ما رجوع دارد و ما را  
برمي تيم خيا نكه عيسى از قول و اعتقاد فاسد است خود بري بود خداوند ما سر كنه نكلام  
انهار با آنچه زعم باطل نموده اند پس مواخذه كن ما را بقول شان و بخش ما را در آنچه كمان  
هو باقى بگذارد بر زوى من خانه و ارمي از كافران بد رستى كه مى كند ارمي انهار كه  
ميكند بندگان را و پيدا نخواهند شد اينها مگر فاجران كافران و اقبال اين از روايت  
بسيار ميرود از جدا جدا و ما را را به طهارت عليهم صلوات الله تعالى و اللطاف  
الانهار و اوست حيف است كه بعضى از مدعيان فضيلت و تقرب اين آيدان باندك

کمال اختلاف عنوان تجدید طریق به بالمذلل غلات مفوضه می نمایند و تطبیق اصول و  
 اصول فیه می نمایند و در تصحیح و تاویل اقوال غلات مفوضه روایات آنها  
 نهی آیند و خود را از اقوال آنها برمی می پندارند و حال آنکه مثل اقوال آنها که غلات  
 بلفظ و زندقه است این می آیند و از اشعار و کلام در دست میگردانند گاهی میگویند  
 که این است و گاهی میگویند مرتبه امام به معرفت نیست حال آنکه معرفت چیست  
 تا این تجدیدی تواند کرد که بر قول بانجا و سر و اتحاد و عینیت در میان آن و حبیب  
 الاله علی عن مجانبه المخلوقات و ممکنات بر سبیل حقیقت نبیند و نشد و حکم بانجا  
 تا نبیل مجاز هم علی الاطلاق غیر مجاز و قیاس بعضی تشابهات قیاس می افکند  
 که این فعل الله را جوهری خاص متوسط بینه بین خلق العالم قرار میدهد و از این  
 که در این راه را می بیند و گاهی میگوید که مخلوقات است و غیره و از این  
 بدینستند خالق بهم میگویند بلکه خالق و رازق میدانند اگر چه تاویل خلیل هم قابل  
 شد و گاهی حضرت اصل از بعضی خلق قرار میدهند پس میگویند ایشان را فعل خلق را و  
 فلو قاتل صورت کائنات غایت آن بنابر این کلمات که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 نهاده اند انما و عنده است یا سائر خلق لازم می آید که گاهی میگویند که العباد با الله امام  
 و بهر دست است به مثل الخیر می آید و می شود و قطع نظر از فساد و فساد و انقباض  
 چه در صورت و چه در تشبیه کار برده اند و گاهی میگویند که جسم طیف و جاذبه  
 گاهی اینست میشود مثل آنکه و گاهی گفتند اینهمه قیاسه مانده است از کلام غلات  
 نه خدا را و در این باب میگویند و میگویند که مخلوقات است و گاهی میگویند که  
 انما یخبر فی این باب که میگویند که اینها را در این باب است

روایات  
 در این باب  
 از شیخ  
 و در کتب  
 و در کتب  
 و در کتب

وشیاطین و ابدان سایر مردم و برین قول منجی است تصرف نشان در معنی معراج  
 و حاد جسمانی و سیاحتی ذکر مافی علما انشاء تعالی کل فی کس منسطفه باطنه  
 واضحه کافی است در نشان قول تعالی قل انما انا بشر مثلكم و قوله تعالی  
 و لو جعلناه ملكا لم نجعلنا له رجلا ولا نجعلنا فیض النفسا یدبیرا  
 و قوله تعالی الله خالق کل شیء هو الواحد السار و قوله و اتخذوا  
 من دونه الهه لا یخلقون شیئا و هم یخلقون و قال و هو الذی  
 خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم الایه و قال ان الذین یدعون من دونه  
 الله لرب یمیتکم اذ بآبوا و لو اجتمعوا له و قال الذی خلق السموات و الارض  
 و ان یتدبروا و قال الصادق علیه السلام لزیرة فی جواب قول له  
 عبد الله برسیا الذی قال ان الله خلق عبادا و علینا برسیا  
 و رزقا و اما تانا و احیانا انه کذب عبد الله اذ ارجحت لیده قاصر  
 علیه الایه التی فی سورة الرعد امجدوا الله و انکروا خلقوا بحکمته  
 و روایت محمد بن عوفه که غفر لی آید و ان فی الخلق شیء که غیره را خالق و بر عالم  
 نخواهد است قائل شد و خواهه بتقریر فی انداز الهی و انیمه از حد روایت و برین است  
 و منکر آن فارغ از دین بر نمیتوان گفت که احدی غیر از خدای عزوجل خالق  
 رازقی علی الاطلاق یا واسطه صدور و خروج رزق است که احدی از آن واسطه  
 خاصه چیست بویست و بطریق بر سر این حکما می نمایند بیکدیگر که واسطه  
 اکتافی علی اولی الامر علی محمد و آله و انما انما بیکدیگر که فی التمسک و در التمسک  
 و علی کل کلمه نبی صلی الله علیه و آله خلقنا لهم فی الدنیا و الدنیا و الدنیا

روایت زرار از  
 حضرت صادق  
 در معنی

۵۵  
گفته است استبعاد است در اینکه حق تعالی آنکه را که مقتضای حکمت باشد بداند عالم را بر حسب  
که رشته خلقی از اینار جمله قات برآید و آنرا محال جمیع فیوض و واسطه کل حرات  
مقطعه جمع مائثرات که دارند و او متصرف باشد در جمیع اشیا بقدر وسایع نام نام باین  
طرف است در مائثرات عینی و مواد علییه اصول و قیاسا و محض نفی استبعاد و هر چه  
دارد دلیل قطعی بر حصول این در بار است نه او با هم تخلیف و اگر محض  
استبعاد در نظر طائری کافی باشد باید بگویم بلکه مطلق عبادت برای این  
وسائط را و او را در زیر که در نظر طائری استبعادی ندارد و که خدا و  
عالم برای افضلیین باشد که جناب سید البشر بدش از این عفو و عظیم  
السلام اندر سحر و ملاحت را و او را در وجود مائثرات که در آنکه را بر آنکه  
بجو و از هم امور مائثره باشد نصرات که از حضرت آدم افضل اند باید بود  
برای حضرات مائثره باشد حال آنکه در شرع اسلام مبدء و بی برقی  
جذبات اتمس آئینی قرار دادن همه انواع شرک و کفر است همین  
است حال تفویض خلق و رزق که حضرات قابل آنرا بعد و استغیثه فرموده  
و بشرک شان در مبدء مبدء تغییر نموده و تاویل و روانه کار عدم استتلال  
تا ویلات افکار از مشه کین قریش انصاری و پیو و بکار و لائق اعتنائیت اگر  
بنظر مائثر بگردانند نیست بلکه این عدم استتلال که آنرا تفسیر حاجت است  
الی خالقها اشئی بالذات و عاقبت مائثر خلق الی واسطه میکند پس تفسیر  
مفروضه کی نصرات است استقلال باین معنی سید آنکه حاجت بخلق خود  
ندارند باشند با بجهل حضرت یاری جلالت عظمت امور و چند از مائثرات

وطاعات خصوصاً کبریا فی خود متنه تشاکلت ویکری در آن و در چشمه  
مقرب حضرت قدس او باشد وخواه غیر از این حکون این اخالق و را بر طبع  
و جاعل مبر عالم متوان است که از صفای خاصه حضرت باری عز و جل است  
میشد متعرف بمبودیت و عجز بودند و طرز نیست که انجاءت بعضی از  
واسطه از عزم فاسد خود و عا می کنند که که انداختن و التا زینس من ان الله القدر و  
ان کما صدق علیه اسم شنی حاوت من این عالم کان بواسطه المشیه لان الذات لا تش  
شیئا الا بالفعل الی قولهم و سبب خلق الاشیاء من توسط الفعل لا تساع فخلق القدر بالجماع  
و بجای فعل یعنی مصدری ببار تعلیظ فعل الله امر جبری مراد گرفته اند و وجه داورا  
اقوی الوجود است و موثر فی عالم الکائنات میدانند ازینجا است که که سبب فیکر اند بالظفر  
الی نفسنا شنی متحقق بانه متماصل است لاشیاء و اعلا فی نسبت و الی الله عز و جل  
لا یكون کذلک منی مذوثة الذوات و شیهة الانبیاء الموجودة فی الخارج مسلم عند العقلاء که  
ان الموتر لابد ان یكون اقوی من ذرته فکیف یصور کون فعل الله کما امر او هینا اعتبارا یا  
لا تحقق فی الخارج مع کون آثاره کالارض و السماء و البحر و الانس و الملائکة و غیره متحققه  
بأشیاء الذوات فی الواقع پس اینجا لایح کردید که موثر و به بر عالم در زوا انما الله واسطه فیکر  
و خدا خلق واسطه کرده خارج غایت و کویا اگر بر کل قوی می باشد و تشاکلت چشم پوشی و  
و بعد از این از تفهیمات شان در دست خداوند و امری بلا توسط و سوا انما از حیرت باز  
جای قدر متغیری می باشد و انما الله عز و جل و انما الله عز و جل و انما الله عز و جل  
فایده ای از این نوشته شده و در تفهیمات شان در دست خداوند و امری بلا توسط و سوا انما از حیرت باز  
و بعد از این از تفهیمات شان در دست خداوند و امری بلا توسط و سوا انما از حیرت باز

تفصیل  
سبب  
بعضی



همه چیز را پدید آوردن حق محصل بیست و پنج خصل است که حق تعالی خالق را  
 داده که پر خیری بار آورده واقع شود و معانی را داده و  
 و داده پر خیری متقل الوجوه است که آنکه و یا واسطه خلق است  
 و شمی است بشیة الله و قدره الله چنانکه این جماعت  
 و حال آنکه در روایت محمد بن عوف آمده که از حضرت امام رضا عرض کردم که حق تعالی  
 بسیار بقدرت خلق کرده یا بغیر قدرت آنحضرت فرمود که یا تو قدرت خدا را پر خیری  
 سوائی از او قرار داده و کرده اندیشه از آنکه و واسطه که توسط آن بسیار اخلق فرمود  
 و این شرک است پس نیست که چنین فکر بکوی انتی محصل الروایة و همچنین تسک  
 بروایت نزولنا عن الربوبیة و قولنا فینا الله شتم هر چه است اما اولاً  
 فکوننا من اخبار الامامة و لا تصلح للاستدلال فی اصول الاحکام و ثانیاً این روایت  
 مالک و خالق و رازق است چنانکه در روایت تفسیر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام  
 وارد است پس نسبت خلق و رزق با حضرت متنازع است بل عن الربوبیة است فاما ما بعد  
 میگویم که استدلال با این روایت تسک بعموم است و ما بعد ما من عام الا و محض  
 دلالت بر تخصیص دارد چنانکه عموم من قال لا اله الا الله و هو الخلق المستند بخارج سائر  
 فرق سلیس نمیشود و نمیتواند بود و عموم این روایت نیز مستثنی تواند شد و کیف لا يكون  
 و الحال انه یجب تزیلهم عن الصفات المختصة بالربوبیة كالقدم و عن درج النبوة و من  
 از عموم هشتم هر چه و شای است که بر وفق اصول شریعی باشد نه اینکه هر چه خوش باشد  
 از امور واقعیه و غیره و تعبیه که از طرف خود تراشیده و منسوب بخصرات ناماست  
 آن و باشد ابو حسن احمد بن لال و لای که و که با حق از فرق شیعه اجماع است

روایت از ابو الحسن احمد بن لال

روایت از ابو الحسن احمد بن لال

کردند و اینکه حق تعالی بایدهی تفویض خلق و رزق فرموده بانه جمعی گفتند که این  
مجال است زیرا که در اجسام غیر خالق انام کسی قدرت ندارد و بعضی گفتند که  
حق تعالی از این بر این امر قدرت داده باین امور را بایشان تفویض ساخته پس  
ایشان تمام عالم را خلق کردند و رزق دادند و نزع در خصوص طول کشید پس  
از مؤمنین گفت چرا جمیع نمیکند بخصوص بسوی محمد بن عثمان وکیل ناحیه مقدسه است  
صاحب الزمان علیه وعلی آباء الکرام آلاف الصلوة و سلام پس همه اضا شده محمد بن  
عثمان جمیع کردند و این مسئله را نوشته بخدمت حضرت صاحب العصر رسانیدند  
پس فرمان جب الاذعان الاشان اغنی قیوم فیج البیان بواسطه محمد بن عثمان از  
نروان امام زمان علیه الصلوة و سلام من بعد المنان برآمد شمل و محتوی را بیکه  
است خالق اجسام و قاسم رزاق و علت انبیاست و تعالی جسم و نه حلول کننده در  
اجسام نیست مثل او چیزی است بمع و بصیر لکن امامان علیهم السلام از خدای خود  
سوال میکنند و سوال بنمایند از و رزق پس روزی سید پدرا  
اجابت دعای شان و تعظیم شان ایشان استی و موافقی الحقیق بالاتباع پس تفویض  
خلق و رزق تمامه معنوعات باطل است آری در هوا و خاصه اهل البیعه خداوند را  
بروست ایشان امور و بیخاری و اوت طاسر سیاره از اینجا است که منجره را  
نهاد میگویند که بر دست پیغمبر و امام بنا بر عرض تصدیق شان جاری میفرماید که مخرج  
به الشکوه و توفیق علیه الزنا علیه التحیه و الشان قال و اعلی التکلیف ظاهر علی  
الفقره الهافه و اول ان من هذا و شارک فیها الصلوة و السلام  
که کن البیوت من الله و السلام و ان الله اعلم من البیوت و السلام



القادر الذي لا يشبه المخلوقين لا يفعل المحدث المحتاج المشاركة  
 للضعفاء في صفات الضعف واين يدان ذاك بانك شرعاً بمنه  
 وشيعة تصونه نسبت بابل حق از شرکاء و منافقين مخالفين بابل است جرات  
 اتحال اسم شيعه نموده اند و خود را شيعه موالی می نامند و در مروج و نهامی حضرت  
 با فراط میرسانند پس عوام شيعه اشتباه می کنند و اینهارا از خود می پندارند و بکلام  
 اینها گوش میدهند و اینها در پرده ولای ابيت اقاويل باطله خود را رواج میدهند  
 و شيعيان بابل و غافل گوی می خورند و کلام ایشان را با و میکنند حال آنکه حضرت  
 چه قدر بر ائمه از آنها اظهار فرموده اند از تصدیق روایاتشان و بنشینیشان منع  
 و از دست زبانشان بکلامه در مناجات باید و ابر آنها می فرمودند چنانکه بعضی  
 از فقرات مناجات حضرت امام رضا علیه السلام گذشت پس باید که سواد الی الی ابیها  
 از شرین شهر خود را بیک کنار بکشند که گفته اند از دشمن چنانکی حذر باید کرد و خصوصاً  
 نظر بآنکه احتیاط و گمان در نفس و تبیین از عادات انفرقه است از جمله شواهد انتقال است  
 کشی علیه الرحمه بسناد خود از یونس از شام بن الحکم روایت کرده که او شنید حضرت  
 علیه السلام را که می فرمود که مغیره بن سعید دیده و شنیده که دروغ بر پدر من می است  
 و اصحاب او که در اصحاب پدر بزرگوار من مخفی پوشیده بودند کتابها را از اصحاب  
 من می گرفتند پس پدر بزرگوار من بغضی داخل میکرد و در آن کفر و زندقه خود  
 و نسبت میداد و آنرا بسوی پدر بزرگوار من بعد آن کتابها را با اصحاب میداد و حکم  
 می کرد آنها را که در میان شيعيان کتابها را منتشر سازند پس هر چند که کتابها  
 پدر بزرگوار من از من علم یافته شود و از آنجا است که مغیره بن سعید و آن کتاب

بابل  
 شيعه

کتب اعلیٰ ساخته و ازین حدیث وفایده لایح کردید یکی درین قلیس انطیاسی است و نظر  
 و در امور این جماعت است تا در کید ایشان نیفتد و دیگر آنکه هر روایت منسوب بخبر از ائمه  
 اعتمادیت و چنان نیست که این جماعت مستحق قریب العمدگان کرده اند که در حصول  
 احادیث فضائل هر روایت که منسوب با حضرات باشد انکار آن کفر است چه این وسیع  
 دایره گویا نمیدی است برای تمام انکار و رد و از روایات غلو و غلو و افراط است در قبول  
 هر روایت خلافاً بقوله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتکلموا لیه و لا یجری فیکم  
 فقد کذبنا و الا خود ظاهر است که مراد از این فضائل حدیثی است که انکارش باعث خروج  
 از ایمان است نه انکار فضائل مختلفه مثل وایات غلات فضائل غیر اصلیه بخلاف اصول  
 قطعیه و نه انکار ثبوت وایات غیر ثابت شده چه آنها اگر لائق انکار نباشد قابل اعتقاد  
 و اقرار نیز نمی تواند بود و از آنجمله است حکایت شلمغانی که شیخ شبنانی در دروضه بیضا  
 که کس که از شیعه نقل میکند که شاهد بقول مدعی که او می تواند شد سرگام مدعی برادران باشد  
 و برستی او را ساخته باشد پس بدینست که این باقل خطا کرده و عیال او اتفاق کرده اند  
 که بدون علم و اطلاع محض قول مدعی کوایی و نیست آری انبویب محمد بن علی شلمغانی  
 که از غلات خود العنت کند و او را و وجه شبهه باقل و نسبت قول او به شیعه است  
 که این مرد طحون او را از شیعه بود و کتابی برسم شیعه نوشت که از انکار انکار  
 و انیمه را در آن مندرج ساخت بعد از آن مقالات غلو و کلمات لائق انکار و جبر و  
 پس شیعه از او بیزار می شدند و قویا انکار ناحیه مقدسه و دم او بر آمد پس او را  
 او را دستگیر کردند و کشتن پس سیکه آن کتاب را پیش او پدید که بر اسرار شیعه  
 بود و هم کرد که او از شیعیان بود و نه مخالف و که انکار شیعه را  
 و از انکار



ثانیاً بهیئت غلات طلبه هر شته کویا جامع این صفات اند به اولاً خود را کایا کند که  
 نسبت به علمای دیگر در لای الهیبت اظهار کوی سبقت برده اند و آنها را وصول یافته اند  
 بلای سلمانیه قرار میدهند قاصر و مقصود و ثانیاً خود را عالم بواطن امر را و عارف به عارف  
 باطنیه می بندند و معنی می نمایند و ادعای کشف میکنند و آنی لهم ذلک چه چیزی است  
 که کشف الهام که غیر محصور است و حاکم آن نمیکند به غیر او بلکه بر خود حق نیست که کشف  
 رحمانی و شیطان می باشد و نیز در آن نمی توانند کرد و اخبار اهل بطن را کتاب است  
 مفسح بواطن نمی توان شد و اخبار اسرار و وصول الی تعالی و مناظرات و در دنیا  
 افتخار به علم گنیا می نمایند و غیر از دغل امری دیگر از ایشان نشاید پیش برده و عوام متبعین  
 که موالیان الهیبت اند بر دهنده لای الهیبت اطرا می درج شان بخود باطل میکنند و اهل  
 دنیا را بحیل علم گنیا بخود می کشند و درین کلمات است که از مخالفان اصول شیعیان  
 بر زبان می آرند و باز در وقت دار و کسارت شاهی شیاهی می پرند و ادعای شیاهی دارند  
 خود نمیکند بحقیقی که امان از اقوال شان منقص است و آثار تبیین در کلمات شان بین  
 چنانکه غلات عموم و صلات که در دنیا نام بعضی اند به کان مقرب که گاه یزیدی قرار داده اند  
 ایشان را به غیر فعل اسد و اراده اسد و قهره اسد و علم باطن اسد و کسب اسد و آداب اسد  
 را از ایشان خبر قرار میدهد و علم باطن را با شیاهادش می نمایند و در این باب  
 را از یزیدی به شیاهانند به غیر شیاهان و به غیر شیاهان و به غیر شیاهان و به غیر شیاهان  
 این عمل را و اصول کلام را به شیاهان و به شیاهان و به شیاهان و به شیاهان  
 مباشرت به لای توهم و صحت و سلب که در دنیا قرار داده اند و شیاهان و به شیاهان  
 و شیاهان را که از شیاهان را به شیاهان و به شیاهان و به شیاهان و به شیاهان

وجه انزل مذمب حق که آن آن بمانند و اسرار را از کجاشناختن انوار الهی  
 منزه و در دست درازند و دلیل عقل بر آن قائم کرده اند و آنچه در سائل آنها دیده شد  
 مغلطه و منسلطه امری و کبریت قدریکه بقادالانارتر شمع باقیه ظاهر شده حالش نیست  
 و انموذج اسرار مکتوبه آنهاست بهر هم اشد الی الصراط المستقیم و الطریق القیم و انما  
 اطنا الکلام ایضا حاله ام و نبیها لم عقل من طایبی الحق من سائر الانام و امده و  
 الفضل و انما انعام و و هم از صفات بسییه نفی صفات است قال امیر المؤمنین  
 و یحیی الدین اول الدین معنی و کمال معرفه التصدیق به و کمال  
 التصدیق به نفی الصفات عنه بشهادة کل صفة انها غیر الموصوفه  
 و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقه  
 قونه و من قونه فقد شناه و من شناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله  
 الی غیر ذلک من الاخبار الاتیة غرض حضرت از تکلام معجز نظام نه است که بامره نفی  
 ذات نماید و الا لازم آید که نفی علم و قدرت و سائر صفات از تو تعالی جائز باشد پس  
 توان گفت که لیس لعالم و لا بقادر چه این خبر و ترتیب اتفاق سائر اهل اسلام غیر از  
 باطنیه و اسماعیلیه علی انقل عنهم باطل و فاسد است آیات و روایات متواترات مشتمل  
 از اثبات صفات قال الله عز وجل لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و لا یحیطون  
 علیه و قال ولا یحیطون بشیء من علمه قال امیر المؤمنین غرت قدرته  
 و وسع سمعه الا صوات پس قولشان از لیس لعالم و لا باطل و لا موجود و لا لا موجود  
 و لا قادر و لا عاجز اگر ما و ان باشد کفر محض و منسلطه بحت است نه نفی اختلاف مفهوم  
 عزیزی ان تا انما صفات بر ذات مقدس از قبیل حمل اولی باشد که در موضوع

دوم از صفات نفی  
 است

کلام  
 شیخ  
 محمد  
 باقر  
 مجلسی

کلام  
 شیخ  
 محمد  
 باقر  
 مجلسی

موج محمول بر تغییر القیاسات افکار دیگر نباشند تا آنکه از تحت تحقیقین  
برده اند و الا لازم آمد که قول که خداوند عالم عالم است بجز آنکه  
شخص است بلکه صفات چه کلام برین تقدیر ازاد  
ازین محل تصور میشود و حال آنکه بطلان  
اهل سنت گفته اند لو کان نفوس کون عالمها قیادرا نفس ذات لم یعد عالمها فی الزمان  
واللازم باطل لان کل هذه الصفات یفید فائدة صحیح و انه کونان العلم التبر فی نفس  
الذات کان المضمون من الصفات امر واحد و انه ضرور البطلان فاعلم و منه  
ولقد تصف صلیب المواقف کما مر فی شرحنا باعین الوجوهین بانها لا یفیدان الا ما یؤید  
المطهر علی الذات مافیه ما یصدق علیه هذه المطهرات و المنازع فیه یؤید انکاره و ان  
قال الشارح فتمت اذین الوجوهین عدم الفرق بین نفوس الشیء و جمیع جمیع نفوسهم  
چنانکه مرغوشانست مسلم نفی علم و نه است چه بنا برین قول معنی آنکه عالم و نه  
قادر نیست که اند و اما است توان است بلکه میسر است که است و اما است چه بنا برین  
درین حالت از قول آنکه عالم و نه قادر نفی فیه و اما غایب میسر که یکبار است و اما است  
است پس انقولیم بسبب جمیع آن نفی علم و نه قدرت و اما صفات بقا اهل کونان  
الاعمال و الاجال و الا فاعلم و لا عاجز بر یکبار و چنانکه است مسلم کلام برین  
قدرة القادر یکبار که صفات نه عین است نه غیر آن ایضا میسر که یکبار است  
فیه چنانکه کل القویین فی قوة الحكم بالحق البقیة من البطلان و راغب فی معنی  
فیه چنانکه من الذی یطهر العالم بالعبادة و انما هو فی سبیل  
یاد و نه انین کلام چه نظام نفی که لازم است انما هو الی است

... است حیات و عالم است بعلم قادر است بقدرت و ...  
... و ذات او تعالی قرار میدهند و از آنجا معانی و صفات ...  
... و هر واحد از آنها را ... و هر واحد از آنها را ...  
... مال تعریف بحضرت با بری ... و ...  
... صفات را صفات تحقیق میکند و اطلاق سبب شایع  
است ... نام مصرف بآن بود آنحضرت و در افاده این مطلب از اضافه قید شفی  
بولی نیاید ... طلب علمای اعلام و فضلا ...  
تصیر فرموده اند و بصورت ... شایع ثابت است از جهت صفات ...  
در میان علما اختلاف است که آیا اعدام ثابت است ... علم باینست ...  
از نفس جبل قدرت از سلب غیر ... وجود ...  
خارج ... و منشأ از تعریف نیست ... کلام الاکثرین ...  
... که عقول بشیر از انشاء آن عاجز و تحقیق این در این موقوف  
سیند است چه طریقی افی ازین مباحث در کتاب مذکور ...  
من شأن الاطلاق علیه فایز ... مقتضای او در عقیده و تفکیک ...  
عقل این مطلب ... اول آنکه اگر صفات ... موجوده قائم ...  
الهی باشد استحکال او تعالی غیر لازم می آید ... تعالی غنی و کامل ...  
است ... و از این احتیاج واقعه از مذهب زیادتی است ... احتیاج  
و است ... قائم تمام صفات تحقیق و مبدا ...  
در این ... کمال نیاید ... و احتیاج و انحصاری لازم نخواهد آمد

انکه  
بیشتر

و در هم فرو محتاج اند بصورت خاصه که بعد از انکشاف معلوم باشد  
 است پس هم شقی رزندگان صورت حاصل است و انکشاف انوارانی  
 در حد انکشاف است آن که اگر آن نباشد و علم بر او تکشف و تنوع  
 نخواهد شد و در حد انکشاف انکشاف بسیار است پس از آن  
 پیروز او و انچه و لاجرم هیچ جز از وضعی پوشیده نیست و علم به انکشاف  
 و انچه محتاج به بطور قوی و مستحکم بغیر خود نیست همچنین سایر صفات و احوال  
 انکه اگر صفات زائد به محتاج خواهد بود و بغیر او تعالی یا در دور و اول میانی  
 واجب تعالی بسوی غیش لازم می آید و در صورت ثانی که محتاج باشد بطرف  
 حق سبحانه و تعالی اما تعالی فاعل آن حجاب خواهد بود و با اعتبار بر حق اول نقصان  
 لازم می آید و تو هم انکه ایا حجاب صفت کمالی که آن است احباب خیر آن  
 سبب نقصان چنانکه بعضی است فیه و اندوهی است فاسد که شایسته  
 مواضع هم نباشد و آن اعتراف نمود و بر حق شایسته در وقت صفت لازم  
 می آید و اگر محتاج به هیچ یک از واجب غیر واجب نباشد تصور و حسیب الوجود لازم  
 آید و در حد انکشاف است که لازم می آید و حال انکه صفت صمد  
 است پس متعین علیه عدم کافی از حد انکشاف است که آن است که آن است که آن  
 و از حد انکشاف است که آن است که آن است که آن است که آن است که آن  
 صفات ثانی که زائد باشد و این در ظاهر است که بعضی صفات وجودی و انچه صفات  
 و از حد صفات است که آن است که آن است که آن است که آن است که آن  
 حجاب چهار از حد انکشاف است که آن است که آن است که آن است که آن



[illegible]

وقولیس الله کذلک و خود ظاهر است که سرگاه صفات خفیه غیر ذات بات  
 و صفات اعتباریه نشأ آن نفس ذات پس صادق می آید سیع با بصیرتی می شود  
 بدانی که می برد آن ذات را در هر مبدأ الصفات با سر با نفی تعدد مفایم از آن مرکز  
 مستفاد میشود و مراد از قول حضرت صدی النفس معانی کثیره نفی تعدد مفایم نیست  
 بلکه نفی صفات مآله است اتفاق معانی بر آن شایع است نیز از حضرت صادق علیه السلام  
 منقول است که اوست سیع و بصیر غیر آله و عضوی بلکه می شود نفس ذات خود وی بید  
 ذات خود و ازین سر سر و این نیز لا یحشود که نفی صفات حقیقیه انضمامیه مقصود است بلایق  
 اوصاف چه آنحضرت سیع و بصیر و علم و قدرت اسمیسه انبیات الهی اثبات فرموده الا  
 وجوایح و امیر و رب و غیر ذات او را از و تعالی نفی نموده و یکی نیست در اینکه فاعل شدن  
 بصفات مآله موجوده متکلم تعدد قدامت آن ترک و مستوجب افتقار و تعالی است  
 بغیر آن پس نفی آن لازم است اما انانی و انانی و استحقاق صلاحیت صدق  
 این صفات که از آن تر اربعیات و اضافیات است نفس ذات نشأ و مبدأ آن پس نفی  
 آن میباید نفی تواند شد و منافی ضرورتین چیست بهمین سبب که نفس ذات باری تعالی  
 بلا امر را ندنشأ است قائم مقام ذات حقیقیه صفات ذات را عین ذات است که  
 نه از راه عدم اختلاف مفایم چه اختلاف مفایم از جمله بیایات و لیه است و از اینجا  
 که حضرت امام فخر راقی علیه السلام فرموده و ان الله تبارک و تعالی علم  
 لا یجوز فیہ حیات که نفی فیہ نور لا ظلمة فیہ بدستیک حق تعالی علم  
 که هر چه از آن نفی نیست و حیاتی است که نور است و ان ساغی و نور است که از آن  
 در آن نفی که از آن نفی وجود او ظاهر است بخت ظهور وجودات مشبهه است از آنجا

و فی حدیث  
 تفسیر  
 علی بن ابی طالب

تفسیر

بعضی از علما در بیان مقام گفته اند که سر چه غیر از تصور است در اضرار و تمایز  
 و هر چه غیر از تصور و روشنی است تمایز و نور و در کمیت پس مثل آدمی مثل غیر نیست  
 تا ضوای آن قرین نشود اضرار نمیتواند کرد تا وقتیکه قوت بیشتر باشد سنگ نمیتواند  
 چه ضو و قوت از حقیقت جسم او خارج است اگر باری میبود و طاقت از و زایل میکرد و چه  
 را از سنگ غیر سنگ میباش نمیتواند برداشت و اگر روشنی را از نور و غیر نور  
 روشن نمیتواند ساخت بخلاف آن باری تعالی که قوت و قدرت و انوارات و نقص نیست  
 او است بیکسانی از وجود انفس و ازین باب است آنچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 ما توار است انه لم یزل الله عز وجل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع  
 ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدر ذاته لا الله ولا مقدور  
 و اینچنین عبارات در کلام علما و محاورانه عقلا بسیار واقع است میگویند الصوره کسبیه متصله  
 بنفسها و اتصال الیه فی نفس القوة و الاستعداد پس آنکه ازین عبارات نفی اختلاف  
 معانی و مفاهیم نمیده اند از تابلدی آنهاست بکلام اینها نام و علمای اعلام نما اولاد اقوم  
 لایجاد و ن یفقهون حقیقا و اما آنچه توهم کرده اند که مفاهیم مختلفه که از ذات باری تعالی  
 منفرع شود باعث ترکیب است در ذات او توهم فایده است چه اضافات و اضرایات  
 خارج است از حقیقت او پس قد دان با عبارت مفهوم خارج است آنست که ترکیب است  
 بی هیچ نوع نیست اما قوله علیه السلام من جده فقد قرنه و من قرنه فقد شانه  
 و من شانه فقد جردا پس با فقره شهادت که صفتها غیر الموصوفات  
 غیر است در آنکه ترکیب نفس ذات لازم نیست بلکه با جمیع صفات و اضرایات  
 انضام و تقارن آن و او تعالی از چنین ترکیب و اضرایات و اضرایات و اضرایات

در این باب  
در این باب

قدیم تعدد و تشکیک و در وصف اتم که مختص بذات باری تعالی است اثر ترکیب و تخریب را  
 نیند و بوجه آخر استد و معهود تحقیقی نیست که ذات بسیج صفات و کمالات پس از این صفات  
 صفات حقیقی باشند پس اقرار آن انضمام چندین صفت باموصوف مستلزم ترکیب معبود  
 حقیقی خواهد بود تعالی شانه عن وصته التركيب اما تعدد اعتبارات اضافات پس  
 امرست بین انکار آن انکار بدیهیات اولیه است و آنچه فلاسفه در خصوص لا یصد  
 عن الواحد الا الواحد تعدد اعتبارات را بر عزم خود باطل انگاشته اند پس محقق طوسی  
 علیه الرحمه در فصول تصحیح فرموده باینکه تقریرشان درین خصوص درین ظاهر است و چگونه  
 چنین شده و حال آنکه تعدد اضافات و اعتبارات از اجزای بدیهیات است باعتبار  
 عدم سبق عدم قدیش سیم نامند و باعتبار امتناع عدم و همیشه میخوانند و باعتبار  
 عدم فنا و اتم و باقی و باعتبار انکشاف بسیار بر او و عدم تحققی خیری از او عالم  
 قدرت توانائی قادرش میگویند و این همه بر واضح است و بدیهه است باینکه در اثبات صفت علم  
 میگویند که اگر عالم نباشد جابل خواهد بود و در اثبات قدرت میگویند که اگر قادر نباشد  
 عاجز خواهد بود و در اثبات قدم میگویند که قدیم نباشد حادث خواهد بود پس آن میگوید که  
 هر یکی جدا چگونه انچه گفته شده است هیچ پیش نمیدارد و بسیار تعریف بسیار اما تعدد این مفهومات  
 واضح است نفی آن بمرتعیل تحت ابطال صفات است چون نفی آن بیکه حال اولی و ثانی  
 مفهوم را ادعای نموده و باینکه ظاهر طرطال است سوم نفی ترکیب است و همیشه صورت  
 از ظاهر او نیست پس نفی آن مستلزم نفی نیست جدا که ترکیب چند قسم است اولی که  
 از اجزای خود فی الخارج باشد چنانکه سریر مرکب است از اجزای خشیته و سائت خاصه و دوم  
 انسان حیوان مرکب است از اجزای ظاهر که اعضا و جوارح است و از مرکب درین و با کوه

نصفی ترکیب

در کتاب  
عقاید  
و احادیث

و پوست و استخوان و از اجزای غیر طاهره مثل عناصر را به معنی خاک و باد و آب و آتش و غیره  
میگویند و مشهور است جمیع نوعیه بنا بر قول مشهور فلاسفه دو قسم است از اجزای میمیکلیه  
مبتنی است بر فرض شئی و آن شئی در آنچه صلاحیت توهم آن داشته باشد یعنی شئی است  
صحیح داشته باشد مثل جسم و سطح و خط که در چندین افعال تحصیل حاصل کنند لکن قوت و همه  
تیرمیدید میان جزوی خاص از آن از جزو دیگر و از قوت بفعل آمدن آن نظریه شئی ممکن  
توهم از اجزای عقلیه آن بر دو نوع است نوع اول آنکه حکم عقل اجزا را داده شود  
در کلیه و در فرق میا قسمت و همه عقلیه یا به معنی همین است که اولین قسمت جزئی است چه که  
و نم نیست مگر تصور جزئیات و در بین قسمت کلیه است چه عقل در کلیات است پس حکم  
با اینکه فلان جسم مرکب است از این نصف و از این نصف مثلاً قسمت و همه است حکم با اینکه  
جسم مرکب است از این نصف و از این نصف یعنی عقل است نوع دوم ترکیب اجزای نیست  
و معنی نیست که مفاهیم جدا نفس ذات بعوت عقل انشاع کنند و نشأ انشاع از این  
مرکب پیدا کند مثل جنس و فصل که نوع را از آن مرکب میکنند و ترکیب بهر معنی اول از خبر  
بارتعالی سلوب است با اتفاق اهل مل و محل مگر مجزئ من بخد و خود هم و سیاتی تفصیل  
توهم فی نفی اجماع پس او تعالی مرکب نیست که اجزای خارجی یا عمدیه یا عقلیه داشته باشد  
لذاته العقل و نقل علی ذلک اما اول پس نیست که اگر مرکب باشد محتاج با جزا خواهد بود  
و طاهر است که کل و جزو مغایر هم اند و متحقق شدن کل فرض تحقق اجزا است و چیزی که  
در موجود شدن خود محتاج بغیر خود باشد البته ممکن است پس اگر مرکب باشد محتاج با جزا  
خواهد بود پس ممکن خواهد بود و در ممکنی محتاج است بعلم آن منافی مرتبه و موجب است  
و نیز اگر اجزا داشته باشد پس واحد از آن اجزا واجب است یا ممکن اگر همه واجب باشد

باشد تعدیه واجب لازم آید و اگر چه ممکن باشد امکان کل مجموعی آن لازم آید و اما ثانی  
 یعنی اوله بسیع پیش از آنکه بگوید از آن جهت قول خباب علیه السلام من عباد الله  
 جوده یعنی هر که در ذات خدا شایسته اجزای او در جاهل است با و و قوله علیه السلام فی  
 احد المعنی یعنی به الله که این قسم فی وجود و لا عقل و لا وهم که از این  
 عزوجل معنی حق تعالی منقسم نمیشود و در وجود و در عقل و در وهم قول حضرت ابراهیم  
 علیه السلام اقول انه یسبح بکله لان کل منه له بعض یعنی میگویم که حق تعالی  
 بکل ذات خود میسبح است نه باین عنوان که در مقابل کل او جزوی بود و شاید چنانکه بزرگانی گفته اند  
 اصغر کفیه میشود و کاسی یعنی بالا بزرگتر هم چنین کل چنانکه گاه است که در مقابل اخص اطلاق  
 آن میشود و کاسی اطلاق آن بر مجرد ذات می شود و ثانی بخوبی امر خارج  
 بآن منضم باشد و قول احواد علیه السلام هو الله الذی لا یلیق به الاختلاف و لا  
 الایلاف و اما یختلف یا تلف المتجری و لا یقال له قلیل و لا کثیر  
 و لکنه القدیم فی ذاته لان ما سوا الواحد متجری و الله احد و لا متجری و لا  
 متوهم بالقله و اکثره و کل متجری و متوهم بالقله و اکثره فهو مخلوق  
 دال علی خالق له یعنی او تکا احدی است که لایق نیست با و اختلاف و ترکیب است  
 و مختلف و متوهم نمیشود و اگر چه بیک منقسم بسوی اجزای او اندیشد و گفته نمیشود در حق او قلیل و کثیر  
 لکن او است قدیم بذات زیرا که ما سوا حق متجری و منقسم اند و خداوند تعالی بیکانه است متجری  
 نیست و نویسم کرده نمیشود و ذرا وقت و کثرت و سر جزیه چنین باشد پس و مخلوق است و متوهم  
 بخالتی است الی غیر ذلک من الاوله و اما اجزای عقلیه معنی ثانی که تعبیر از آن بذاتیات اجزای  
 و نه بیکدیگر پس در میان ممکن و نفی و اثبات آن اختلاف واقع است و اگر نفی آن میکنند

باین حال اجزای  
 عقلیه اصطلاحی

آنکه اجزای ذنبیه مسلم اجزای خارجیه است و استقامی آن بر بقدر واضح است لما ترمی الی الله  
 و برخی تخمین آن میکنند عدم الحزم بالاستسلام و میگویند که این اجزای ذنبیه که مصطلح حکما است  
 اجزای حقیقی نیست و نیستند آن پس نفی آن محل بحث است لعدم جریان الادله المذكوره  
 فیها پس آنها نفی ترکیب میکنند نفی جزئیت آن آنکه اثبات اجزای کسند تعالی الله عنهما با  
 تمیز در میان ذرات عرضیات عسیرت کما اعترف فحول الحکما و پس بهم فی ذلک  
 مضابطه مصبوطه بعول علیها و کیفما کان نفی انشاع مفایم متعدد از ذات باریجا مطلقا  
 ولو بالاضافه افاضات محل انکار نیست چه انشاع مفایم متعدد از ذات احدیه بسیطره فی انکیه  
 شائبه ترکیب ذات مقدس او را باید مسلم که عقلاست چه جوب وجود و قدم و امتناع عدم  
 از نفس ذات باری تعالی میسر میشود بلکه سائر صفات ثبوتیه بنابر مذبح حق اطامیه بکبریه و  
 حکما نیز خائیکه دستنی نشا آن نفس ذات است و آنرا اجزای اجتناب این گفت و تعدد چنین  
 مفهومات مسلم ترکیب نیست بلکه نشان آن ذات حق تعالی است که بسیط مطلق است  
 و وجود و شخص عن ذات است پس حقیقت کلیه ندارد چه جای اجزای حقیقت و نفی  
 امثال این مفهومات از کلام احدی از علمانی اعلام متفاد میشود آری فلاسفه هم  
 اثبات قول فاسد خود ان الو احد لا یصدر عنه الا واحد ان قدر رب العالمیه بجا بکار برده  
 که خداوند عالم را مصدر چری غیر از واحدی گویند بجان آنکه اگر مصدر و چه باشد  
 مصدریت یکی غیر مصدریت دیگری خواهد بود پس تعدد جهات بخر تعدد اجزای ذات  
 خواهد کرد و سخافت آن بر با تعدد مخیر نیست قال المحقق فی الفصول کل  
 لهم علی هذا الدعوی فی غایه الرکاکه و اما قاده واضح غیر متصور و لکن من لم یحیل  
 له نور انما له من نور چهار هم نفی حسبیت و صورت و نفی جوهریت عرضیت است

نشان  
 بیان اجزاء  
 نفی

نشان  
 نفی  
 چهار هم

است جسم جوهر است که بطول و عرض و عمق محسوس باشد و صورت عرضی است خاص آن  
 شکل محدود است حق تعالی از سر و دامن تر است جوهر و عرض از اقسام ممکن اند چون  
 خیریت ممکن و ما هیست حقیقت کلیه که قائم بذات خود باشد و عرض خیریت ممکن  
 که قائم بغیر خود باشد و حقیقتا واجب الوجود است پس جوهر و عرض نباشد و اگر در معنی  
 جوهر قیود امکان و حقیقت کلیه ما خود کنند چنانکه متعارف است که نمیکویند که موجود قائم بذات  
 جوهر است پس اطلاق آن بر خداوند عالم من حیث المعنی صحیح است و لکن چنانکه اسما و الهی  
 توقیفی است اطلاق چنین الفاظ بر او نشاید و اگر چه بطلان جسم در ذی صورت بودن  
 از سلب سابقه بوضوح پیوسته لکن توكید اللزوم علی الفرق الباطلة و تشیعا علیه هم  
 بآن نمود و میشود و از اینجا است که نفی صورت و جسمیت مخصوص در قرآن حدیث  
 وارد است قال الله عز وجل ليس كمثله شيء و اگر جسم باشد پس اجسام ماثل او  
 خواهند بود و اگر صورت داشته باشد اجسام مشابه او خواهند بود و در ذی صورت بودن  
 با آن صورت از عوارض مخصوصه اجسام است و متلزم توكید تعالی المدح لک علو اکبر  
 و فی خبر عبد العظیم انه ليس بجسم ولا صوة ولا عرض ولا جوهر بل هو  
 جسم الاجسام و مصو الصو و خالق الاعراض الجواهر و فی الکافی بابنا  
 عن حمزة بن محمد قال قلت لابی الحسن علیه السلام اسأله عن الجسم و الصو  
 فقلت سبحان من ليس كمثله شيء و هو لا جسم ولا صوة و ایضا فی  
 عن محمد بن حکیم قال صفت لابی ابراهیم قول بن سالم الجوهري انما الجسم  
 فقال ان الله لا يشبهه شيء ای فحشا و خفا اعظم من قول من یصف خلق  
 الاشياء بجسم و صورته و خلقة او تجلید و اعضاء تعالی الله عن



ذلك علواً كبيراً وايضا فيه باسماؤه عن محمد بن الفرج قال كتبت  
 الى ابي الحسن عليه السلام اسأله عما قال هشام بن الحكم في الجسم  
 وهشام بن سالم في الصورة فكتب ع عنك حيرة الحيران استغفر  
 بالله من الشيطان ليس القول ما قال الهشامان خلاصة انك في جواب سيد العظم  
 حسن كنه اعطاه ايت خود را بر حضرت امام علي نقی علیه السلام عرض کرد و انحضرت ارسلوه  
 فرمودند هذا هو دين الله الذي ارتضاه لعباده وارسلت كما ارتضاه لي جسم  
 و صورت من دار و نه عرض است نه جوهر بلکه است خلق كننده اجسام و پدید آفنده صورته  
 و اعراض و جواهر و در كافي از محمد بن حمزه مرويت كه گفت نوشتم بحديث ابو الحسن عليه السلام  
 و سوال كردم از آن حضرت از حال جسم و صورت پس آن جناب جواب فرمودت شديداً  
 كه ليست مثل واحد في نيت صاحب رتق و نه جسمي في نيز در ان كتاب از محمد بن حكيم منقول  
 كه وصف كردم بر ابي حضرت امام موسى كاظم عليه السلام قول هشام بن سالم انك خلق جسم  
 دار و حضرت در جواب فرمود بدستيكه خدای عز و جل شديداً در و چه چيزي است از نيكو  
 كه خالق تمام اشياء بحسب نيت و صورت يا ابي او خلقني و تجد يدني صورتي و خصوصاً  
 قرار دهند تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً و ايضاً از محمد بن فرج روایت کرده كه گفت  
 نوشتم بحديث ابي الحسن عليه السلام و سوال كردم از قول هشام بن الحكم و هشام بن سالم  
 بخصوص انيكه حضرت باری تعالی صورتي و جسمي دارد پس جناب امام عليه السلام جواب  
 نوشت و در كن از خود حیرت متحیر اند و پناه و حفاظت طلب كن از خدا از شر شيطان  
 امر نه چنان است كه هر دو هشام فهمیده اند انيكه اين قول قول هشامان نيت و بر تقدیر  
 اول ظاهر نيت كه هر دو هشام قبل از رسيدن بحديث جناب امام عليه السلام قائل آن

شيخ فخر الدين  
 نقاش

این اقوال بود و باشند چه اعتقادشان قبل حضور حضرت فیاض و شسته  
و به برکت حضور خدایتعالی همه آن اهل کرم دیده و بر تقدیر ثانی ببارت جتاین  
ازین روایت مستفاد میشوند پس احتمال دارد که اهل خلاف قائل شدن مشایخ این  
اقوال از راه معاندت شهرت داده باشند و آنها از امثال این قول بی وجه باشند چه جلا  
قدشان نیاورده است از اینکه چنین اقوال ضعیفه قائل شوند جناب الداجد طاب ثراه و صوارم  
فرموده اند که شهرستانی با وجود اینکه از فضایل اهل سنت است و به برکت هشام میگوید  
و هاشم بن الحکم صاحب غرر فی الاصول لا یجوز ان یفعل غیر الا لزامات علی المقبوله <sup>الاصح</sup>  
و را مایلتره علی الخصم و دون بایضه من تشبیه الی آخر مقاله و امثال این احادیث کثیره  
شهرت یابری تعالی از جسم و صورت ابرو شده که استیجاب آن با تطویل است و نیمه از غرض  
مطلب دین است بختی که هر کس که ادوای معرفتی مانند آن اطلاعی بر طریق حق دارد و میداند که  
انکار این معنی مسلم انکار اصل دین است شریعت است ثبوت این عقیده از شرع بالضرورة  
بر او واضح میگردد و وظایف از اهل سنت که تشبیه این است اند قائل بحکم بودن جناب قدس  
اوستند و فرغ فاتی چند که در این مقام اعتقاد آن دارند چون ذکر آن باعث مزه  
وضوح و ظهور صفات و سخافت آنهاست اگر مایه از ان معرض بیان اید مضایقه  
نخواهد داشت پس بدانکه اعتقاد اینها نیست که اوجاب تعالی بر عرش نشسته جسم او از عرش  
در چهار طرف نباشد و به تقدیرش و حسب از وجههای دست خود او پنجمی که در عرش نشسته  
بر عرش افتد از اجسام او بیرون عرش میباشد و نازل میشود و در شرب جمعه برخی است  
شده و تا صبح ندانند که آیا ازندگان من کسی نیست که توبه و انابت و استغفار و توبه  
بکند تا آنکه از ابد توبه قبول رسام و بعضی از آنها گفته اند که او تعالی در

روایتی که  
مستبعد  
نقد از آن  
نخفته

وقت طوفان که در زمان حضرت نوح بطور پیوسته افتد که گریست که مرد و چشم او علیل  
 بهم رسانید و ملائکه عباد و قش حاضر شدند و بعضی از اینها گفته اند که بوی صورت بانی است  
 کبریا پس بویهای سفید و بویاه مخلوط است هم در سر و هم در ریش و اشغال این از هر خرافات  
 شان بسیار است که ذکر آن باعث تطویل الدال است و این قول خیالیه و مجسمه بیل سنت  
 است عجیب است از اهل سنت که بر عیوب خالکی خود نظر نمیکند و بر بنشاین طعن مینمایند حال آنکه  
 قائل بودند که باین توانا بابت نیست و اگر باشد بر ابرت شان از آن معلوم است چنانکه  
 در تفسیری اهل سنت بر ابرت اهل نخله خود از آن نمی توانند کرد که طشت از بام افتاده است  
 بلکه بسیار است که خود را از این اعتقاد فاسد بری میدانند از جهت تجویر بر دست و راض  
 و مانند آن از اعتقادات فاسده و تجسم و تعالی بر ابرت خود را با اثبات نمی توانند  
 رسانید اگر چه در ظاهر کمال انکار دارند و شبیه با آیات متشابه روایات مختلف  
 بر عظم فاسد است حکام مبانی این اعتقاد کاسه مینمایند پس خیال بر ابرت شان خیالی است  
 بین تفاوت و انگیختن با کجا و فساد است لال شان بر عاقل خیر ظاهر و مبدء اور  
 احتجاج طبری از پیغمبر بن ابی محمود نقل است که عرض کردم خدمت حضرت امام  
 رضا علیه التحیه و الثنا که اسی فرزند رسول چه میفرمائی و مخصوص و اینکه مردم از رسول  
 صلی الله علیه و آله نقل میکنند که حق تعالی نازل میشود و شب آسمان زیاده ثلث اخیر  
 پس آنحضرت ارشاد کرد که خدا لعنت کند محمد بن ابی بکر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 ارشاد کرده فرموده بود که اگر حق تعالی میفرستد و نازل میکند فرشته را با سما  
 و نیا در شب ثلث اخیر و شب جمعه از اول شب تا مور میسازد و او را بنده پس میکند  
 از طرف پروردگار عالم که آیا ساعلی است پس عطا کنم با و آیا تو بکنده نشستی که تو

سید بن طاووس

توبه اور قبول نماید آیا هست طلب کننده آمرزش پس چشم او را می طلب کنند و پیش  
بیا و متوجه شود و ای طالب سرگشته که قصد خود را پس می شناسد امکنه تا طلوع صبح در پیشگاه  
فرط طوع میکند ملکوت آسمان بر میگردد و حسین بن خالد از آنحضرت عرض کرد که ای فرزند  
رسول چه میفرمائی درباره روایتی که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکنند آنکه قال  
ان الله خلق آدم علی صورته پس آنحضرت در جواب فرمودند قال لهم الله لقد  
اول الحديث ذکر القصة یعنی خدا اقل کند آنها را که اول حدیث است و اما موده  
را بر مردم متنبه ساخته اند پس فرمود بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود در روز  
که بعد که راوش نام میدادند پس شنید یکی را از آن مرد که در حق دیگری میگفت که زشت  
خداست تعالی صورت ترا و صورت کسی که شباهه تو باشد پس آنحضرت از فرموده که ای فرزند  
خدا این چنین بگفته در حق را بدو فان الله عز وجل خلق آدم علی صورته پس بر تیسکه  
تعالی خلق کرد و آدم را بر صورت برادر تو انتمی محصل الروایه و بعضی روایات آمده که مراد  
از حدیث خلق الله آدم علی صورته آنست که خداوند عالم آدم را بر صورت آدم  
خلق نموده و بنابر ضمیر بسوی حضرت آدم بر میگردد و بنابر روایت اولی آنجا طلبت  
کننده و بر سر دو نقدیر از ما سخن فیه خارج است چه ضمیر بسوی خداوند عالم چنانکه تو هم  
کرده اند بر میگردد و پناه بخدا اگر دهمی که حضرت رفع او را که بر سر است از مشابیه  
و مجانبست مخلوقات بخندین عیوب و نقصتها که متفرع بر عجز و اضطرار است  
میدینند قال لهم السدانی یوفونکم تخم انکم خداوند عالم مکانی و جتنی دارد و در زمان  
با و احاطه میتواند که چه اینها از لوازم احسانیت و اسکان است و حق تو را بر سر  
از این بضرورت از عقل و نقل اطلال آن ثابت است صدقه علیه الرحمة و کتاب

یم تقی مکان است

۱۲  
 توحید بسند خود از شیطان بر مهران روایت کرده که گفت عرض کردم بحضرت حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام که آیا جائز است آنکه جناب بری غایب در مکانی بوده باشد  
 در جواب فرمود که او تعالی برتر است از اینکه در مکانی بوده باشد و اگر چنین باشد باید که  
 حادث باشد زیرا که ممکن در مکان محتاج است بآن احتیاج از صفات حوادث است  
 نه از صفات قدیم جناب الدما بعد اعلیٰ سد مقامه احدی در آنکه البته بعد نقل این حدیث فرمود  
 که این حدیث چنانکه دلیل نقلی است مشتمل بر دلیل عقلی و محصل آن باینست که هر چیزی  
 که ممکن در مکانی تصور کرده میشود عقل سلیم حاکم است باینکه وجود او بدون مکان نمیتواند  
 پس محتاج بآن خواهد بود و احتیاج دلیل امکان حدوث است بهم در مقامی که بعنوان  
 آنقدر دلیل عقلی را بیان فرموده و آن اینست که ممکن در مکان چنانکه بعد از عقل بآن حاکم  
 است از لوازم جسمیت است و جسمیت او تعالی باطل شده پس بودن او در مکان هم باطل  
 باشد بدانکه هر که بهر معنی معروف مکان جمیع نماید بر او دعوی مذکور ظهور و صوح  
 کلی خواهد داشت چه مکان بمعنی سطح باطن حاوی که ملاصق سطح ظاهر محوی باشد می  
 که ممکن سطحی داشته باشد و مکان بمعنی بعد مجرد عن الماده می خواهد که ممکن البعد  
 بوده باشد که بر ابعاد مکانی منطبق شود و سرد و امر از لوازم جسمیت است و هرگاه  
 جسمیت او تعالی باطل گردد محال اعراض جسمانی هم از او منقبی خواهد بود اینست وجه  
 کمالی نبودن او تعالی و اما آنکه در جهت نیست پس جهت آنیکه معنی حصول شیء در  
 جهت وصول است بآن یا قریب شدن او است بآن و این معنی نیز از لوازم جسمیت  
 و مکانیت و سترم امکان است و چیزی که مکان نداشته باشد قریب بعد از آن چیزی  
 متصور نمیشود و صدق علیه الرحمه در آملی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را



نسبت بکمال دیگر پس دیدی گفت کو ای سیدم که تحقیق همین است حق تو را و از تری که می آید  
 خود از آن کسیکه ستونی شده است بران مقام و از اینجا که می شود که اصل مقول است چنانکه و شبهه  
 که می گویند که خدا بر عرش شست تا خود از کلام او بگردد که زنده خود را بگردان آن بود  
 بجای بسته بود و خفی نماز که بنا است که قلوب او را موعود ام سرگاه حسبت و مکنایت  
 امثال آنرا که از لوازم محسوسات و عوارض اوفات اینهاست از تعالی نفی می نمایند و ط  
 نفسانی و حسنی طانی بر آنها غلبه نیست بلکه هم میرانند آنکه کان میکنند که چنین چیزی  
 نمیتواند شد لهذا در رساله وسیله النجاه بنا بر رفع این او را موعود قطع توهمات این مقام  
 ذکر کرده ایم که باید اقل لبیب نفس خود رجوع نماید و بیند که حق تعالی با و عاوسی خبر است  
 فرمود که از این ادراک محسوسات مختلفه نکنید و چنان نیست که محسوسات ابهر حرات تو را  
 آید نمی بینی که جمله الوان و اصناف انواع آن از سرخ و سفید و زرد و سبز و امثال آنرا از آنکه  
 که پنهانی چشم خود در می یابی اگر عاوسی آنرا بچشم دیگر از چشیدن و لمس کردن امثال  
 آن در یابی نمی توان دریافت و از همین است که سرگاه کور را در زاد خواهد که حقیقت  
 او را دریافت کند و خبری سعی ملین نمایند که بفهم او را ساندنی تواند که آنرا بفهمد و حقیقت  
 آنرا درک نماید و جمله آنچه در خاطر او خطور میکند منطبق حقیقت لون و رنگ نمیتواند بود  
 از جهت آنکه ادراک این محسوس منحصراً حائض بصیرت است که آنرا از و مفقود است این خبر  
 مایل نماید و خواهد که آنرا در یابد و تحقیقش نمی برد و خبرش زیاده میشود پس همین است  
 حال بنوع عقول ناقصه که قوت ادراک ذات پاک و ایم دنیا و قیامال در کمال حقیقت  
 باعث یاد آید حیرت میگردانند که لازم که آنچه مقتضای دلائل قطعیست موافق آفتاب  
 باشد و بمشهور و نقصان عقل خود معترف باشند و آنرا از کلفت از خطی قدرت

او بر اینست باز دارند که خوف بستران پناکت است منقول است که حضرت ابوجحس علیه  
 السلام در آن صاف جناب بر یغانی بیان فرمود که ادراک او بحس و قیاس او بر  
 چیزی نمیتواند شد پس نزدیک در حدیث آنجناب عرض کرد که سرگاه بحواس ادراک او  
 نتوانیم کرد چگونه داخل موجودات بوده باشد جناب امام علیه السلام در جوابش ارشاد  
 فرمود وای بر تو سرگاه بحس ناقصه تو از ادراک جناب حدیث عاجز شدگان کردی  
 که پروردگاری نداری مگر گاه ذات رفیع او را بلند از پایه ادراک بحس خردیم  
 ایمان آوردیم بر بوبیت پروردگاری او و اینکه او معیار تمامه شیای مخلوقه خود است  
 اگر مثل آنما می بودمان آنها مخلوقی از مخلوقات بود با آنجه از آنچه گفتند از آنجه کردید  
 حق تعالی خیر است و نه جسمانی و نه زانی است نه کانی نه در جهت است نه تان سلوک  
 را نه در ضروریات دین ملت است سرگاه با دل عقیده و تعلیه امری ثبوت رسد که  
 کلامی مشرّع بظاهر سنائی آن باقیه شود باید که آنرا تاویل نمایند و معانی حق را بر گردانند  
 و این طریقه تقسیمه از مسلمات مخالف موافق است و مطابق عقل و نقل چرا که است که شریک  
 اقتضای مصالح طریقه شافع عرب در استعمال مجازات و استعارات بلکه طریقی مبارک است  
 و عبارات مسلوک میفرماید و بنا بر آرایش و اعتبار خلقی بجاری محاورات عرف  
 و عادات لفظی اگر ظاهر وضع آن مقتضای اراده خلاف تصور باشد از سادگی نماید  
 و معنی غیر موضوعی در این باب از عظام و برقران حالیه و امارات مقالیله اراده منفرات  
 و لا حایبه فیهم مع وضوح الدل و تمام بحسب علی العباد لکن آنکه تسویلات  
 شایع است از آنها غالب است درین آرایش با ایشان از جاده استقامت  
 می افتد و بنا بر زیر تعلیم معنی غیر مطلوب را بنفاد قهر و تعالی و الذین

در حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث



فِي قُلُوبِهِمْ فَيَذَرُوهَا كَمَا يُنَاشِئُونَ مَا نَشَاءُ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلٍ  
مرا و نارنج قرار داده و در چاه ضلالت می اندازد و این باب است قول او  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ قُوا أَلَا تَتَذَكَّرُونَ قَوْلَهُ تَعَالَى أَوْتَمَّ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى  
علی این الفاظ اغیث که دست خدا بالای دستهای آنهاست و رحمت کند عالمیان بر  
مسئولیت نظر بطور اشغال آن شبهه چنانکه گذشت بر ای خدا اعضا و جوارح را دست  
و پا و شستن بر خوش قرار میدهند تعالی السعین ذلک علو کبیر الکن قل فیما یرد چیزها  
معانی صحیحه امراد شارع می پذیرد و بعثت انکه میداند که استعارات و تشبیهات و مجازات  
شایع است و در اضمحلیه تعلیه و تقلیه در اشغال ان مقامات قائم است که معنی ظاهر از لغت  
نیست پس آنکه علی علیه السلام سیر خداست یا دست خداست یا زبان یا نه یا نه  
در حقیقت شریک یا است یا نه بلکه بر وجه تشبیه استعاره پس آنکه میگوید که نه  
کس زبان فلان کس یا یعنی آنچه میگوید بر وفق مرضی موکل خود میگوید و گفته  
انکس سندی او است پس همچنین در ما نحن فیهِ مراد حقیقت لغوی نیست بلکه مراد از این  
فوق یدیه است که در بیت دست پیغمبر خدا در حکم دست خداست نه آنکه خدا دستش را در کار  
دست ایشان است چنانکه در خصوص بعثت رسولان نازل گردیده و تمام چنین  
إِنَّ الدِّينَ يَأْتِيكِ بِعِزِّكَ إِنَّمَا يُبَيِّنُ اللَّهُ لِكَأَنَّكَ تَتَذَكَّرُونَ وَيُذَكِّرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ  
معنی او در غایت فصوح است که مقرر شده و آیه در تشبیهات بنا بر توفیق و تاکید  
سبیل حقیقت چنین مجازات و استعارات شایع است مراد از الرحمن علی العرش استوی  
است که حق تعالی استولی و غالب است عرش است و ما فوق آن و در قبضه قدرت است  
و از این باب است که چنانکه میفرموده و جناب امام محمد باقر حضرت میرزا و علی

تجارب

پای میکنند و اما از کلامشان مرتفع میشوند و در این میان کمال الجود و حسن  
بایشبها فی کثیر منها لم یمن مسلخ لئلا ویلایه الله الهادی الی الصواب و این صابطه که بر  
تجربه ایشان است متعلق با کثری از معاملات است و در ذکر آن در این مقام هم بود و لهذا محال است  
در بیان آن ششم آنکه حلول اتحاد بر او نیست و این معنی بضرورت عقل ثابت است  
و از ضروریات مذرب حق است که جمعیات کثیره بر آن دلالت دارد و خلا فی کرده اند و در  
از فرق اسلامی که مشرّف در تصوفیه خدایم الله تعالی و ابطال حلول بدلیل عقلی باین عنوان  
میتوان کرد که اگر مراد از حلول عرف خاصی است که تعبیر از آن با خصائص ماقعیه میکنند  
و مستلزم آنست که علو کننده محتاج به محل خود باشد پس معنی آن در آمدن چیزی است در جای  
دیگر بعنوان افتقار و استیاض و بطلان آن ظاهر است چه حق تعالی بالذات است و در  
وجود خود محتاج بخیری نمی باشد و اگر از حلول حلول عرفی اراده کنند که در آمدن چیزی در  
چیزی دیگر باشد اگر چه بر وجه افتقار نباشد پس انهم باطل است زیرا که او تعالی مکانی نیست  
و در جویی نمیشد پس چگونه جسمی در می تواند افتاد و خلاف کرده اند و انیسله جمهور تصوفیه  
علامه علی علیه الرحمه در کشف المحجوب میفرماید خالفت التصوفیه فی جمهور ذلک و جوزوا علیه  
الحلول فی بدان العارفین تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و نه بخیری دیگر متوجه میشوند چه به  
عقل حاکم است که اتحاد در میان دو چیز متغایر مستحتمل است و لکن در اینجا نیز آنکه گفته اند  
علی ایة الرحمه میفرماید که مخالفت کرده اند و این جماعتی از تصوفیه حامیه پس حکم کرده و باینکه  
او تعالی مسجد باریان عارفین مشیه و انما یسأل الله من بعضی از ایشان گفته اند  
حق تعالی نفس وجود است و موجودی حق است این چنین که افراد اتحاد است و این  
و این عمل اخیه که جناب علامه علیه الرحمه نقل فرموده و از قول اتحاد و جمعه را حتمه قول

آمده سوال کرد و از قول او تانی **علی المرتضی** استوار آنحضرت از مودانچه جمل  
مضمون آن اینست که استوار این مقام یعنی ستوان و غالب شدنت چنانکه اوقات  
مستحسن خود را باین صفت ستوده فی الواقع اتصاف باستیلا و غلبه دارد و چون آنکه  
عزیز حاصل او باشد و یا احاطه و احتوائی بذات او داشته باشد بلکه دوست قرار و همدار  
در جایش و معنی دارده آن انتفی بدانکه صد و رتسابات و قرآن حدیث که محتوی برصالح  
عده است بحسب ظاهر و در نخست اول آنکه شایع در اکثر اوقات استعارات بحسب  
مجاورات استعمال میشود اما مرید بکافه علی تشبیه شود اگر چه اهل باطن از راه عمل یا  
تجارب بر محال بلکه از راه کمالی که عمل نمایند لکن حقیقت امر منصف است همه منظم نمی مانند پس  
دیگر اخطار که بحسب شائع مجاورات در تشبیه خالق با مخلوق و صانع با مصنوع ظاهر شد  
قیاس این خوان کرد دیگر آنکه فضا آیات مروایات مشابهه امتحان خلق از مایشان است که  
فی سائر الکالیف تا مکلفین ایاز نماید که آیا بمعنی حق مائل میشوند یا بر اختیار ابرار  
معنی غیر واقعی صرف نمی کنند و این امر شایع است بحسب مکلفین نیاست برابر با حق تعالی  
انکلف بود شایع و مواعف صالح اقوال و افعال پس دیگر یاد عویسی آسی و چنین امور غیر  
بلکه لازم است که رفع تشابه نمایند آنکه خود متفوه بآن گردند و تشبیه مردم را بفرانگیزی  
الاستارات الانشائیة بجزئیة و المجازات الکیة آنحضرت لان الاصل فی مثلها المنع لزوم  
الاغواء و لهذا علمای فیه القوی شعار همیشه در معاد از جهت تشویش و اوام و افصاح و بیان  
مرا میگویند که بجهت تقویت شایع تشبیهی لا یجوز بعد و کلام نشان بر روی این امر  
که بندگان در معاد می آیند و کنجایش تاویل دارد اما آنکه بجهت تشبیه اند که ظلمات ظاهر  
الغیا و ابرار در معاد آید و در کتابی است که برای اهل باطن و حق و راز

قول بین صوفیه و این بزرگواران و ملا حیدر علی امینی صاحب جامع الاسرار و  
الانوار است که لایحقی علی الساطع فی کلماتها بعین الهمیه و کنجانش تاویل ندارد و تشیع نقیض  
بخاش نمی باشد اگر چه کلام جناب قاضی نور الله سوسری رحمه الله در اشراقیه با ما است  
اضطراب نیست بسبب حسن طایفه که با آنها دارند کلام ایشان را اگر چه در اعتقاد فاسد است  
شریک نباشند و اول میبندارند و لعل الطرار ما افسد الدر و انصاف کرده است در این مقام  
شایع مواضع فصلی هستند پس گفته است بیت من الصوفیه الوجودی من غیر و بقول حلول  
و لا اتحاد و اذ کل لشعر یا غیره و من یقول یقول یبطل بقول السی فی الدانیه و یار و یار  
شد قبا و بطلان من تلک الحرمه و یلزم تلک المخالطه التي لا یجوز فی القواهل و لا یجوز  
او فی نیز یعنی یدیم کسانی از صوفیه که بوجدت جو و قائل اند که اتحاد و حلول می کنند  
بعلمت آنکه اشعار سبقت غیرت وارد و میگویند که ما دلی از اصل قائل نیستیم بلکه میگویم که  
نیست در خانه غیر او بعدی فی این قولی اگر شایع مواضع از بعض صوفیه نقل کرده بعینه قول  
ملا حیدر علی عمیدی است تبعاً لابن العربی چه او گفته است که قول با اتحاد و حلول شبهه است با اتحاد  
و بعض صوفیه است لغیر الله تعالی لکن صوفیه حقه با اتحاد قائل نیستند و میگویند که و شیخ با  
غیر ما مطلقاً نمی گویم پس قائل نیستیم که وجود واحد پس چگونه قائل شویم به اتحاد با اتحاد  
و حال آنکه از هر دو از هر دو جهت است و دلی و غیر آن هر گاه این را بپذیریم پس  
بدانکه شایع مواضع بطلان سابقه می یابد یکایک چه در برتر از کلام است بطلان قول  
و جوی از وضع است از بطلان قول از باب حلول و اتحاد زیرا که بتایید قولشان از هم  
مخالطه است تا آنکه کایه با واجب تعالی که بساقت نمیکند به فانی شدن آن هیچ عاقل  
و هر که آنکس نیستی را باشد استیضاح کلامه علامه علی بن ابی حمزه رحمه الله در کشف استیضاح

نقل احوال صوفیه میفرماید پس بسوی این شایخ که اهل بیت برکن بودند زارت خاک چوین  
انحطاط و نشان بدبازیه پروردگار زمان که کاسی حلول را بروی وادی دارند و کاسی اتحاد را و  
عبادت را با الله غنا و رقص که در دست و دست و دست در این حال آنها در مجالس  
و حال بر تمار خلق بود است ایو اهور است که حقیقی اهل جا نیست که کفر را بران عیب کرده  
پس فرموده است و ما کما کان صلوا لهم عند البیت لا تمکنا و قصد بک و میخواست  
ازین بالاتر نیست که ترک جویند با نکه عبادت می کنند خدا را عبادتی که کفار را  
خداوند عالم بآر عبادت عیب کرده فائز لا نعمی لا بصر و لکن تعنی القلوب استی  
الصدور و استیکم من دیده ام جماعتی از صوفیه و شیعیه حضرت امام حسین علیه السلام را  
مغربت بجای آورد و بغیر از یک کس از آنها که نشسته بود و نماز نمی کرد و بعد ساعتی نماز نشا  
بجای آورد و آن شخص نماز نکرد پس از بعضی آنها پرسیدم که این مرد چرا نماز بجای آورد و گفتند  
که انگیزه هیچ حاجت ندارد و نماز حال آنکه رسیده است بخدا تعالی یا میتوان شد که در میان خود خدا  
عجای قرار دهد و نماز عبادت در میان بنده و پروردگار پس بین این عاقل بسوی آنها و  
اعتقاد و فائز که ما در باره خدا تعالی و عبادت آنها و اعتذار آنها از ترک نماز و بانهیم این  
جهال آنها را اهل کمال و از جمله ابدال می پندارند و مولانا حمید باقر مجلسی علیه الرحمه در رساله عقاید  
میفرماید من قال من جماعه اتحاد و البیع و الذی یعبده و ان یعبده و هو الله التوحید و محصل  
آن با اتحاد است که از اینها می نامد با جماعتی هستند که بت را و این خود را داده اند  
که بطریقی متبع بر پیش نهاد می کنند و نام نداده اند از آن تصوف پس بیانیت یعنی  
ترک مفاخر و تلبس و رنگ و آرایش عبادت میدانند حال آنکه نیز در اهل الله  
و از آنکه بیانیت یعنی تمسک به وحدت و تخریب نموده بر کمال و عبادت محال شدن

مرئیین و معاشرت فی سبیل خداوند و جماعات هدایت کردن مردم که تعلیم و تعلم احکام  
 دین و عبادت بپاران و مشایعت جنارهای مومنان و سعی در حوائج نشان و حکم و معرفت انبیا  
 و نهی و منع از امور قبیحه و برپا کردن حدود الهی و منتشر ساختن احکام شرع رسالت پیامبری  
 ربانیت که ابتداء آن نموده اند مستلزم ترک همه این امور خیر است از واجبات و مندوبات  
 مذکوره و بران اکتفا کرده عبادات دیگر از طرف غایت و ترشیده اند از آنجمله است که خفنی و کمالی  
 که بر بنیاد خاصه آن واقع میازند و در اشعاره تعنی میکنند و مثل خرمای صدهای خود را بلند کنند  
 و دست بر دست میزنند و غیره می کنند و گمان میبرند که خدای اعباد و اولیای اعدا غیر این  
 حدود و طریق نیست و از نماز اکتفا میکنند بر زدن سر بر زمین مثل منقار زدن مرغ بر زمین  
 و اگر نه می بود خوف علمای دین بر آنکه کیسه نماز را ترک میکنند و درین هم اکتفا نموده و اصول  
 و بنیه را بر هم میزنند و قائل شده اند بوحثت وجود و مفنی آن که از مشایخ نشان شنیده میشود  
 که تخرص است قائل میشوند بحد و سقوط طاعات و عبادات و دیگر اقوال خفیه پسند را بگفتند  
 ایمانی و ایمان خود را از وسوسه این شیاطین مکر و فریبان که دلهای عوام را میکشند  
 محفوظ دارند و میگویند که راه دهنستی که خداوند عالم جسم است نه جسمانی و نه مکانی  
 دارد و نه در جهتی میباشد نمیتوان گفت که بالاست یا پایین در جانب شمال است یا  
 در مشرق است یا مغرب زمین پس حتی ندارد و نه مقابل کسی میتواند بود و لا محرم و دین او  
 بخیر و بد دنیا و آخرت از جمله تحولات است قال الله عز وجل لا تدبره الا بصارا  
 و هو لیدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و قال و لقد کساوا موصی  
 اکبر ذلک فقالوا اربنا الله جهة و قال کن ترانی هذا فی تقاسم  
 و لا ینبک مثل خبیر از ابو هاشم جعفری مروست که از حضرت امام محمد تقی علیه السلام

از منقشی که آنکه از کلاه بر سر نهادیم فرمود ای ابو یوسف چه می بیند و لها و منقش  
از نظر چشمها گاه است که تو در عی یابی بوم خود رسد و منقش او را بدی که در آن آخل شده  
و بدینا فی خود آنرا ندیده پس سر گاه و هم بدر که ذات باری جلشانه زسانی بدشته باشد  
به بنیانی چشم که از وضعی تر است چه رسد و احتجاج مرویت از یونس بن طیبان که شخصی  
و آخل شد بخت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و پرسید که آیا شما خدا را دیده  
آید که عبادت او کنید فرمود بنودم که عبادت میکردم چیزی که ندیده باشم و او را عرض  
کرد چگونه دیدی بهر را فرمود که چشمها ندیده اند او را بختاده عیان و لکن دیدهایم اند  
او را بختا تو ای یان لایدریک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بختش به و در و است  
دیگر از حضرت امام رضا علیه التجه و النما منقول است که بعد کلام طویل ارشاد فرمود  
فقد ادلیل علی انک لایری بالعیین و هر گاه از دلیل عقل و نقل استحاله رویت  
باری تعالی ثابت شد معلوم کردید که خدا تعالی دیدنی نیست پس آنچه از آیات و روایات  
بنظایر ما و هم خلاف آن باشد اول ما مطرح خواهد بود لکن اشاعره الهست که از عقل  
دست برداشته اند از جهت زیغ قلبی مسکاب بعض المتشبهات و استنا و الی بعض  
الروایات الموضوعات قائل برویت حق تعالی در آخرت بچشم سرگردیده شرایط  
رویت را یکباره انکار نموده اند و از سوفسطائیه نیز کوی سبب حق بر بوده اند تفصیل این  
اجمال آنکه چنانکه علامه حلی علیه الرحمه افاده فرموده است چیزی در رویت مشروط است  
یکی سلامت حاشیه بصرد و هم مقابله ویت کننده و مرئی و آنچه در حکم است مثل تقابل  
شدن آن باینه سوم عدم و بی فقره چهارم نبودن بعد بسیار چشم از تقابل و اما در حاشیه  
ششم آنکه فی شفاف نباشد مثل هوا که دیده نمیشود مقصد دیدن چشم از تقابل و اما در حاشیه

تاریکی و وجود و نور و روشنایی ظاهر است که در وقت تحقق این شرائط نه میت ضرور  
و در وقت انقضاء یعنی ازین امور و میت متحقق نمیشود و آیهی بنی که اگر بصارتیه  
کند رویت واقع نمیشود و اگر مرئی در مقابل نباشد دیده نمیشود و اگر او را ملحق بشیم  
گفته که فاصله نماند نظر کار نمیکند و اگر بعد واقع شود یا حائل در میان بوده باشد مرئی نمیکرد  
و اگر قصد کند و اغماض نماید دیده نمی شود و اگر مرئی در تاریکی است قوت بصره آزاد نمی باید  
تاریکی حاصل شود و دلالت که کور باطن اند گفته اند که این شرائط ضروریست بلکه بانیها  
که در مشرق باشد مورچه سیاه ابرنگ سیاه در تاریکی شب اگر چه در مغرب باشد و حجاب  
و حائل بسیار داشته باشد میتواند دید و تجویزی کنند که در پیش وی صحیح البصر کوهها  
بلند بالوان مختلفه که سر با همان کشیده باشد در روشن نظر و بخاید و کویا عرض آنها  
ازین انکار بدیهیات صحیح عقیده فاسده رویت و تکالیف است آخرت شاه عبدالعزیز  
و بلوئی در تحفه خود میگوید حق تعالی را تو ان دید و سونین در آخرت بیدار او مشرف شوند  
و کافران منافقان ازین نعمت محروم مانند همین است مذیب اهل سنت جماعت انتهی  
کلامه و لاینتی علامه و این نشان که بان مباهات دارند در دلیل عقلی و در و ذیل  
از محکمات آیه و حدیث اما اول پس از پنج که امام معینان فخر الدین رازی گفته است  
مشیر الی اوله اهل السنه و طریک من مجموع ما ذکرناه ان الادله العقلیه لیست بانی  
المسئله و ما یکونیم حق است که قول آنها چنانکه دستی صادم بدنه عقل است بطریق  
آن از واضحات است لکن انقدر اعتراف ما مشان با این همه دانست که سپرداخته بضعف  
اوله عقلی است بکلیه ابلاغ من التصریح اقرار نموده در ظاهر و من اوله نشان بر  
ما بن است اما دلیل نقلی ایشان که بران اعتماد نموده از مقتضای عقل دست کشیده



پس از آنکه است آنکه اگر رویت او تعالی جائز نمی بود حضرت موسی علی نبی و آله و علیه السلام  
 که پیغمبر مبعول بود از جناب باری تعالی سئوال آن نمیکرد بقول خود رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ  
 زیرا که حال از دوستی بیرون نیست با حضرت موسی اعلم حاصل بود با بخور علی الله و ما بخور  
 یا نه بر تقدیر اول سوال عبت باشد و بر تقدیر ثانی جلی کلیم الله لازم آید نیست خلاصه حال  
 نشان تعجب است که بقول موسی نظر میکنند و جواب خداوند عالم کن ترا فی را نمی بینید و حال  
 آنکه حضرت موسی از خود سئوال کرده بلکه چون قوم او اصرار و اقراح نمودند چاره نیافت جز آنکه  
 سوال نماید چنانکه از کلام امام تاج المرام حضرت امام رضا علیه السلام تفصیل الحال لایح مشهود علی بن ابی  
 از این چهار روایت نموده که ما سون میشد در خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که ای محمد  
 و لکما جاء موسىٰ من الله بآياته و کلمه رَبِّهٖ قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ چه معنی دارد  
 چگونه روا باشد که موسی کلیم الله اینقدر نداند که رویت خدا جائز نیست تا آنکه نوبت سوال او از  
 حضرت باری برسد پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود موسی ایستاده بود که حق تعالی  
 بر تربت از آنکه چشمها بر او شود و لکن چونکه خداوند عالم حضرت موسی کلام کرد و آنحضرت قنوم  
 خود خیزد و در جناب باری شرف مکالمه و افاضت بناخته و با و ملاقات نموده قوم و میکشید که  
 ما بتو ایمان نمی آریم تا کلام او را بگوش خود نشنویم چنانکه پوشیده و قوم آنحضرت در آنوقت  
 مقصد هزار مردم بودند پس حضرت موسی از میان آنها هفتاد نفر را کس انتخاب نمود و آن  
 هفت نفر را از آنها مقصد و از آنها هفتاد کس را برگزید پس آنها را همراه خود گرفت و کعبه  
 تشریف آید از آنی فرمود و در دامن کوه آنها را گذاشت و خود بالای کوه طور برآمد و در  
 خدمت جناب باری تعالی سوال نمود که باز با او محکم کلام شود پس معروض او بدرجه جاب  
 مقرون آید و شرف مکالمه و افاضت فرمود چون قوم موسی کلام مبارک را از آنجا

چهارم تشکانه استماع نمودند حضرت حضرت موسی عرض کردند که ما با و نمی گیم که این کلام  
 حق تعالی است تا وقتیکه او را عیاناً نبینیم پس آنهمیست این سوال مجبور و عذاب الی باب که در معصوم  
 بیاکان در آمدند و جانهائی شیرین خود را بجان آفرین تسلیم نمودند چون حضرت موسی این حالات مشاهده  
 فرمود و جناب پروردگار عالم عرض نمود که ای پروردگار من چون من به امر محبت نایم نمی آید  
 بر من باین طعن دراز کنند و بگویند که چون تو در دعوائی خود صادق بودی اینها آنها را شکی نداشت  
 مرجع جواب هم و بگیدام عذر از آنها نجات جویم پس حق تعالی آنها را زنده گردانید و همراه موسی باز  
 فرستاد و قوم موسی گفتند که اگر تو از جناب باری میجوستی که خود را تبو نماید و تو ما را از کیفیت انجیر  
 میدادی یا را کمال معرفت و حاصل مفید پس حضرت موسی فرمود که ای قوم حق تعالی انجیر هم  
 نتوان دید و او را کیفیتیست و معرفت حق تعالی منحصر است در معرفت و آیات و اعلام  
 که او منسوب فرموده آنها حرف موسی السبع قبول شنیدند و بر سوال خود اصرار کردند  
 موسی بدرگاه او تعالی عرض نمود که پروردگار می شنوی کلام قوم مرا و تو بهر حدی از آنچه  
 آنها در آن است پس جناب باری با و وحی نمود که تو سوال نایب انجیر را بآن میدارند و ترابران  
 مواخذة جبل قوم تو نخواهم نمود پس در وقت موسی گفت رَبِّ ارْزُقْنِي كَيْفًا  
 قَالَ لَوْ تَرَىٰ وَلَكِنْ اَنْظُرْ إِلَى الْحِجْلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَائِي  
 فَلَمَّا حَلَّ رَبُّهُ لَجِلْ جَعَلَهُ دَكَاً وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ  
 تُبَسِّطُ لِيكَ بَعْدَ اِذْنِ الْخَضِرِ تَبَسُّمًا لِيَاكَ فَرَمُوهُ يَقُولُ تَجْعَلُ لِي كَيْفًا  
 بَلْ عَنْ جَهْلٍ قَوْمِي وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بَانَكَ لَا تَرَىٰ اَنْتَ مُجَابِبُ بَارِي اَعْلَى  
 اسد در جبهه در صواری میفرماید و قرینه بر معنی قول او تعالیست وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ  
 لَنْ نُّصْرِكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اِلَهَ جَهْدَةً فَاَخَذْنَاكَ الصَّارِعَةَ وَانْتُمْ تَنْظُرُونَ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَأَخَارَ مُوسَى مِنْ قَوْمِهِ سَبْعِينَ رَجُلًا عِدِيقَاتٍ فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنِّي مَلَوكُكُمْ فَلَمْ أُفْعَلْ بِي بِشَيْءٍ مِمَّا فَعَلْتُمْ بِيَوْمَ يَوْمِئِذٍ لَكُنْتُ مِنَ الْمُنْكَرِينَ

و این جواب بسیار شیرینست و مقرون بقرآن همین مویده حدیث ایزد طاهرین مختار این باب بود  
و سید مرتضی شیخ اجل ابو الفتوح از فی تفسیر خود در ذیل قول او تعالی و کُنْ نُورٌ مُبِیْنٌ لِّكَ  
الایه علی ما نقل غنی چنین منفریاد دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفته سوال ویت موسی کرد  
از خود و خود چه خواهد شد؟ تعالی تصریح لفظ هو اله سوال ایشان کرد که حتی کسی الله جَهْرَةً  
و دیگر آنکه صاعقه که از آسمان باید بر ایشان افتاد و موسی سالم بود از آن اگر موسی آنرا  
خوبتر بودی اول صاعقه موسی رسیدی بیکر آنکه حق تعالی در ایام دیگر چنین فرمود **مُوسَى كُنْ**  
**أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَلْهَمْنِي**  
**ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّا اللَّهُ جَهْرَةً** و دیگر آنکه موسی حکایت چنین کرد که **أَهْلَكْنَا بِمَا أَفْعَلُ**  
**السُّفَهَاءَ مِنَّا نَسْجَانِ** بعد از جماعت جمله بنی اسرائیل از سر کمال تنهایی اقرار کرد و نصیب  
ایشان صاعقه آمد و نصیب موسی بقی جوار و صحبت بهیوشه آمد و نصیب  
کود که جاسی قدم ایشان بدان که یار و یار شد **فَلَمَّا كُنْتُ لَاصِبًا** آنکس از عصیم دل اغوا کند  
که خدایتعالی ای معاینه بسبیل حجر خواهد دید و مانند ویت اجسام و الوان چه خواهد بود و انشی کلامه  
و قرآن امارات دیگر از کتب فریقین در تأیید این مقام و جوابهای دیگر و کتاب صورت مذکور  
مثلاً فی شرح الیه و در جمله اوله **الاست** است که حق تعالی ویت خود را معلق گردانیده بر  
استرا حیل و آن فی نفسه ممکن است المعلق علی المکون ممکن است که استوار حیل اگر چه  
فی نفسه ممکن است لکن بطریق قول و تعالی **لَنْ تَرَى عِلْمَ الزَّالِي** و باند کمال جبل منبسط است

و از آنجمله است قول او تعالی و چون که یومئذ ناضر علی الیهما ناظره و قوله تعالی فی حق الکفار  
 انهم کبریم یومئذ یحیی بقیة العزیز دهلوی میگوید پس معلوم شد که مؤلفین احیاء  
 و جواب استلال بآیه اولی آنست که لفظ نظر لغت عرب بچند معنی آمده یکی معنی ویت چنانکه  
 ما هست ادعای کند و دوم معنی انتظار سوم تعلیق و طلبا لرویه و چونکه بدلیل عقل و نقل واضح  
 شده که ویت حقیقه حق تعالی محال است لامحاله نظر بمعنی ویت بچشم و انیجا مراد نمی تواند بود  
 و حمل این آیه بر معنی صحیح دیگر ممکن است پس معنی مستحیل اختیار کردن بران قبول نمودن ازین جهت  
 و بی تردید اینست است توضیح بمقال و تفصیل این محال آنست که فخر الدین یار در لفظ نظر  
 معنی مذکوره را نقل کرده و معنی اول را چنانکه مذکور است است ترجیح داده و شاه عبدالعزیز  
 دهلوی گفته است که چونکه نظر در اینست بآیه واقع شده مرکز غیر ویت حقیقی احتمالی دیگر ندارد  
 و حال آنکه این معنی بر تقدیر ثبوت آن مراد نمی تواند بود چه بهیست که در نظر در نمی آید مگر بیک جسم  
 باشد و صورتی و مکانی داشته باشد و در جبهی مقابل جهت نظر کننده باشد پس اگر معنی ویت  
 مراد گیرند باید که همه لازم از برای خداوند عالم چنانکه روایات شان بیان مطلق است ثابت  
 نمایند چه تفکاک مازوم از لزوم تحیل است و الی که برای انتهای مسافت است پس برین تقدیر  
 صریح دلالت میکند بر انتهای مسافت بسوی خدا و مکانی بودن او تعالی علامه سیوطی در  
 تفسیر خود در ذیل آیه مذکوره از عبدالرزاق احمد و عبدحمید و بخاری و مسلم نسائی و دارقطنی  
 و بیہقی از بی بریه روایتی طولانی نقل کرده که حاصل مضمون بعض فقرات آن است که مردم از  
 رسول خدا پرسیدند که آیا خواهیم دید پروردگار خود را در روز قیامت فرمود که شما خواهید  
 او را بر روز قیامت چنانکه آفتاب و امشب استابی حائل و حجاب می بینید باین عنوان که فراموش نمود  
 فرموده را و خواهد فرمود که کسی که از شما بعیت چیزی نموده است پرپی او برود پس کسی که خیر خدا را

پرستش نموده و در پی معبود خود خواهند رفت مومنین و منافقین این است باقی خوانند باند پس  
 خدا تعالی نزد آنها بتعریف و تسمیه ایست خواهد آمد و خواهد فرمود که منم پروردگار شما پس آنها خواهند  
 شناخت خواهند گفت تعوذ بانه منک بسوی خدا تعالی از شر تو پناه می بریم ما بر جا  
 خودیم تا وقتی که پروردگار ما بیاید و بشناسیم و را پس می آید خدا تعالی نزد آنها و صیحه  
 می شناسند و را پس میفرماید انارکم پس میگویند توئی پروردگار ما پس متابعت او  
 میکنند و از روت دیگر نقل کرده که خداوند عالم بر مکانی بلند مشرف میشود و میفرماید که ای  
 پیش من میکنید که با من مسلمانان در اوقت میفرمایند چشم انتظار میکنند پس عرض میکند که منتظر پروردگار  
 خودم آنوقت میفرمایید که اگر بینید او را آیامی شناسد عرض میکند که آری باز میفرماید چگونه  
 حال آنکه ندیده آید او را عرض نمایند که می شناسیم او را که نظرها در پس حجاب متجلی میشود و بر  
 ایشان حالتی که خدا را می باشد و از روت دیگر تفسیر کرده یقینم نگشفت عن ساق  
 فیکد عوکل الشیخ در اینجا می بیند و این مرد و یارانی سعید آورده که او شنیدند  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود که پروردگار ما در روز قیامت از ساقی و حجاب  
 بر میدارد پس هر مومن و مومنه که در دنیا عبادت خالص نموده است بسجده در می افتد و سرانگه  
 طاعت او بجهت ریایا سمع بود پشت او سخت میشود که سر فرو داد و در آن سجود از و نمی تواند  
 و از مندان این ائمه و از طبرانی و دا قطنی دیگر آن شخص حاکم روت کرده حدیثی طولانی را  
 که با حاصل بعضی حفاظ آن است که خدا تعالی در محشر از مسلمانان می پرسد که هر یک کیست  
 معبود خود و بعضی او رفت شما در چه فکرید پس آنها میگویند که برای ما پروردگار است پس  
 ما او را ندیده ایم پس میفرماید آیا می شناسید رب خود را اگر شنید او را خواهند گفت که در میان  
 ما او علامتی است اگر می بینیم می شناسیم او را میفرماید آن چه علامت است میگویند باز پروردگار

ساق پس ساق نورانی خود را در میکرواند پس سر سجود می بردن الی ان قال پس میروند بسوی او و  
 بهشت و منزل لدنی از منازل بهشت است می بینند پس خوشتر آن میکنند پس حقیقا اینها را می بینند  
 اگر این منزل مشاهده شود شما بخیر طالب خواهان شوید پس ساکت نشوید پس چون استیعالی سفره  
 که چرا ساکت و دم خود نشودید عرض میکنند که سوال کردیم تا آنکه استعجاب و دم پس خداوند  
 عالم بفرماید آیه راضی نیستید باینکه در چند تمام دنیا شما به هم سخن می گفتید که آیا تو خیر و بهتر  
 بامیکنی پس عبدالعزیز این روایت سرگناه باقی تمام رسید گفت که خدا در آنوقت ایقدر خشنود  
 که کلمات آخر و دندانهای او نمایان شود و امثال این از روایات بسیار در ان کتاب مندرج  
 است و از انهمه لا یسلح میشود که رویت لوازم رویت در دیدار خدا از جمیع ممکنات یکی  
 متحقق خواهد شد بلکه آنچه خنده می آید آنست که آنچه در رویت ضروری نیست مثل خفیدن و فطیدن  
 اضراس و کلمات هم بر ابی او تعالی با ثبات می رساند تعالی احدی عن لک علو کبریا و اگر انهمه  
 روایات شایع معتدین خود موسی تزیه و تقدیر حضرت بر تعالی در سر دارند از ادعای ویت  
 ایت بنی معنی دست کشند بعبانی حقه شیعیان جمیع نمایند و چونکه فطاعت این امور و شایع است  
 این قول مشهورین بجمهور و شایع و واضح و جلی بوده که صادم بهشتی است این گفت متحقق علمای  
 اهلست از لزوم شایع اندیشیده و صید و مایل را بده اند تا آنکه علامه فاضل دجی ادعای اهل حق  
 نفی ویت حقیقه نموده گفته است لا نزل العلم فی حوز الانکشاف التام العلمی لا التام فی دنیا  
 التام الصورة المرئی فی العین و اتصال الشعاع الخارج من العین المرئی فی الزمان و غیره و  
 ادراک خاصه قرار داده که آن مرکز معنی حقیقی ویت نیست بلکه جمیع علم بام می کند و قریب است  
 تا و ایل شیعیان لهذا امام سیدنا فخر الدین از کماله و اعلم ان التحقيق فی علمه استدان الخلا  
 فیما یشیر بان یکن انشیا لکن شاه صاحب سنت قدس است احکم که قه صرته التام رویت

حقیقی نموده افتخار بان می نمایند و انبیه سخی نامشکوری محققین خود را که در پاره نوحی است  
 که در انبیه سیدین بنیاد مثل مشهور بان است که از شاعت انکار بدیهی و تائیدی بفسطاطیه  
 که کرده و از جواب آن چشم پوشیده اند باری بفرمایند که اگر ویت حقیقی اندا و گفته اند حق تعالی  
 جسم و مقابل برای در جنتی مکانی خاص را داده اند چنانچه شبهه الهیت مطابق روایات است  
 بان قائل گردیده اند پس چرا دعوی تزیه و تعالی از جسمیت و جسامیت در محبت الهیات می نماید  
 البته برده از علم از رخ بر افکنده تصریح بحسبیت و جسامیت و تعالی نمی کنند و اگر بنا بر این علم تمام  
 دست میزنند قصور شعیان چنانچه حال آنکه شیعیان در این آیه کریمه باین تاویل رجوع نموده اند  
 بلکه دیگر معانی صحیح مطابق خصوص صریح احادیث تصریحات اهل لغت در این مقام ذکر کرده اند  
 اول آنست که ناظره در این آیه یعنی منظره است الی حرف جرست در جملی طبعی است  
 امیر علیه السلام مشغول است که تفسیر کرد و جوهره یومئذ انا ضرة الی الله فانظره فرموده است که  
 انحال در جای است که میسند بان دوستان خدا بعد از فراغ از حساب یعنی بسوی نهر که حیوان نام  
 وارد پس غسل میکنند و آن هم آتش اندازان پس و نازه و نورانی میشود صورتهای ایشان  
 و دور میکنند از آنها کثافتی و چرکی بعد از آن با سر میشوند بدخل شدن در بهشت عبرت است  
 نفس هذا المقام منظره ان الی بهم که یثیبهم قال فی الاحتجاج الناظره فی بعض النسخ  
 سی المنظره المسموع الی قوله فناظره هم يرجع المرسلون ای منظره هم يرجع المرسلون و کتب است  
 نیز مثل تفسیر امیر علیه السلام سیوطی در تفسیر دشوار گفته و اخراج این ابی شیبه عن ابی صالح  
 و قوله یومئذ انا ضرة قال حسنة الی الله فانظره قال منتظر الثواب من  
 الله و انما ج ابن جریر عن مجاهد فی قوله الی الله فانظره قال منتظر الثواب  
 و جابیه بنیاد و الدامج نور الله مرده بعد ذکر امثال این روایات از کلام فخر رازی

حکایتی عن العبدیہ حیث قال وان کثیرا من الصحابة والتابعین فسروا الاية بذلك عن  
 علی علیه السلام یظرون فی الآخرة كما یظرون الیه فی الدنیا یشترکون  
 ما یتیم من نعمه و احسان عن سعید بن جبر ان نافع الاخری فی سال بن  
 عباس قال اهل الجنة یشترکون رحمته و کرامته لا تدرک الا بصارعه  
 ایضا و عن مجاهد وجوه یومئذ ناضجة الی ربها ناطقة حسنة مستبشرة بتقظ  
 الثواب من ربها فرموده است و اما میگویم که موید این احادیث از طریق امامیه بسیار وارده  
 پس شایف باشد که با وجود دعوی سلطانی کلام کتاب الله الناطق الیه تحت اکران اتفاق  
 اهل اسلام را ما مورثک ایشان نموده اند و در تفسیر آیات قرآنی بر اجتهاد خود بطرف ایشان  
 حکم فرموده اند پس شایف باشد که از اند و تقلید قائل سبنا کتاب الله از احادیث الثقلین عرض نموده خود  
 بمقتضای من خلف عنایم می ستغرق بحر ضلال سازند استی کلام الله علی الله مقامه و اما آنچه  
 گفته اند که نظر معنی بیت تعدی الی در لغت عرب آمده و اما نظر معنی انتظار پس تعدی الی اند  
 کافی است در دفع آن کلام فخر الدین از حیث قال فی التفسیر الکبیر و تحقیق التام فی ان لوم  
 فی الانطواء نظریه بغیر صله و اما ذلک فی الانطواء یحیی الانسان بنفسه فاما ان کان من غیر هذه  
 و معونه فقد قال نظرات الیهم مستندات اخر مفصلة فی صوارم الالهیات و و هم انما نظر معنی  
 انظار باشد یا معنی وبت الی حرف جر باشد بلکه واحد الابر باشد که اسم نعمت است چنانکه  
 مرتضی علیه الرحمه در غرر و در بعض فضلا نقل فرموده که مراد از الی بهائمه یا معنی نظر یا یا یا یا  
 نعمت و در کار خود در الان لا اله الا الله و فی واحد الابر لغات الا شل فواء الی شل می  
 و الی شل معنی و الی شل خشی جابجی ام حرم علی الله وجهه از جو سری نقل فرموده لا اله الا الله  
 و فی واحد الی بالفتح و قد یکسر و کتب بالیا و شل اسمی امتعا و از فیروز آبادی لا اله الا الله و الله



الحق والى والى والى واذ ان دريد و اين سبكت في المقصود والممدود و اين سبكت  
و انك في الدين ارمي به جواب اين احتمال گفته كه ال حرف جربا لفتا سوين  
والى المعنى لغرض جمع السوين وذلك لانفعلكم وانقدر نفسيه كه الى مع السوين در جاي اهد  
كه پاي اضافته درميان نباشد و در كبريه الى بهما صريح اضافت موجود است پس كبريه بنون  
خواهد بود پس اين تفرقه نفعي بجانش نرساند و قاج در مطلق بانيت هذا كلام  
الطور ولكن من لم يجعل اسد له نور افاله من نور سوسم انكه درايه مجاز با حذف ده شديس  
تقدير كلام جنج اهد و ناظره الى حمده بها و ثواب بها على بن ابراهيم قمى تفسير خود  
كفته نظرون الى وجه الاسد الى رحمة اسد و نعمته و حين تقدير و نسكا ميكه و نسكا  
موجوده مضرتي نيت و نظيره ذلك في القرآن كقوله تعالى و اسئل القرية الى اسئل  
اهل القرية و جاء ذلك اى امر بك قوله تعالى و انا اذ عزم على العزم الفكار الى التوحيد  
و التفسير فظركم بغير خيرا و ايدى عليهم السلام پس كلام غلات ميان و اطلاق ب على الاطلاق  
بر غير خدا نمي بايد و در صحيح اثر ملكه خبر تشبيه و غير تشبيه و درياده پس اقتصاد و ميانه روى صراط  
و ناسخ و نسخ است قال الله عز وجل ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا  
تسئلهم الله ان لا تخافوا ولا تحزنوا و انتم بالجنة التي كنتم توعدون قال  
انكاشاني في تفسير الصافي ان الذين قالوا ربنا الله اعترافا بربوبية او اربوبية  
ثم استقاموا على اعتصامه القمى قال على ولاية امير المؤمنين عني خدا و عليم مير مايد بر سبكه  
اينكه ميگويد كه رب پرور كار ما حديث بعد از ان لازم ميگردد تقيم استقامت را و مريد  
بر آنها ملاكه كه خوف كنند و عمنك بشويد و بشارت يايد يعنى بشارت داده ميشوند و وقت  
بان ختي كه و صده ان دنيا بانسان قوع آمده بود على بن ابراهيم قمى فرموده او را كه بگويد

تهر استقامت و عبادت و ولایت علی بن ابی طالب علی السلام است که کافران  
 صادق علیه السلام روایت کرده که مراد استقامت علی الایمه و احاد بعد از او است و در مجمع  
 البیان از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که از آنحضرت از معنی استقامت پرسیدند  
 فرمود هو الله و الله علیه یعنی استقامت است که شمار بر آن مستید و مقصود از آن صراط  
 مستقیم امام است که صراط و نیا است از تقوی و افراط خالی است قیاس استقامت امر است  
 صعب پس هر کس چپ رست آن راه میرد و از طریق حق بیرون است فلذا قالوا انما صعب  
 مستقیم علیه السلام هلك فی شان و کذا ذنب مبغض مفرط و محب  
 یعنی هلاک شده اند و باره من و صنف مردم یکی دشمن تقصیر کننده چنانکه اله است انفسیه  
 اله است تخلف نموده در اقبال فاسده و شرکات کاسده گرفتار شده هلاکت داده اند  
 و دیگر دوستی که کار با فراط رسانیده باشد مثل آنکه قائل بر بوبیت الویت حضرت  
 شده و با صفات مختصه خداوند عالم را برای ایشان قرار داده در چاه ضلالت افتاد  
 و از اینجا است که حضرت فرموده اند نزلوا عن الربوبیه و قولوا فینا ما نشئتم  
 و مراد آنحضرت ثبات فضائل همه از بر آنحضرت است که بعد از اوطاف و تقریط برسد و  
 هیچ از عقل و باقل صریح نیست باشد و الاطلاق الفاظ مختصه صفات خاصه و برود  
 برای ایشان نیست جواب از کرمه کلا انهم عن ربهم یومنون بحججهم که در نیم  
 سنیان بالمفهوم دلالت دارد بر اینکه مومنین محبوب نخواهند بود پس اوضح و این است  
 درایه که بر متعلق محبت مذکور نیست و اینست با سبب الکفار عدم محبت و محال صلاحیت  
 ندارد و از کجاست که محبت عن الرویه مراد است تا برای مومنین بعکس آن  
 رویت را ثابت میکنند با آنکه اگر فرص کنیم که محبت من کل وجه مراد است

بفرموده از جمیع مدارج قرب محروم اند پس نفوذش آن خواهد بود که مومنین از جمیع  
 مدارج قرب محروم می‌شوند و مسئله نیز انچه مشهور است که سلب ایجاب کلی در حکم سلب است  
 می‌باشد پس حقیقه مافی الباب آنست که مومنین از بعض مدارج قرب محجوب  
 خواهند بود و آنست که در تخریم و تخریب ویت نیست عجب است که چنین مسائل ظاهره و محضه  
 یادیده و دانسته از آن چشم پوشی می‌کنند معذرا عجب در محاوره عرب بفعی منع  
 عن الدخول علی الامر آمده و آنست که در منع از ریت نیست و میگویند عجب عن المیراثی  
 منع عنه و انیمانی اتعلق بر ویت نیست پس از کجا که منطوقاً و مفهوماً از آنکه که می‌فهمی و اثبات  
 رویت از برای کفار و مومنین مراد بوده باشد و از اینجا است که در تفسیر این آیه اقوال مفسران  
 عامه مختلف است مولانا الطبرسی گفته که کفار در روز قیامت محجوب خواهند کرد و دیدار حسا  
 و رحمت خدا هذا عن الحسن و قتاده و قیل ممنوعون عن رحمته مدفوعون  
 عن ثوابه غیر مقبولین و لا مضیین عن ابی مسلم و قیل محرومون عن ثوابه  
 و کما آمده عن علی علیه السلام و ابن بابویه از علی بن فضال روایت کرده که او را  
 کردار حضرت امام رضا علیه السلام از کرمه مذکور پس فرمود ان الله لا یوصف بکمال  
 فیه فی عینه عبادة و لکنه یعنی التوهم عن ثواب بهم المحجوبون و تفصیل  
 مباحث در عباد الاسلام و صوارم حجاب الدفهام احله الله و المقام هر چه تمام تر  
 تمام محتوی بر صوفی نقص و ابرام مذکور است من شاعر فی رجب الیه شتم که حق تعالی محل  
 عبادت نیست چرا که وصف ذات کمال است خلوا و تعالی از آن محال خواهد بود و در القصص  
 باشد استغای آن کمال او خواهد بود پس چگونه بآن متصف خواهد شد در کافی کلینی علیه السلام  
 امام محمد باقر علیه السلام منقول است و تیکه عمر بن عبد الله از حضرت زین العابدین علیه السلام

بیان آنکه  
 محجوب است

علیه غضبش نقل هوی پسید حضرت فرمودند مرا و از غضب است ای عمرو  
 کر که کان کند که حق تعالی تغیر و تحول شده است از حالی بجالی پس او را بصفات مخلوقین  
 موصوف ساخته است بدینکه خداوند عالم جهان هست که بحرکت آورد و از چیری بتغیر  
 که داند او را و از هشام بن حکم روایت که زید تقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال  
 کرد که برای خداوند عالم رضا و غضب است حضرت فرمودند آری لیکن آنچه آنست که در  
 مخلوقین مایه میشود و بر آنکه رضا و رندگان جانی است متجدد که داخل میشود بطبع او پس میگردد  
 او را از حالی بجالی دیگر و نیز از حضرت منقول است که فرمودیت چیزی که آنکه مالک است  
 یا متغیر که داخل میشود و از تغیر و زوال در ذات یا صفات که متقل میشود از رنگی بر رنگی و از صورت  
 بصورتی و از صفتی بصفتی و از ریاضتی بسوی نقصان مگر پروردگار عالمیان پس بدینکه او  
 همیشه یک حال بوده است همیشه بر یک حال نهد بود است اول و قبل کل شیء است آخر  
 و بعد شئی بر آن حال که در اول بود مختلف نمیشود بر او اسما و صفات چنانکه مختلف شود  
 او مثل انسان که کامی خال بوده و کامی شست کامی استخوان بوسید و مثل خرا که کامی سیر  
 و کامی طبع کامی تیرس قبل میشود بر آنها اسما و صفات بخلاف حق تعالی از آنچه بدلیل  
 عقل و نقل در این مقام مذکور ساختیم لایح میگرد که تغیر نفس ذات و تغیر در صفات بخلاف  
 تغیر ذات و صفات انضامیه ممکنات محال است تغیر صفات فعل که بسبب اجتناب از  
 برای جناب باری است بگرد از خلق و ایجاد و اعدام و اقامت و انجاء آیین او و صفات او  
 و امور اعتباریه است حدوث آن باعث لزوم نقصانی نمیتواند بدو چه بعد از افعال است و حکم  
 و مصالح و دیرگی از فعل و ترک از جناب باری و افعی و محلت و حکمت صادر میشود پس سنگسار  
 بر صفت میداند موجود میسازد و در جای که صفت و اعدام و اقامی بنید بعد از آنکه

مخلوقات را خلق کرد اطلاق خالق بر او راست آمد و وقتی که رزق و نعمت بآنها  
عطا فرمود در ازق و نعمت بر او صادق آمد و باعتبار آنکه بی جان را جان بخشید یعنی  
او صادق شد و باعتبار آنکه زندگانی را از امیر ازیمیت بر او اطلاق کرده شده و اطلاق

البارئ المصور یعنی ویمیت ویمیت ویمیت ویمیت که هیئت کلی یوم

هوایی نشان و آنرا اینجا لایح کرده دید که آنچه بعضی را اینجا شیخ آچین

کمان دیده اند که اگر فعل خدا منحصراً فعلی است که متناهی باشد و این

وزن رزق عباد و احیاء اماتت بلا واسطه با و قائل شود

برائت ذات او محل حوادث خواهد بود کانی است فاسد

تو می هست کاسد که دلالت بر کانی است

و بالبدنی آنها از معارف حقه دارد و مفاسد

که بر قول نشان متفرع میشود

مستحق عن لبیان

هستند که بعضی

نیایانی



ف ۲۹۷۶  
CALL No. { ۲۹۷۶ ج ACC. No. ۶۵۲۱

AUTHOR

سید حسین

TITLE

حقیقہ اہل ایمان

ف ۲۹۷۶



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

